



پیکان جوانان ۵۶

ペイカン. ジャワナン

www.javanan56.com

سفر شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو فرح بکشور تونس پایان رسید، در حالی که طی این مسافرت دولت و ملت تونس پرشورترین و صمیمانه‌ترین استقبالها را از اعلیحضرتین بعمل آوردند، در این سفر مقدم ملوکانه همه جا باشور و هیجان روبرو گردید و نیز طی همین سفر مذاکرات سودمندی در جهت گسترش روابط دوستانه ایران و تونس بین شاهنشاه آریامهر و حضرت پرزیدنت بورقیه رئیس جمهوری تونس بعمل آمد و سران دو کشور در باره مسائل مهم جهانی و بویژه دشواریها و مسائل خاورمیانه تبادل نظر های سودمندی بعمل آوردند.

روی جلد : شاهنشاه آریامهر و حضرت پرزیدنت بورقیه رئیس جمهوری تونس

درباره روابط ایران و عراق

علاوه بر خونسردی انصاف و خرد کافی، زمان هم میخواهد.

اکنون باید دید در کار بهم خوردگی این روابط، آیا واقعا دیگر دست از همه حیلتی در گسته؟ بنظر ما هنوز نه.

ما باید آنقدر انصاف داشته باشیم که برای طرف هم مانند هر انسان دیگری حق اشتباه قائل باشیم، در اینصورت این وظیفه ماست که او را از اشتباهش در مورد: ایران امروز و حال عراق، و موقعیت خاورمیانه، و وضع جهان بیرون بیاوریم، نه این که خود مرتکب اشتباهی دیگر، از همین نوع بشویم، که هنگام داوری، دیه بر عاقله میاشد!

بهمین مناسبت و مناسبت های بسیار دیگر است که ما بی هیچ اظهار نظری از خود بانتشار اظهار نظر های سایر همکاران در صفحات ۹ و ۱۰ همین شماره از مطبوعات مختلف اکتفا کرده، بحث در این مورد را میگذاریم تا وقت دیگر، که امیدواریم هرگز لازم نیاید.

در کار تیرگی روابط فیما بین کشورها که امیدوارم مورد عراق آخری، و گرم خوردگی وسیله نزدیکی بهتر و بیشتر آن باشد، وظیفه و نقش سربازان صنف روحی که مطبوعات کشور باشند بی نهایت حساس و در عین حال دشوار است.

در مسائل بین المللی رسالت مطبوعات در ردیف رسالت انبیاء هدفش پیوسته وصل کردن باید باشد نه فصل کردن، که دوبهمزنی و جدائی انداختن و تحریک اعصاب آسان است و همه وقت، همه جا برای همه کس ممکن میباشد و با انتشار یک نوشته یا خبر ساده میتوان بهترین روابط دوستانه و دیرین فیما بین دو یا چند کشور را بهم زد، و این فقط خاص روز و روزگاری است که واقعا انسان ببیند، دست از همه حیلتی در گسته، در اینصورت: حلال است بردن به شمشیر دست، آنهم دست بردنی که اگر روزی، شوی ز کرده بشیمان بهم توانی پست. بنابراین، این دعوت بسازش و صلح و آرامش است که دشوار است و

شاهنشاهی در کشتیها آنها را بزور از کشتیها خارج خواهد ساخت. بهمین مناسبت دولت شاهنشاهی اعلام میدارد که در صورت عملی شدن این تهدید بهیچوجه تحمل آنرا نخواهد کرد و نیروهای مسلح ارتش شاهنشاهی آتش را با آتش جواب خواهند داد و نیز هر نوع حادثه سوئی و اتفاقی که در آینده بیفتد مسئولیت آن متوجه دولت عراق خواهد بود.

* بموجب گزارشهای رسیده هم اکنون در سراسر مرزهای مشترک ایران و عراق و بخصوص در منطقه شط العرب و شهرستان های آبادان و خرمشهر نیروهای مسلح شاهنشاهی اعزام دریائی، هوائی و زمینی بحال آماده باش درآمده و از هر جهت آماده مقابله با هر نوع حادثه و رفع تجاوز میباشد. در جنوب همچنین پیش بینی های لازم دیگر نیز بعمل آمده و اعلام گردیده که کشتی هایی که با پرچم ایران در شط العرب رفت و آمد خواهند کرد بوسیله نیروی دریائی شاهنشاهی و واحدهای هوائی اسکورت خواهند شد.

* آقای خسرو افشار قائم مقام وزارت امور خارجه ضمن نطقی در مجلس سنا اظهار داشت: بعلت تجاوزات مکرر دولت عراق و ندیده گرفتن حقوق ایران در شط العرب دولت شاهنشاهی قرارداد استعماری سال ۱۳۱۶ را درباره شط العرب کامل یکن دانسته و آنرا ملغی میداند. معاون وزیر خارجه ایران همچنین اعلام داشت روز بیست و ششم فروردینماه معاون وزارت خارجه عراق به سفیر دولت شاهنشاهی اطلاع داده است که چون دولت عراق شط العرب را متعلق بخود میداند کشتیها در شط العرب حق ندارند پرچم ایران را بر فراز خود داشته باشند و دولت عراق در صورت برافراشته بودن پرچم ایران بر بالای کشتیها از ورود کشتی های تجاری بمقصد بنادر ایران بشط العرب جلوگیری و نیز در صورت حضور سربازان نیروی دریائی

از لابلای روزنامه‌ها

*** پس از قطع روابط سیاسی تهران - بیروت برخی از روزنامه های لبنانی بدولت حمله برده و از این که با پیروی از اعمال کودتاهای موجدیات قطع رابطه دو کشور را فراهم نموده است دولت لبنان را سخت نکوهش نموده‌اند.**

گفته میشود در این مورد روزنامه الجمهوریه بدولت رشید کرامی شدیداً حمله کرده‌است. «خالد نفث»

مسافرت نخست‌وزیر

*** با تجدید دعوت وطنی مکاتباتی که بین دو کشور همسایه و هم‌پیمان بعمل آمده است رسماً آقای هویدا نخست‌وزیر از پانزدهم تا بیستم خردادماه از کشور ترکیه بازدید بعمل آورده و مدت یک هفته از سازمان های مختلف این کشور بازدید بعمل خواهد آورد و در طول اقامت خود در آنکارا پیرامون توسعه همکاری های دوکشور مذاکرات تازه‌ئی صورت خواهد گرفت.**

گفته میشود مسافرت آینده هویدا بترکیه به‌شایعات بی‌اساسی که پیرامون دولت وجود داشت خاتمه داده و در محافل سیاسی آنرا دلیل تثبیت وضع دولت تلقی کرده‌اند.

«مردمبارز»

سألها است که روابط ایران و تونس بسیار حسنه و صمیمانه است و در مسائل مربوط بصلح خاورمیانه نظر مشترك و اشتراك مساعی داشته و با دوراندیشی و واقع‌بینی در این راه کوشا بوده و بذل جهد کرده‌اند.

در تمام مسافرت های ملوکانه بکشورهای بیگانه آنچه که در صدر برنامه سفر قرار داشته تفهیم سیاست مستقل ملی ایران برهبران و سران ممالك جهان بوده و احترام خاص و فوق‌العاده که نسبت به رهبر خردمند و ارجمند ایران بعمل آمده موجب خوشنودی و سرافرازی عموم میهن‌خواهان و علاقه‌مندان شده‌است.

«دیپلمات»

*** یکی از جراید صبح نوشته است «ایران و آمریکا در دوران زمانداری نیکون بهترین مناسبات سیاسی را برقرار میکنند» و ابراز خوش‌بینی کرده‌است.**

از هنگامی که آقای هوشنگ انصاری بسفارت ایران در آمریکا منصوب گردید و سیاست مستقل ملی را بخوبی تفهیم کرد مناسبات دوکشور خیلی روشن بوده‌است.

«دیپلمات»

روابط خارجی

*** اظهارات قائم‌مقام وزیر خارجه ایران در جلسه سنا ، در خبرگزاری های خارجی انعکاس وسیعی یافته است .**

آسوشیتدپرس در این باره از تهران گزارش میدهد بنظر کارشناسان غربی اگر ایران ناگزیر شود درشرایطی قرار گیرد که دست به اسلحه ببرد ، ظرف چند ساعت کار عراق تمام‌خواهدبود، بخصوص با توجه باین نکته که قسمت اعظم ارتش عراق یا در شمال درگیر با اکراد است و یا در سوریه و اردن استقرار یافته است.

آسوشیتدپرس اضافه‌میکند، با اینحال همانطور که از اظهارات قائم مقام وزارت خارجه برمیآید، ایران در عین حال کوشش دارد که مشکلات را از راه‌های مسالمت‌آمیز حل کند. «آیندگان»

*** مسافرت رسمی شاهانه بکشور دوست و مسلمان تونس مورد بحث مطبوعات ایران و تونس قرار گرفته و از تعلق خاطر تاریخی و مذهبی و دوستی و برادری میان رهبران دو کشور یاد کرده‌اند.**

از لابلای روزنامه‌ها

اختلافی که ممکن است کارش بدادگاه بکشد

* اگر واردکنندگان اتومبیل نتوانند موافقت وزارت اقتصاد را با ترخیص اتومبیل‌هایی که فعلا در گمرک وجود دارد جلب کنند با ضررهای هنگفتی روبرو خواهند شد و یکسری محاکمات جالب قرارداد خرید اتومبیل نیز در دادگستری براه خواهد افتاد.

عده زیادی از خریداران اتومبیل پیش‌فقط اتومبیل‌های خود را پرداخته و طبق قوانین و مقررات جاریه آنرا امضاء کرده‌اند و در محضر جنبه قانونی به آن داده‌اند و اگر کمپانی براساس قرارداد قبلی و قیمت سابق از تحویل اتومبیل خودداری ورزد آنها قانونا میتوانند به محاکم دادگستری شکایت کنند.

«اراده آذربایجان»

از لابلای روزنامه‌ها

را فی‌الفور از بین برده . بعید نیست همین فردا پس فردا ، خبر تاسیس وزارت تثبیت قیمت‌ها را بشنوید . علی‌الخصوص که دولت در انجام اینجور کارهای عام‌المنفعه ! همیشه پیشقدم بوده است !

«سپیدوسیا»

شهر و شهرداری

* مقارن جاری شدن سیل تهران و طغیان نهر فیروزآباد در غرب پایتخت ، شهردار و رئیس انجمن شهر بغداد عزیمت نمودند ولی در دقایق آخر شهردار تهران در همراهان خود تغییرانی داد و عده‌ای را که وجودشان در تهران برای جلوگیری از سیل و سایر امور لازم بود مجبور به ماندن تهران نمود.

این دعوت شهرداری بغداد از شهردار تهران مربوط بازدید است که دو سال قبل شهردار بغداد از تهران نمود در آن تاریخ سرتیپ صفاری شهرداری تهران را بر عهده داشت و جالب این بود که شهردار بغداد هم درجه ژنرالی داشت و این دو ژنرال هیچکدام فعلا در راس شهرداری تهران و بغداد نیستند.

* شهرستانی شهردار تهران را در حقیقت باید بدشانس‌ترین شهردار سی سال اخیر دانست زیرا از روز انتخاب وی بشهرداری طبیعت هیچگونه همکاری و همراهی با وی ننموده است . «سپید و سیا»

* در شب‌های اخیر تمام مقامات و متصدیان سازمان دفاع غیر نظامی و شهرداری مبارزه با سیل‌مهی بودند و استراحت نکردند و کمکی ارتش خیلی موثر بوده است.

«دیپلمات»

* برای آقایان رئیس انجمن شهر و شهردار تهران که بدعوت شهردار بغداد عازم آنجا شدند از طرف دولت گذرنامه سیاسی صادر گردید و احترام آنها ملحوظ شد.

«دیپلمات»

ساخت داخل بشود و با اعلام این امر بر جمعی که بانتظار گرانفروشی و تعدی هستند ثابت خواهد شد که دولت حتی در برابر کمپانیهای بزرگ ایستاده تا آنها بهانه بدست افراد خاصی ندهند.

«مرد مبارز»

* با وجودی که تلاش دولت در جهت تقلیل هزینه زندگی است ولایحه مصادره کردن اموال گرانفروشان به زودی بتصویب خواهد رسید معالوفصف پس از انتشار لیست سود بازرگانی در قیمت بعضی از کالاها تغییراتی داده شده است و بعضی از فرصت طلبان در مقام گران کردن اجناس خود برآمده‌اند معلوم نیست که چگونه با اینگونه گرانفروشان مبارزه خواهد شد.

«سپیدوسیا»

* پس از تنظیم لیست سیا میل‌خواران و لیست سیا معاطعه‌کاران (که هنوز منتشر نشده) خبر تهیه لیست سیا برای وارد کنندگان متخلف ، جلب نظر کرده است.

«دیپلمات»

* درامر مبارزه با گرانی، نسخه تازه‌ای تجویز شده است که مطمئنا اثر معجزه‌آسایی خواهد داشت .

این نسخه از آقای دکتر قوامی دادیار مبارزه با گرانفروشی است که اظهار داشته : گرانفروشی تنها با تشکیل «وزارت تثبیت قیمت ها !» ریشه‌کن میشود.

از آنجا که تا بحال هر وزارتخانه‌ای تاسیس شده ، مشکلات مربوط بخود

* مسافرت آقای نخست وزیر به کشور های آلمان و ترکیه که در اردیبهشت و خرداد صورت میگیرد از مسافرت‌های با اهمیت است و موجب توسعه مناسبات خواهد شد.

«دیپلمات»

* نخست وزیر در سفر آلمان با دانشجویان ایرانی مقیم این کشور نیز ملاقات خواهد کرد . غیر از آلمان، از چند کشور دیگر دعوت نامه‌هایی برای آقای هویدا نخست وزیر رسیده است.

«آن‌ک»

درباره قیمت‌ها

* بدستور آقای هویدا نخست وزیر کمیسیون ویژه‌ای در نخست‌وزیری همه روزه با حضور نمایندگان برخی از وزارتخانه‌ها تشکیل میشود تا در اطراف تثبیت قیمت فروش بسیاری از اقلام مایحتاج عمومی تبادل نظر نموده و نتیجه‌گیری نمایند.

با این که لایحه مصادره اموال گرانفروشان تا نیمه اردیبهشت ماه به پارلمان تقدیم خواهد شد با اینحال کمیسیون مذکور دنبال پیدا کردن راه حل ساده‌ای است که با آن وسیله بتوان تثبیت قیمت‌ها را با شرایط خاصی عملی نمود.

«خاک نفت»

* با توجه سیاست دولت در بالا رفتن نرخ ها و تثبیت وضع قیمت‌ها حتی پیش‌بینی میشود که وزارت اقتصاد مانع بالا بردن قیمت اتومبیل‌های

عرب زدگی علاوه بر غرب زدگی!

* پاره‌ای عرب زدگی‌های بیمورد و بی‌دلیل و بی‌اصل و نسب‌وریشه، در زندگی ما راه یافته است که مسئول‌اولش دستگاه‌های اداری هستند و دوش کافه‌های ساز و ضربی تهران.

چندی پیش که از قطار پیاده‌شدم، ناچار بودم مدتی در سکوی مربوطه بانتظار پیشواز کنندگان خودبمانم و در همین زمان بود که متوجه شدم از بلندگوهای ایستگاه راه‌آهن تهران آهنگها و ترانه‌های عربی پخش میشود و بهمین علت بود که از شدت حیرت و تعجب خود را باختم و نتوانستم آشنایانم را که در میان جمعیت بودند، بشناسم.

شما را بخدا در کجای دنیا سراغ دارید که این همه از موسیقی یا ترانه‌های کشوری بیگانه استفاده شود، بهترین برنامه‌های کافه‌ها را که برنامه رقص عربی! جایز نند و حتی دیده‌ام که رقاصه‌های خودمان را هم بجای رقاصه‌های عرب معرفی می‌نمایند!

این هم سازمان‌های دولتی‌مان که از آن جمله راه‌آهن باشد، که بجای استفاده از ترانه‌ها و موسیقی دلپذیر و دلنشین ایرانی بسراغ آهنگهای عربی رفته است.

شما را بخدا حق دارم بگویم علاوه بر غرب‌زدگی دچار عرب‌زدگی هم شده‌ایم؟

((خاله‌خون))

از لابلای روزنامه‌ها

شاعرانه‌ترین توصیف در باره راه هراز

* سازمان برنامه تصد دارد در ترمیم جاده پرخرج هراز تجدیدنظر کلی بعمل آورد و در بعضی نقاط بکلی مسیر جاده را تغییر بدهد. بودجه اینکار ظاهراً تامین شده است و طرح مربوط در تابستان امسال پیاده خواهد شد.

«جوانمردان»

* راه‌های چالوس و هراز هنوز بصورت عادی درنیامده و حرکت در آنجا باشکال صورت میگیرد و خطر ریزش سنگهای کوه اتومبیلها را تهدید میکند باین جهت تمام مسافرین شمال به جاده رشت هجوم آورده‌اند و این جاده هم خصوصاً در قسمت تهران تا قزوین در زمستان امسال صدمه زیاد دیده است.

* اداره راه استان اعلام کرد که راه هراز باز، ولی خطرناک است. این شاعرانه‌ترین توصیفی است که در زمان ریاست آقای گلشن ابراهیمی، رئیس اداره راه استان از جاده هراز شده است.

اداره راه با این اعلامیه، بار مسئولیت را از دوش خودش برداشته و تلویحاً به مسافران گفته است: راه باز است و جاده دراز ولی اگر از این راه رفتید و بلایی سرتان آمد، خون شما پای خودتان است. چون ما که گفتیم راه خطرناک است!

«سپید و سیاه»

اینهم مدیرعامل شرکت واحد جدید و قدیم!

* آقای مدیرعامل شرکت واحد در مصاحبه‌ای اظهار داشت اگر اتومبیل‌های سواری در خیابانها آمد و رفت نکنند اتوبوسها میتوانند به راحتی مسافرین را بمقصد برسانند.

صادر گردیده است - در مورد آقای پرویز جهان‌بینی متهم دیگر که در پرونده اتهامات سنگینی دارد فقط در مورد دو فقره اخذ رشوه بمبلغ ۴۲ هزار تومان دلایل کافی تشخیص داده شد و مورد استفاده قرار گرفت و نسبت به سایر موارد برائت اعلام گردید - البته پرونده‌های شرکت واحد یکی پس از دیگری آماده طرح میشود.

«مردمبارز»

آموزشی

* دانشجویان سال اخیر دانشکده پزشکی از این بعد بجای «کارورزی» در موسسات و بیمارستان‌های بزرگ در تهران و مراکز استانها بدهات و روستاهای ایران اعزام خواهند شد و هرکدام بین ۳ تا شش ماه در مناطق روستائی بدرمان خواهران و برادران روستائی و راهنمایی‌های بهداشتی آنان خواهند پرداخت.

نمایندگان وزارت علوم و آموزش عالی که مبتکر این طرح بوده‌اند طرح قانونی را تهیه نموده و قرار است اجرای این طرح در آستانه سال تحصیلی دانشگاهی که از مهرماه آغاز میشود وارد مراحل عملی بشود، دانشجویان دانشکده پزشکی دانشگاه تهران و سایر

ما ضمن تبریک بایشان که موفق بچنین کشفی شده‌اند که بخاطر هیچیک از افراد کشورهای اروپائی و آمریکائی نرسیده بود.

از ایشان تقاضا میکنیم نظرهای اصلاحی خود را باین سرعت عملی نکنند چون ممکن است مشکل اتوبوسرانی تهران حل‌شده و جراید را دیروز و تلویزیون دیگر سوزه‌ای نداشته باشند برداشتن صندلیهای اتوبوسها و نصب تریلی به اتوبوسها باندازه کفایت مسئله را حل کرده است.

«سپید و سیاه»

* پرونده‌های شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه یکی پس از دیگری آماده طرح در دادگاه میگردد که اولین پرونده مربوط به اخذ رشوه در امور استخدامی و دومین پرونده مربوط به مسئله خرید لنت جلو و عقب و میخ‌پرچ اتوبوسهای ۲ طبقه میباشد که هفته گذشته منجر بصدور کیفرخواست گردید و بدادگاه دیوان کیفر تسلیم گردید.

گفته میشود با آن که در پرونده اول آقای سرهنک بهارلو مدیر کل فنی شرکت واحد متهم به اخذ رشوه است و علیه او کیفرخواست صادر شده ولی در پرونده دوم چون مدارک محکمه پسند بدست نیامد قرار منع تعقیب

شنیده میشود در سینما های تهران علاوه بر گماردن کشیک های شبانه همه شب پس از پایان نمایش گروهی از کارکنان سینماها بدقت گوشه و کنار سینما را کاوش می نمایند تا مبدا دستی نامرئی شیشه آتشزائی در آن محل باقی گذارده باشد !! باین ترتیب میتوان گفت که آتشسوزی پی درپی سینماها خیلی هم عادی و طبیعی نبوده است.

«خاك نفت»

* کشور ترکیه به علت کمبود گوسفند نتوانست تعهد خود را مبنی بر فروش گوسفند به ایران ، بانجام برساند . بهمین جهت ، قصابی ها یکباره از گوشت خالی شد.

در این میان ، شهرداری تهران هم کمبود گوشت را بخودش مربوط ندانست و از خود رفع مسئولیت کرد.

واقعا دنیای عجیبی است کمبود گوشت تهران به سازمان دامپروری کشور ترکیه مربوط هست ، ولی به شهرداری تهران مربوط نیست!

«سپیدوسياه»

* اقدامات وزارت دارائی که مقرر داشته بسته هایی که از کشورهای خارج میرسد مستقیما به آدرس خانه افراد تحویل داده شود از اقدامات مفید و مردم پسند بشمار آمد.

بسته هایی که وزن آن از پنج کیلو گرم بیشتر و قیمت آن از هزار تومان بالاتر باشد با حضور نماینده گمرک و گیرنده امانتی باز میگردد و عوارض منظور میدارند.

«دیپلمات»

* تا اسفند ماه سال گذشته فروش ارز بمسافرن آزاد بود و هر مسافر هر چند بار که در سال بسفر میرفت هر قدر ارز میخواست از طرف بانکهای مجاز باو فروخته میشد . ولی اکنون برای صرفه جویی و مصرف ارز بمسافرن خارج در سال بیش از یکبار ارز فروخته نمیشود مگر آن که دلیل موجهی برای سفر داشته باشد.

«سپید و سیاه»

* اداره هواشناسی مژده داده «هوای ایران اروپائی شده!» و اگر صحت داشته باشد جای نگرانی است زیرا در شهرهای اروپا بارانهای دائمی هم نمیتواند شهر را اینطور خراب کند.

«دیپلمات»

گرانی تیر آهن بکارهای عمرانی لطمه میزند

* چندی قبل یکدفعه ۲ ریال ونیم بقیمت هر کیلو تیر آهن اضافه شد و یکدفعه خرید تیر آهن که برای کارهای ساختمانی بکار میرود متوقف شد ناچار یک ریال و نیم آنرا حذف کردند و به یک ریال گرانتراffic شدند.. گرچه ظاهر قضیه قابل توجه نیست ولی باید دانست که گران شدن هر قلم از مصالح ساختمانی در تمام اقلام و سایر مصالح اثر میگذارد ، شیشه گران میشود ، آجر گران میشود ، قیمت آهک بالا میرود و همینطور سایر احتیاجات دیگر بموازات گران شدن تیر آهن ترقی میکند و نتیجه این میشود که کارهای ساختمانی و عمرانی دچار رکود میگردد . ما امیدواریم مفسزهای اقتصادی کشور باین نکات توجه داشته باشند و اگر اتومبیل خارجی را گران میکنند (که بسیار هم خوب است) از گران شدن مصالح ساختمانی و سایر احتیاجات عمرانی چشم پیوشند و توجه داشته باشند که هزاران نفر باید در این رشته کار کنند.

«ستاره اسلام»

وزارت آموزش و پرورش که در این وزارتخانه دارای مقام و منصبی بوده اند از مقام و موقعیت خود سوء استفاده کرده و اقدام به دریافت امتیاز مدارس ملی بنام خود و اعوان و انصارشان نموده اند.

بر اساس گزارشهای بازرسان این وزارتخانه ، صاحبان اینگونه مدارس بخاطر این که از حمایت بعضی از مقامات این وزارتخانه برخوردارند خود را بمقررات وزارت آموزش و پرورش پای بند نمیدانند. این وزارتخانه تصمیم گرفت که در باره دارندگان اینگونه مدارس تدابیری اتخاذ کنند.

«مهرایران»

گوناگون

* بدنبال وقوع آتش سوزیهای مهیب در چند سینمای پایتخت و با توجه بشایعاتی که در عمدی بودن حریقهای مذکور انتشار یافته است از چند کارشناس خارجی دعوت کرده اند تا ضمن مسافرت بایران علل و جهات آتش سوزیهای مورد بحث را بررسی نمایند.

گفته میشود برای ایجاد کانون حریق از ماده آتشزائی استفاده شده که بصورت مایع بوده و این مایع پس از چند ساعت خودبخود منفجر شده ابتداء تولید دود نموده و سپس با انفجار دیگری همه جا را به آتش میکشد.

دانشگاههای کشور قبل از گرفتن تیترا دکترای خود باید این خدمت را انجام داده و اقامت آنان جزو خدمات درمانی و عملی آنان در بیمارستانها که بصورت «انترنی» اجرا میشود محسوب خواهد شد.

* وزیر آموزش و پرورش دستور داده است که امتیاز بسیاری از مدارس ملی را لغو کرده و در عوض بمدارسى که در جهت تعلیم و تربیت اطفال و تدریس بهتر فعالیت میکنند کمک شود. لغو امتیاز بعضی از مدارس ملی ابتدا بعلت اجحاف صاحبان آنها و درئانی به سبب عدم توجه اولیاء مدارس بوضع تحصیلی دانش آموزان صورت میگیرد.

بعضی از صاحب منصبان آموزش و پرورش که شخصا دارای مدارس ملی هستند تصمیم گرفته اند که برای جلوگیری از لغو امتیاز ، مدارس خود را به اشخاص خوشنام انتقال داده و از آنان پورسانتاژ دریافت دارند.

این فکر وزارت آموزش و پرورش در میان مردم حسن اثر داشته ولی این نگرانی هم وجود دارد که باز هم همان مدارس بین اعوان و انصار صاحبان قبلی بمزایده گذارده شود.

«خاك نفت»

* مطالعاتی از طرف مقامات وزارت آموزش و پرورش در دست تهیه است که بموجب آن امتیازات اکثر مدارس ملی لغو خواهد شد. در گذشته عده یی از کارمندان

پیشنهاد مثبت و مفیدی که بیدرنگ باید مورد استقبال قرار گیرد

از پیشنهاد های بسیار مفید و
ابتکاری و سودمند بحال صلح جهان
و رفاه مردم آن خاصه در این قسمت
از جهان یکی هم پیشنهاد شاهنشاه به
هندوستان در باره استفاده
از راه ترانزیتی ایران
برای حمل و نقل کالاهای
هندی به اروپا و اروپائی به هند در
دوران بسته بودن کانال سوئز حتی
بعد از آن میباشد .

در عصر و زمانی که زمامداران
بعضی از کشورها بخاطر موقعیت
جغرافیائی خوب و حتی بدشان از
دیگران باج سبیل و خراج راه مطالبه
میکنند و جریمه شنا در آب و پرواز
در هوا اخذ میکنند ، پیشنهاد شاهنشاه
ایران به هندوستان دلیلی جز خیرخواهی
مطلق معظم له نسبت بنوع انسان و
رفاه و آزادی نمیتواند داشته باشد .

با این پیشنهاد نه تنها هند و
پاکستان بلکه کشورهای طرف داد و
ستد هم برای العین در مییابند که در
نظر شاهنشاه ایران و در برابر سیاست
مستقل ملی کشورشان همه کشورها
میتوانند از مزایای طبیعی و موقعیت
جغرافیائی ایران بنفع خود و دیگران
استفاده کنند مگر این که نخواهند و یا
نتوانند .

اعتمادی که نباید از میان برود

در باره چگونگی سهمیه واردات سال ۴۸ و تغییر سود بازرگانی بعضی
کالاها ، این روزها آنچه از زبان وارد کننده و تولید کننده و مصرف
کننده گفته و شنیده میشود ، درعین حال که همگی درست است و منطقی
فقط يك عیب بزرگ و کلی دارد که طبیعی و ذاتی است و آن این که
از دیدگاههای مختلف و زوایای متفاوت و خاص میباشد نه از يك دید کلی و عمومی
و اصولی .

چه میتوان کرد هنوز يك دوربین چند بعدی اختراع نشده که با آن
بتوان اشیاء و امور را کامل و بایک
نظر واحد ، از پشت و پهلو و زیر و
رو هم مانند روبرو ، خوب دید و درك

کرد و باصطلاح عکاسی «نت» نمود . این فقط خاص انبیا و اولیاء و در قدرت
رهبران ملت ها و دانشمندان عالیقدر است که مسائل و موضوعات را از نقطه
نظر عموم و طرز تلقی و درك و دید و مصالح کلی و اصولی همه نگاه کنند ،
نه يك یا چند دسته خاص و منتفع یا متضرر از آن .

آنها که از روش اقتصادی دولت در مورد سهمیه و افزایش سود
بازرگانی انتقاد میکنند فقط به منافع خاص طبقه خودشان توجه دارند و از
سایر جهات آن اطلاع کافی ندارند و اگر هم داشته باشند نسبت به آن توجهی
ندارند و نمیتوانند هم داشته باشند .

سیاست اقتصادی دولت مجری انقلاب ، در کلیات يك سیاست مستقل
ملی است و منحصر بدولت حاضر نیست که وزارت اقتصادش را مسئول
آن بدانیم .

این يك جهاد بمعنی کوشش ملی و همگانی است که فرمان آغاز آنرا
آنکه از آن بالای بالا ، بر همه کارها و از تمام جهات نظارت دارد
صادر کرده است و منحصر بیک جبهه تنها نیست .

هنگامی که رهبر دوراندیش مادر پیام نوروزی خودشان خطاب به
ملت ایران در منتهای شهامت و واقع بینی بجای خالی و خلاء ناشی از پیدایش
قریب سیصد میلیون دلار هزینه ارزی تازه و اضافی بر هزینه های عمرانی
مملکت بخاطر اشتباه در محاسبات پیش بینی شده اشاره کرده فرمودند :

«دولت باید بمنظور تامین درآمد لازم و جلوگیری از واردات بیهوده و
توازن در هزینه ها و پرداخت ها و حفظ ذخائر ارزی مملکت اقدامات لازم
بعمل آورد» و از همه مردم ایران خواستند که : «از تمام جهات بر کوشش
خود بیفزایند و بصورت يك تن واحد این هدف را دنبال کنند که آهنگ رشد
مملکت با موفقیت ادامه یابد» .
لطفا ورق بزنید

هر ایرانی وطن پرستی خود را آماده کرد تا بنحو مقتضی بندای رهبر عالیقدرش لبیک گوید و دولت مسئول بنام مجری ، قبل از همه این مسئول را اجابت کرد و بر هزینه های زائد و کالاهائی که نظیران در داخل کشور تهیه میشود و یا بخاطر جنبه لوکسی لازم نیست تهیه شود وزنه اضافی بصورت سود بازرگانی بست و حتی از مدتها پیش با محدود کردن اعتبارات بانکی و بالا بردن نرخ تنزیل مجدد بوسیله مادر بانک ببازرگانان هشدار داد و میبایستی هم بدهد .

امروزه بر اثر فزونی نیازمندیهای کشورها بیکدیگر و پیشرفت صنعت و تکنیک ، ارز هر کشور بمنزله خون و ماده حیاتی مردم آن کشور است . این آب حیات را که حاصل تلاش فرد فرد مردم است جز بسود همه آنها نمیتوان و نباید در راه منافع عده معینی خرج کرد . خوشبختانه کشور ما به نسبت سایرین گرفتار کمبود منابع ارزی نیست و این کمبود ها و تضییقات موقتی بخاطر نداشتن منابع ارزی و حتی برخلاف تصور ، افراط در گشادبازی هم نیست ، این بیشتر بخاطر فشار بواردات کالاهای سرمایه ای و ماشین آلات تولیدی است که ما میخواهیم و اصرار داریم در راه صنعتی کردن هر چه زودتر و بیشتر کشور ره صدساله را در اینمورد يك شبه طی کنیم .

بنابراین جلوگیری و خودداری از مصرف ذخایر ارزی کشور يك **روژه ملی** است که در ردیف روزه مذهبی و رژیم بهداشتی گاهگاه هم شده بمنظور دفع سموم تازائد ، مزاج مملکت و مردم آنرا لازم میآید و برای ملتی که میخواهد زنده و نیرومند باقی بماند و آهنگ رشد اقتصادیش متوقف نشود

واجب است . و در این وجوب تردیدی نیست .

بهمین مناسبت مردم ایران حتی آنها که این تصمیمات بزبان کار آنها است اصولا آنها را تایید و به آن احترام میگذارند و اگر ایراد و اعتراض و پیشنهادی دارند بخاطر رفع بعضی نواقص و اشتباهات در مواد مقررات سهمیه و به نیت راهنمایی و ارشاد است که میل ندارند پشت سر این تصمیم مفید ملی و در باره آن حرفها و ایرادهائی گفته و گرفته شود که با رشد اجتماعی و ملی ما و **حقوق اصولی انسانی** منافات داشته باشد .

بدیهی است این نواقص و اشتباهات هر قدر و بهر نحو که باشد روی غرض خاصی نیست بیشتر بخاطر **ذات قضیه** و نوع تصمیمات است که قبل از آفتابی شدن باید در حال اختفا و استتار کامل باشد و نمیتوان مانند دیگر تصمیمات با طرح قبلی آن در کمیسیونها و یا بصورت سمینار در باره آن ها بمشورت پرداخت و جلب افکار نمود .

یکی از این ایرادات **موجه** که **اصولی** هم هست و بدون شك دولت خود بیش از همه باصولی بودن آن توجه دارد **عطف بماسبق** کردن مقررات در مورد کارهای انجام شده میباشد که مردم باعتبار تصمیمات قبلی دولت و با اعتماد بقوانین جاری مملکت انجام داده و در آن سرمایه گذاری کرده اند و هیچ ربطی باصل تصمیم که جلوگیری از ورود اتومبیل های ساخت خارج باشد ندارد بلکه مربوط میشود به از بین نرفتن یکمده بازرگان وارد کننده و محدود بسفارش هائی که قبل از ابلاغ این مقررات بکارخانه ها داده و کالاهائی که همچنان در راه و یا انبار گمرک حاضر دارند و به اعتماد

ثبات وضع اقتصادی کشور بامشتریان خود در داخل و خارج روی آنها قراردادهای لازم الاجرا بسته اند .

ما قصد دفاع از منافع شرکت های واردکننده اتومبیل را نداریم و دلمان هم برای کسادی کار و بار و حتی تعطیل شرکت ها و بیکاری کارمندان و کارگزارانشان هم نمیسوزد ، فکر مردم مصرف کننده و خریداران قبلی را هم نمیکشیم که با بسته شدن تدریجی تعمیرگاهها و گرانی یا کمبود اضطراری یدکیها ، با هزار ها اتومبیلی که دکان واردکنندگان بسته شده تا چند سال دیگر چه خواهند کرد . آنچه ما بخاطر آن دلمان میسوزد : تجاوز از اصول و عطف بماسبق شدن مقررات در مورد گذشته ها میباشد که **نفس ظلم ، ظلم است** حتی نسبت بظالم !

عطف بماسبق نشدن قوانین اصلی است که اگر عدول از آن در سرزمینی باب شود ولو یکبار و بصورت استثنا ، دیگر سنك روی سنك بند نخواهد شد . هرکس هر عملی مرتکب شود با او طبق مقررات روز و یا لااقل گذشته عمل میکنند نه طبق مقررات آینده ، در غیر اینصورت بسیاری از اموات را باید از قبر بیرون آورد و دار زد که فی المثل چرا دانشمندی چون گالیله را که صحت نظریه اش امروز ثابت شده آنروز مجازات کرده اید ؟!

ما امید و اطمینان داریم که دولت در این قسمت بخاطر افزایش ایمان و اعتماد مردم بقول و فعل خودش هم شده تجدید نظر خواهد کرد و راضی نخواهد شد که **يك طبقه فقط** ، در آتش مقررات غلط بسوزند ، که دستگاه دولت بمنزله پدر است و با هیچ طبقه ای از مردم که فرزنداناش باشند غرض خاص و خصوصی ندارد تاچه رسد بخصومت .

مقابله با عراق

پس از سی سال تلاش بیهوده ایران برای به راه آوردن عراق، اکنون شیوه رفتار شایسته با آن کشور در پیش گرفته میشود، دستگاه سیاست خارجی ایران، که بیش از حد به نقش دوستی در رابطه بین ملت‌ها اعتقاد داشت، گویی از یاد برده بود که مقابله و سختی وجهه دیگر مناسبات بین‌المللی است. امروز از برکت روحیه تازه‌ای در وزارت خارجه، ایران تعادلی در سیاست‌های خود وارد میکند.

تصمیم با اعمال حق حاکمیت ایران در شط‌العرب و بی اعتبار شمردن قرارداد منسوخ ۱۳۱۶ در واقع بسیار دیر گرفته شده است. ترکیب حکومت های عراق در همه سی سال گذشته هیچ امیدی به رفتار منصفانه و خرمندانانه نمیگذاشت عراق يك ضعف حکومت ذاتی و اساسی دارد که با گرفتن هر تصمیم مهمی مغایر است.

کشمکش های نژادی و مذهبی و سیاسی و عقیدتی که جامعه عراقی را بنحوی چاره ناپذیر پاره پاره کرده از همان آغاز از تشکیل حکومت های نیرومند جلو گرفته است حتی در دوران نوری السعید شدت عمل و خشونت حکومت نقاب بر ناتوانی درونی آن بود.

این حکومت های ناتوان پیاپی هرگز نتوانستند دوستی بیش از اندازه ایران را با گذشتی درخور پاسخ گویند. آن‌ها ملایمت ایران را مسلم گرفتند و از آنجا که خود جز زبان زور نمی شناختند، نرمی ایران را نشانه ضعف شمردند و برگستاخی پیوسته افزودند. ناوچه‌های آنان راه برگشتی های ایرانی و بمقصد ایران گرفتند، هواپیماهایشان بر دهکده های مرزی

لطفا ورق بزنید

رفتار حکومت بعثی عراق شرم‌آور است

چرا حکومت بغداد حکومتی که با چند ناک بر سر کار می‌آید و با چند ناک سقوط میکند چنین رویه‌ی شرم‌آوری را در شط‌العرب اتخاذ نموده و چرا با اتباع ایران چنین بد رفتاری میکند ؟؟

جواب این پرسشها را باید در اوضاع و احوال داخلی عراق جستجو کرد.

حزب بعث که حکومت عراق را در حال حاضر در دست دارد - از افرادی تشکیل شده که سابقه دشمنی و خصومت با همه شیعیان بخصوص ایرانیان دارند و اقلیت ناچیزی هستند که در اثر توطئه و کودتا زمام حکومت بغداد را در دست گرفته‌اند و چون مورد نفرت و انزجار اکثریت قاطع مردم عراق هستند برای اینکه توجه مردم عراق را از اوضاع اسفناک داخلی منحرف نمایند بحادثه‌سازی در مرزها و محاکمات (قلابی) پرو سروصدا می‌پردازند تا مردم را سرگرم نمایند !!!

از وقتی که حزب بعث با قیام مسلحانه زمام امور را در بغداد بدست گرفته بد رفتاری با اتباع ایران و همه شیعیان اعم از ایرانی یا عراقی روز بروز شدیدتر و بی پروا تر میگردد.

چندی قبل همین حزب با اصطلاح مرفی !! بعث از تشکیل دانشگاه کوفه که استادان و روشنفکران شیعه عراق در صدد ایجاد آن بودند جلوگیری کرد فقط باین علت که موسسین آن شیعه بودند و در کوفه که تا نجف اشرف فقط ده کیلو متر فاصله دارد می‌خواستند آنرا پایه‌گذاری نمایند.

دشمنی حزب بعث با همه اهل تشیع اعم از ایرانی یا عرب - هندی و ترک معروف خاص و عام است و همه از آن مطلعند.

اولیای حزب بعث که ادعای ترقیخواهی !!! دارند در نیمه دوم قرن بیستم تعصبات نژادی و مذهبی را دامن می‌زنند.

انها برای اینکه خصومت و دشمنی با ایران را تشدید نمایند از چندی قبل در شط‌العرب بحادثه‌سازی پرداخته و کارگستاخی را بجائی رسانیده‌اند که بی پروا ایران را تهدید بجلوگیری از رفت و آمد کشتیها به بنادر ایران و بانس آوردن پرچم ایران میکنند !!!

اما اولیای حزب بعث زمامداران حکومت بغداد خیلی اشتباه کرده‌اند چه آنکه صبر و شکیبائی ملت و دولت ایران هم حدی دارد و اگر حادثه سازی را دنبال کنند با چنان عکس‌العمل و واکنشی مواجه خواهند شد که هیچگاه فراموش نخواهند کرد.

در اینجا لازم است متذکر شویم که رفتار شرم‌آور حکومت بعثی بغداد را بهیچوجه بحساب مردم شریف عراق نباید گذاشت چه آنکه مردم عراق از آنها متنفر و منزجرند و میدانند آن حادثه‌سازی های شرم‌آور با چه دستی و بجه منظور بلیدی انجام میشود.

« صدای مردم »

پرده‌ها بالا می‌روند!

اظهارات قائم مقام وزیر امور خارجه ایران، در مجلس سنا، مساله بسیار نازدهای را مطرح کرده‌است، این مساله را که مدعیان حکومت عراق، در صدد برافروختن آتش، در ناحیه خلیج فارس هستند، با محافظه کاران انگلیسی بتوانند با نكاه این آتش افروزی، سیاستی را که در ناحیه خلیج فارس دارند، اعمال کنند.

اظهارات معاون وزارت خارجه عراق به سفير ایران در بغداد، جز به حرکت آن کودک، که مادرش او را برای ایجاد حادثه با همسایه تحريك کرده است، به چیزی شباهت ندارد. این آیسامضحك نیست که عراق، بخواهد در شطالعرب، دراروند رود، پرچم ایران را، از روی کشتی‌ها، پایین بیاورد، و سربازان ایران را در کشتی‌ها خلع سلاح کند؟ این آبا به يك تحريك کودگانه، به يك سنگ پرانی اغواگرانه، برای ایجاد حادثه، و بحران در خلیج فارس نسماند؟ و آیا، حکومت عراق، که ناچند ماه پیش برای جلب رانر ایرانی ملتسمانه بهروسيله تمسك می‌جست اکنون که ایرانیان را زندانی میکند، و آنها را شکنجه میدهد، مامور اجرای يك صحنه‌سازی برای آفریدن حادثه در ناحیه نیست؟

روشی که حکومت یعنی عراق درقبال ایران، و ایرانی پیش گرفته‌است، در گیروداری که سراسر خاورمیانه غربی در آتش می‌سوزد، بمنزله خنجرى است که استعمار، از پشت به ملل گرفتار این منطقه می‌زند، حکومت یعنی عراق، تنها، عامل تخریب و توطئه در روابط دو ملت برادر و همسایه و همجوار نیست، بلکه عامل استعمار و امپریالیسم در حادثه سازی علیه امن و آرامش ناحیه خلیج فارس، و حادثه‌سازی برای ایجاد جبهه ناامن نازه در خاور میانه بشمار می‌رود.

فرار دادی که با دست استعمار و قدرت استعماری انگلیس بسته شده‌است، دیگر امروز آنقدر هم که آنرا سرکوزه بگذارند و آب بنوشند، معتبر نیست. اگر حکومت بغداد از بلوغ سیاسی برخوردار بود، بجای آلت شدن برای محافظه کاران انگلیس، و نشان دادن ابگونه واکنش‌های کودگانه، در جهت هدف‌هایی که رهبر محافظه کاران انگلیس بخاطر آنها به ناحیه خلیج فارس آمده بود، درصدد بر می‌آمد، خود برای محو آثار استیلای استعمار بر عراق، با همسایه‌یی که سرشار از نیکخواهی و دوستی برای ملت عراق هست، و عراق از دوستی آن، هرگز بی نیاز نخواهد شد، به مذاکره بپردازد.

اما، آنچه اکنون از حکومت بغداد صادر میشود، نه تنها از سرسپردگی این حکومت، باستعمار با صدای رسا سخن می‌گوید، و نشان میدهد که چگونه مدعیان حکومت در بغداد اعمالشان در مسیر تفاق افکنی‌های استعمار، برای ادامه نسلطی سیر میکند، بلکه ازین حقیقت بارز نیز پرده برمیدارد که ملت عراق، مدعیان حکومت بغداد را نپذیرفته است، و عمر آنها دوامی ندارد، دیر یا زود، در يك تند باد حادثه خاموش خواهد شد. و چنین است که از نگرانی زوال و نابودی خویش در برابر جامعه، به حادثه‌سازی‌های سیاسی در خارج عراق متوسل می‌شوند، تا ذهن ملت عراق را، از مسیر سرکوب خود منحرف سازند و باین امید که چند روز بیشتر برمسند مستقر باشند.

تجاوز به آبهای ایران، و تجاوز به کشتی‌های ایران، در اروندرود، خوابی است که تعبیرش، نابودی دشمنان ملت ما و ملت عراق، و دشمنان آرامش و امن ناحیه خلیج فارس است.

استعمار بسیار آرزومند است برای ادعای خود، در ناحیه خلیج فارس سند بیهه کند، اما آتش دلیر ایران نیز، اگر بای حادثه پیش آید، اراده میکند که قدرت و توانایی خویش را، برای سرکوب هر نوع توطئه استعماری، و حفظ و حراست و آرامش ناحیه خلیج فارس آشکار سازد.

پیغام امروز

ایران حمله بردند، هر جا اتباع ایران را در دسترس یافتند کشتند یا دستگیر کردند، ایرانیان مقیم عراق را گروگان گرفتند.

امروز که ایران از اینهمه اهانت بهم برآمده است باید در جبران گذشته کوشید. اگر نیروی دریائی ناتوان عراق در کشتیرانی ایران مداخله‌ای نماید هیچ دلیلی نیست که ناوگان ایران با همه قدرت آب‌های شطالعرب و خلیج فارس را از وجود آنها پاك نکند. از درشت‌ترین گوشمالی‌ها به عراقی‌ها پاك نباید داشت زیرا در گذشته بسیار کوتاه آمده‌ایم.

وجود پالایشگاه آبادان در تیررس عراقیها و صدها هزار ایرانی در معرض تهدید بالقوه حکومت عراق نباید هیچ سستی در عزم ایران راه دهد. اگر عراقیها آنقدر بی پروا و از خود بدر باشند که به سرزمین یا اتباع ایران تجاوزی کنند سراسر خاک عراق با هدفهای بیشمار آن در پیش روی ما گسترده است. عراق امروز در آسیب پذیرترین وضع خود نباید اجازه یابد که همچنان حقوق ایران را زیر پا گذارد. اگر موقعی برای حل نهائی مسئله شطالعرب باشد امروز است. آن همه فداکاری مردم ایران در راه تقویت نیروهای مسلح کشور برای چنین روز هائی بوده است.

ما فردا وظائف بزرگتری در خلیج فارس در برابر خواهیم داشت. چگونه می‌توانیم امروز از برابر نزدیکترین حریف واپس نشینیم؟

نکته‌ای نیز درباره نام شطالعرب: تغییر دادن نامهای جغرافیائی هم به اعراب برازنده است بهتر است ما نیمه «شطالعرب» را از آن خود داشته باشیم تا همه «اروندورد» را برعراقیها بسپاریم.

«آیندگان»

تونس و ایران همراه ترین دوستان

تونس با همه دوری از ایران از نزدیکترین کشور ها به ماست . در سیاست خارجی ، سازمان اجتماعی ، عزم پیشرفت ، و جسارت ، نوآوری و آزمایش ، کمتر دو کشور دیگری را در آسیا و خاورمیانه میتوان باین همانندی یافت .

در آفریقای شمالی تونس نه باندازه مراکش و لیبی و موریتانی وابسته ستهاست و نه مانند الجزایر تندرو . و در سراسر دنیای عرب مسلما هیچ کشور دیگری به اعتدال و واقع نگری آن نیست . حبیب بورقیبه به مات خود يك فلسفه علمی داده است که آنرا بی آنکه اسیر « ایسم » های تازه کند آرام آرام از بند جزمهای کهن رهائی میدهد . بی پروائی او در حمله به هرچه خلاف مصلحت ملتش می بیند - اگر استعمار فرانسه است یا عوامفریبی سنت گرایان داخلی یا طرحهای جاه طلبانه مصریها - از او سیاستمدار کم ماندنی در مقیاس بین المللی ساخته است .

برهبری او تونس با جمعیتی بیش از سرزمین خود و باند داشتن منابع قابل ملاحظه به سرعت تبدیل به جامعه مرفهی میشود . او حزب انقلابی خود را ، که عامل مهم پیروزی براستعمار فرانسه بود ، بصورت حامل توسعه سیاسی و اجتماعی تونس در آورده است . حزب سوسیالیست نئودستور از هرسازمان دیگری در کشور های مشابه تونس جدی تر است . این حزب با يك پایگاه توده ای شبکه فعالیتهای خود را به سراسر زندگی ملی تونس گسترانده است .

موفقیت حزب نئودستور در حل مسئله بسیج اجتماعی و اصلاحات ارضی و تعاونی کردن کشاورزی بمقیاس وسیع از تونس جامعه ای در صف مقدم کشورهای روبتوسعه ساخته است . برچنین پایه های استواری حتی آینده تونس ، پس از رهبر بسیار نیرومند و با حیثیت آن ، نیز اطمینان بخش جلوه میکند و از آنجا که تونسی ها توسعه اقتصادی را بروستاها برده اند و با افراد عادی ملت بسط داده اند ، هیچ نگرانی از بهروزی اقتصادی آن نیست .

در سیاست خارجی نظریات مستقل و دور از هرگونه ریاکاری بورقیبه او را در دنیای عرب منزوی ساخته است . او نخستین رهبر عرب بود که در فلسطینی کردن مسئله اختلاف با اسرائیل کوشید و مداخلات کشور های عرب را ناشی از طمع ارضی آنها بزبان مردم فلسطین شمرد . در سال ۱۹۶۵ دعوت او به مذاکره با اسرائیل برای رفع اختلافات به کناره گیریش از اتحادیه عرب انجامید و در ۱۹۶۷ دو ماه پس از جنگ شش روزه بار دیگر دولت های عرب را پایان دادن حالت جنگی با اسرائیل خواند . در هر دو مورد اکثریت حکومت های عرب سخت ترین حملات تبلیغاتی خود را متوجه تونس و رهبران آن کردند . دشمنی مصر از نفوذ های برجسته در سیاست خارجی تونس بوده است . دست کم يك توطئه محبری بر ضد بورقیبه کشف و عقیم گذاشته شد و دو کشور تنها پس از جنگ شش روزه

روابط دیپلماتیک خود را از سر گرفتند . ولی بورقیبه همچنان گرنده ترین منتقدین سیاستهای عبدالناصر است و رئیس جمهور مصر او را خطرناک ترین مخالفان خود در دنیای عرب می شمارد ، هرچند بورقیبه تاکنون هیچ موفقیت نمایانی در گردآوردن پیروان دردنیای عرب نداشته است .

اگر تهدیدی متوجه تونس باشد از خارج خواهد بود . دو سوی تونس را لیبی و الجزایر گرفته اند با عدم ثبات ذاتی آنان و سلسله امکانات ناخوشایندی که در تحولات هر يك از دو کشور میتوان تصور کرد . بورقیبه آگاه از این مخاطرات ، در پی گستردن پایه های روابط خارجی کشورش برآمده است . و عجب نیست اگر در ایران یکی از همراه ترین دوستان کشورش را می یابد .

ایران با تونس در برکناری از تعصبات متداول خاورمیانه ای و پیش گرفتن يك سیاست مبتنی بر فلسفه عمل همراه است . دو کشور به سبب دوری راه شاید نتوانند چندان از نظر اقتصادی بیکدیگر یاری نمایند . ولی دوستی شان برای هريك از آنها و برای سلامت آینده خاورمیانه سودمند خواهد بود . نظر های روشن تر و میانه رو تر آنان در مسائل بین المللی ، هرچند امروز مورد توجه بسیاری از حکومت های این منطقه نباشد ، سرانجام بادرآمدن از بوته آزمایش زمان - چنانکه تاکنون بارها اتفاق افتاده است - جای واقعی خود را خواهد یافت .

« آیندگان »

نویسنده عباس بهرام

بررسی مسائل سیاسی جهان ...

بحران سقوط هواپیمای جاسوسی

آمده بودند ، انفجار آسایشگاه لشکر دو پیاده آمریکا قتل ۱۰ سرباز کره جنوبی ، انفجار پل ، يك جنگ توپخانه ۴ ساخته با شرکت یکصد سرباز ، و بالاخره ماجرای مشهور ناو پوئبلو بودیم ...

همه این مقدمات نشان میدهد که کره شمالی برای ایجاد هسته‌های مقاومت و جنگ پارتیزانی ، که از مرحله ایجاد ترور و رعب و وحشت ، و استفاده از هسته های ضعیف ، پراکنده و محروم دهقانی شروع می- شود کوشش می کند. بیهوده نبود که پرزیدنت ایل سونگ در نطق خود در برابر کنگره حزبی در اکتبر ۱۹۶۶ اظهار داشت که برای جنگ با امپریالیستهای آمریکائی باید بعمل پرداخت ، و نه حرف !

براساس تشخیص ایسن موقعیت ، که شاید تلاشی از جانب چین و کره شمالی برای ابراز وجود ، در صورت خالی شدن ویتنام از جنگ باشد ، ایالات متحده دیوار های امنیتی از سیم خاردار ، رادار ، و وسایل دقیق شناسائی در مرز مدار ۳۸ درجه کشیده و گروه هایی را نیز در داخل مناطق نزدیک ب مدار دستگیر کرده است . در حقیقت بعثت عدم آمادگی روحی ، دهقانان کره جنوبی در بیشتر موارد ، این کادر ها را که علیرغم موانع بداخل قریه

وسیع نظامی و سابق کره شمالی با آمریکا بوده است :

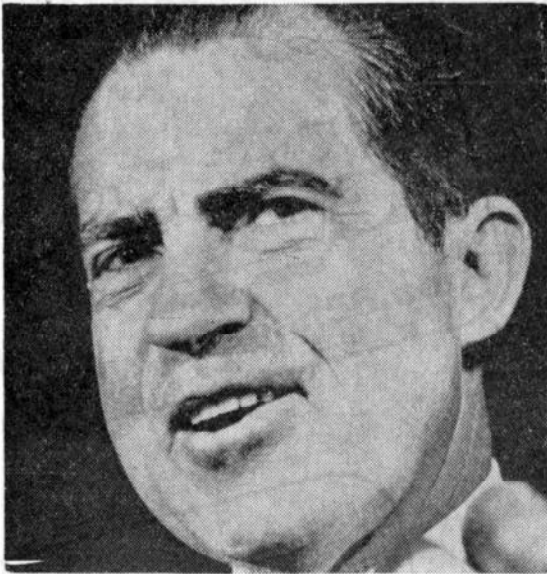
پرزیدنت کیم ایل سونگ ، رئیس جمهور کره شمالی ، بعثت وجود واحد های ارتش چین کمونیست در داخل خاک خود که از سال های ۱۹۵۲ - ۱۹۵۴ بخاطر کمک باو در جنگ با آمریکا آمده و هم در آنجا مانده اند. شاید علیرغم میل خود نمیتواند وابستگی سیاسی واقتصادی وسیعی با شوروی داشته باشد و چه بسا در این راه میکوشد و بهمین جهت است که ایالات متحده آنچه را که کره شمالی میکند ، انکاسی از قدرت و نفوذ مغرب چین میبیند . و اقدامات کره شمالی ، بویژه از اواخر سال ۱۹۶۷ و تمام سال ۱۹۶۸ که زمزمه مذاکرات صلح ویتنام از یکطرف ، و خاتمه « انقلاب فرهنگی چین » بلند شد ، وسیعتر و بیشتر گردیده است. طی هشت سال از ۱۹۵۸ تا آخر ۱۹۶۶ بر اثر برخورد های کره شمالی با آمریکا در مناطق غیر نظامی کره مدار ۳۸ درجه فقط ۱۸ آمریکائی کشته شدند ، ولی از اواخر ۱۹۶۶ تا اول سال ۱۹۶۸ بیش از ۲۵ نفر ، و معادل چنین تلفاتی نیز بکره جنوبی وارد آمده است. در سال ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸ ما شاهد دستگیری ۲۵ کماندوی کره شمالی که برای قتل رئیس جمهور کره جنوبی

مراقب همان ناو نبوده اس و بالعکس ... ؟

تخیلات را رها کنیم : ایالات متحده آمریکا فقط در يك نقطه از نظر کاملاً نظامی با چین کمونیست و متفق انكراك ناپذیر آن کره شمالی مستقیماً تماس دارد و آن فقط ۳۸ درجه - حداقل بین دو کره و بالاخره میز مذاکرات قریه پان - مونجوم است که ۱۲-۱۳ سال است مذاکرات آتش بس و حفظ مقررات آن ، بنام فرماندهی سازمان ملل در آن جریان دارد و طبق معمول مانند مذاکرات سیاسی بین چین و آمریکا در ورشو به هیچ نتیجه موثر و وسیعی نیانجامیده است ، و درین مرز ، برحسب فراز و نشیب های سیاست بین المللی ظرف ۱۲ سال اخیر ، همواره تصادم های کوچک و بزرگی وجود داشته است که هیچیک از هیچ طرف مخاصمه آگرا ندیسمان نشده اما از یکسال پیش بطرز عجیبی تشدید و وخیم میشود . چرا ؟

دو سه دلیل وجود دارد که مهمترین علت ارائه آنها کثرت حوادث و تصادمات در داخل کره جنوبی و منطقه ۱۸ میلی غیر نظامی و رخنه کماندو های کره شمالی بطرف جنوب برای شروع - احتمالاً يك جنگ داخلی از نوع ویتکنک در کره است - که ظاهراً این نوع جنگ موفقتر از جنگ

طی روز هایی که گذشت ، شیخ نهید آمیز دام نازهای با سقوط يك هواپیمای جاسوسی آمریکا در دریای ژاپن ، افق سیاسی و نظامی خاور دور را تیره ساخت مأموریت پوئبلو که ظاهراً انجام نشده و معسوق مانده بود ، بجای دریا از راه هوا ادامه یافت و باز هم معلق ماند . این مأموریت ها - که البته تصادفی نیست - ادامه خواهد یافت و آن دستگیر کردن آنها وسائط گردنها هم .. زیرا که شیخ تهدید همیشه باید از دو سو - مادام که مسائل اساسی جهانی روح سوء ظن و عدم اعتماد را از ناصیه قدرت های بزرگ زردوده - ادامه داشته باشد. مانور تبلیغاتی که ابتدا برای پوشش سقوط هواپیمای سی . ال ۱۲۱ آمریکائی با ۳۱ سرنشین بعمل آمد ، بسیار جالب توجه بود ، تا رادیو پیونگ کیانگ پایتخت کره شمالی خبر از ساقط شدن آن توسط دو میک کره ای نمیداد ، هواپیما گمشده محسوب میشد و استمداد بین المللی که بخاطر نجات سرنشینان آن بعمل آمد ، حتی ناو شوروی را که در آن حدود « قدم » میزد به محوطه مظنون به سقوط کشاند . و هم این ناو لاشه هواپیما و بعضی سرنشینان آن را پیدا کرد ؟ چه کسی میتواند بگوید که هم این هواپیما



نیکسون با موقعیت حساسی روبرو شد

منظور پرزیدنت نیکسون است دست زده بوده و این عمل هر بار در آینده که از شوروی تضمین عدم مداخله در صورت برخورد با چین گرفته شود، اجرا خواهد شد لیکن مادام که چنین حمایتی هست آمریکا روابط وسیع خود را با شوروی برسر این حوادث قربانی نخواهد کرد.

تلگرام تبریک فوری ویتنام شمالی به رئیس جمهوری کره شمالی بخاطر سرنگون ساختن هواپیمای آمریکائی، دارای مفهوم عمیقی است، چینی ها باز هم احتیاط کردند و چنین کاری نکردند. درین ماجرا باز هم باید رد پای شوروی را گرفت، و نه چین را ولو آنکه کیم ایل سونگ رسماً همچنان که خود در ۱۹۶۶ اعلام کرد، لغت مسالمت آمیز را باید از مبارزه خود حذف کند و از سرمشق ویتنام پیروی نماید. واقعا این سرمشق را که داده است.

حمایت شوروی بسیار موثرتر است و شوروی که در روابط بین المللی یک قدرت درجه اول محسوب میشود، ازین وقایع راضی تر است تا اجرای مقاصد تروریستی و خرابکاری در خاک کره جنوبی. باتکای ارتش چین کمونیست، میتوان قطع کرد که هم این بار اگر حمایت اتحاد جماهیر شوروی از روی کره شمالی واپس کشیده میشد، آمریکا بعمل انتقامی مہیبی چنانکه

خلبان هواپیمای سرنگون شده



مراقبت خود را گسترش دهند و حتی المقدور وسیله دشمن را سالم رها نکنند، این واقعه را در آبهای بین المللی در مرز دو « حتی - المقدور » و درست زیر « چشمهای » متجسس ناو شوروی در آن حوالی رخ داده است که در هر صورت با کره شمالی پیمان اتحاد نظامی دارد و در مراقبت سواحل و آسمانها با آن کمک میکند و هم باتکای این پیمان اتحاد نظامی بود که هنگام اسیر شدن ناو پوئبلو آمریکا اخطار کاسیکین را دریافت کرد، و این بار پرزیدنت نیکسون، با آنکه مدت ۲۴ ساعت ارتش آمریکا در سراسر جهان بحال آماده باش برمیبرد، بارسال یک اخطار شدیداً کفایت نمود.

از نظر سیاسی اگر غرض از اقدام کره شمالی و اقدامات مشابه بدام انداختن آمریکا در یک ویتنام دیگر است، افتادن درین دام نهایت بی تدبیری است. زیرا درین نکته شک نیست که تأخیر اجرای برنامه های اقتصادی در شمال کره و رشد امنیت و پیشرفت در جنوب بنحوی که کره جنوبی توانسته باشد، یک ارتش ۴۵۰۰۰ نفری را مدت دو سال برای اجرای عملیات شدید و وسیع به ویتنام جنوبی بفرستد، برای کره شمالی ناراحت کننده است. بویژه آنکه ارتش کره جنوبی در داخل خاک خود، نشان سازمان ملل را مانند ارتش آمریکا بخود میزند، در حالیکه در ویتنام بعنوان ارتش کره جنوبی عضو پیمان سیتو میجنگد.

از نظر نظامی، یک حقیقت وجود دارد و آن اینکه اینگونه حوادث در کشاندن کره شمالی باغوش

آنها نفوذ کردند، به مقامات جنوبی و آمریکائی معرفی میکنند و این عوامل معمولاً دارای اسلحه، پول، مواد منفجره و اوراق تبلیغاتی هستند. البته محال است قبول کنیم که بقول پرزیدنت نیکسون « یک دولت درجه ۴ نظامی » جرات داشته باشد مواظبت های خود را برای اکتشاف و سرنگون ساختن یک هواپیمای جاسوسی آمریکائی بآبهای بین المللی بفرستد ولی این امر نیز محال است که ایالات متحده یک هواپیمای مجهز خود را با قریب ۱۰ میلیون دلار وسایل مدرن الکترونیکی و ۳۱ کارشناس مخبراتی درجه اول چنان در آبها و آسمانهای دشمن قرار دهد که آخر بدین آسانی آنرا ساقط کند و ...

با توجه باینکه در مورد ماجرای پوئبلو، ایالات متحده آمریکا، « ولوبطرز بی ارزشی روی کاغذ » ولی رسماً از کره شمالی معذرت خواست تا توانست ملوانان پوئبلو را آزاد کند، کاملاً میتوان فهمید که کره شمالی با کمال دقت مراقب یک حادثه بعدی، که با احتمال قوی آمریکا قصد داشته باشد براه آن معذرت قبلی خود را تلافی کند بوده است.

از نظر حفاظتی، نگهبانی یک هواپیمای جاسوسی در آسمان، مشکلتر از حفاظت یک ناوشکن در دریاست. معمولاً هواپیما های آمریکا درین موارد دستور دارند که حتی المقدور با آسمان و آبهای دشمن نزدیکتر شوند و حتی المقدور از خطر تصادم بگریزند بخوبی میتوان فهمید که اگر هواپیما های کره شمالی نیز دستور داشته باشند که حتی المقدور میدان

مجلس؟ چه مجلسی!!

انگلستان است!) مخاطب بمعتض - تو دزد هستی بیشرف! نماینده دیگر بمخاطب: از سوابق جوانیت صحبت کن! مخاطب - خاک بر سر! (نماینده دیگر بمخاطب: عضو جاسوسی انگلیس حق ندارد به ... بد بگوید) یکی از نمایندگان خونسرد: «جوش نزنید همه تان نوکر انگلیس هستید!»

* یکی از نمایندگان - بنده درست ۹ سال و یکماه کم است که قدم بمرصه وجود گذاشتم (نماینده دیگر - ماشاءالله کاکلی پر! چه درشت شده. دیگری - خدارحمت کند مرحوم پدر ترا! دیگری - حالا میخواهید انتقام پدرتان را بگیرید!) من تلافی مافات را بمادیات نمیکنم - قوطی سیگار طلای پدرم گرو است (نماینده ای - کاشکی پدر من هم قوطی سیگار طلا داشت! خنده حضار) من باید از حکومتی که متهم به دیکتاتوری است دفاع کنم (نماینده ای - که بس نوشت پدرتان دچار شوید! - نماینده دیگر طبل و شیپور هم بیاورید! دیگری مگر ... لای تخت گذاشته اند. خنده حضار) آقایان هیچ میدانید چه کسی سبب این بدبختیها بوده! من و شما او را آوردیم (نماینده ای سیاست نفت او را آورد) مستردوهر در زندان برای شما هدیه و آجیل فرستاد (نماینده دیگر - مستردوهر غلط کرد، برای ... فرستاد نه ما! دیگری - بیشرف حرف خودت را پس بگیر!) آقا روزنامهها نوشتند و شما هم تکذیب نکردید (نماینده ای آجیل آمریکائی، خوردن هم دارد) (جار و جنجال ختم جلسه)

* یکی از نمایندگان - جراید فحشهای آب نکشیده بمن میدهند!

* هیئت دولت وارد میشوند. نماینده اول تهران با عصبانیت: باز آمدید - بروید حیا نکردید - آقای رئیس مجلس اخطار دارم (در پشت تریبون خطاب بر رئیس دولت) اگر ما را قطعه قطعه کنید نمیگذاریم شما دیکتاتور شوید (در حال خبردار) اگر شما نظامی و افسر هستید من هم سرباز وطنم، میکشم! نابود خواهم کرد!

نماینده ای: تهدید بقتل آنهم حین انجام وظیفه! دیگری: اگر مجلس جای فحش بود چاله میدانی میآوردیم! نماینده دیگر: دیروز شما آوردید! نماینده اول: من این مجلس را خورد میکنم، بخدا خورد میکنم.

* رئیس: نطق قبل از دستور برای بعد!

نماینده ای: شما میخواهید ترور کنید! این دیکتاتوری است! نماینده دیگر - از ارباب جرائد و تماشاچیان تقاضا دارم از ابراز احساسات (یکی از نمایندگان - مامورین کار آگاهی و رکن ۲ را فراموش کردید) آنها اگر ماموریت دارند که نمیشود جلوگیری کرد (خنده نمایندگان) (رئیس، روح پدرت بتو با بغض نگاه میکند، اساس حکومت ملی را متزلزل کردی - نماینده دیگر - کدام حکومت ملی دروغ است!) اکثریت کامل این کابینه یا دزد بیت المال ایران هستند یا دزد قانون اساسی (نماینده ای - مزخرف نگو مردکه، تو نوکر شوروی هستی!) نماینده دیگر - پس تو نوکر انگلیس هستی!) او که خانواده اش نوکر انگلستان است بمن حق ندارد بگوید نوکر شوروی! (نماینده دیگر این دزد مارکدار جاسوس

* تماشاچی - پدر ملت مرد! تماشاچی دیگر - اینهم از طلیعه حکومت ...! مرده باد وزرای جاسوس خائن. سربازان میریزند - زود خورد شروع میشود یکی از تماشاچیان را که با سروصورت خونین بیرون میردند فریاد میکشد: مردم چه نشسته اید! دیکتاتوری آمد! پدر ملت مرد! مرده باد!)

غش کرده بجلسه میآید خطاب به هیئت دولت: بروید گم شوید! اینجا جای شما نیست: اینجا خانه ملت است (گریه شروع میشود) جلسه متشنج - داد و فریاد و قال و قیل کلمات «مرک خون، دیکتاتوری، انقلاب، نفت، جاسوس، خائن و عبارات فحش ردو بدل میشود.»

رئیس - (زنك میزند) اینکه وضع نشد باید باین لجام گسیختگی خاتمه داده شود.

رئیس دولت وزرای خود را معرفی میکند، عباراتی هم نمایندگان مخالف چاشنی میکنند: تو نوکر انگلیس هستی! تو خائنی و وزراء دزدند! همه نوکرند! اجنبی پرستان! مگر آرزوی دیکتاتوری را بگور ببرید! (خطاب بنمایندگان اکثریت هواخواه دولت) بنشینید و گوش بدهید، دودش بچشم خودتان میرود، بینم روزی که همه تانرا بدار زده اند! بروید و گم شوید و دیگر بر نگریدید.. (خطاب بر رئیس) شما امروز لعنت ابدی را برای خود درست کردید:

رئیس - چرا بی جهت حرف میزنید من عمرم را در راه آزادیخواهی داده ام: خطاب کننده - شما امروز اجازه دادید پایه دیکتاتوری استوار شود.



سنا تورقلا بی درلار دستگیر شد
رئیس کلانتری - از کجا فهمیدی این شخص
سنا تورقلا بیه؟
پلیس - قربان خودش میگه سنا تورم در صورتیکه
صبح تا حالا به چرت هم نزده.

کاریکاتور از «توفیق»

(نماینده دیگر - حالا باید خواهی کرد آب بکشند! خنده نمایندگان)
باید امتحان آزادی خواهی بدهیم: یکروز طرفدار توده‌ایها بشویم، یکروز زیر علم پیشه‌وری برویم، یکروز دنبال قوام السلطنه باشیم مضافا باین که یکرشته نامرئی هم با دولت فخیمه و شرکت نفت داشته باشیم تا تصدیق و حیدالملکی و وکیل الملکی بگیریم (داداش تسبیح مرا گم نکنی! خنده حضار).

* یکی از نمایندگان - یکی دو تن از مخبرین میگفتند جیب آنها را زده‌اند!

رئیس - جیب مرا هم درخیابان اسلامبول زده‌اند! من گفتم اشخاص را تقشیش کنند (نماینده دیگر - و آنوقت جیبشان را بزنند) (خنده حضار).
* یکی از نمایندگان بدیگری با اصرار - بگو مرده باد دیکتاتوری! زود باش بگو مرده باد دیکتاتوری! رئیس - من از طرف همه میگویم: مرده باد دیکتاتوری! (خنده شدید)
باز هم خطاب بهمان نماینده: دیدی آخرش نگفتی مرده باد دیکتاتوری!
* یکی از نمایندگان: در اینجا بماتهمت انگلوفیلی زدند اگر این تهمت برای منافع جماعت باشد مانعی ندارد: (نماینده دیگر ساکت باشید دارند اقرار میکنند!)

* نماینده‌ای بر رئیس دولت - ایشان دیکتاتور هستند! (نماینده دیگر - بخدا اگر دیکتاتوری بشود اعمال شما اقلیت پایه‌اش را گذاشته!) ایشان ماشاءالله مرتبا مشغول حرف زدن و نطق هستند و با پنبه مثل دسته گل سرآدم را می‌برند (خنده حضار و رئیس دولت).

این بود مجملی از درفشانیهای چند جلسه اجتماع کسانیکه بنام اکثریت و اقلیت خانه ملت را اشغال کرده بودند...

آروزها که اکثریتی ملاک و بقول خودشان جاسوس کرسیهای بهارستان را اشغال کرده بودند و پته هم را روی آب میریختند... و بالاخره یاد آن روزها بخیر (!) که رئیس دولت جلوی در مجلس توی میدان بهارستان سوار کول مردم شد و گفت: مجلس اینجاست، آنکه آنجاست مجلس نیست...

حال برگردیم باصل مطلب و موضوع و قیاس بین نمایندگان آن دوراها و این دوران. در آن ایام اکثر کسانی که وکیل میشدند مبالغی خرج میکردند، شام و ناهار میدادند به چرخانندگان اوضاع انتخابات حق الزحمه‌ای می‌پرداختند، در بعضی حوزه‌ها اگر برای چرخیدن سازمان حزبی که در آن بودند حق و حسابی کلان می‌پرداختند تا وکیل میشدند. بقیه در صفحه ۷۷

از خواندن آنها حظ کردید، لذت بردید، کیف کردید (!) بنظم يك عده دلشان برای چنین مجلس داغ و پر حرارتی لك زده است که می‌نویسند:

این مجلس!! چه مجلسی است؟! راستی اگر مجلس آن بود، پس این چیست؟

مجلسی که نمایندگانش تحت نظر استاد ریاضی سر ساعت می‌آیند. سر ساعت می‌روند، از گفتن احست و صحیح است دریغ نمیکنند، يك کلمه مخالف خوانی نمیکنند، تخته‌های جلوی صندلی‌های خود را نمی‌شکنند، پشت سرهم فحش خواهر و مادر نثار هم نمیکنند، با هم دست به‌دیکه نمیشوند اینکه مجلس نیست؟! این مکتب خانه است!

یادش بخیر (!) آروزها که رئیس دولت غش وریسه میرفت و سر مردم را گرم میکرد یادش بخیر (!)

چون بگردش نمیرسی واگرد؟!

ما دلمان خوش بود که ایران هم مثل اروپا میشود که نشد

جای مردمان بد در سفر آخرت کجاست و جای مردمان بد کجا؟



چو بگردش نمیرسی واگرد

حتما با نام جناب آقای مهرداد اوستا شاعر معاصر و قصیده سرای روزگار ما آشنا هستید . دیدم این دوست محترم بنده که از قصیده سرایان خوب و شعرای کلاسیک و بنام هستند برای این که از قافله هنر عقب نمانند و فردا که تذکره نویسان و تاریخ ادبیات نویسان تاریخ ادبیات را مینویسند ایشان را در ردیف مخالفین شعر نو نخوانند در گرامی مجله اطلاعات هفتگی يك قطعه شعر نو سروده بودند شعر را که تا پایان خواندم دیدم وقتی چنین استادان سخنی بقول نوپردازان راهنمائی را پیش گرفته اند من چرا نکتم که فردا پشت سرم بد بگویند و بر سر در تاریخ ادبیات جنازه ام را نیاورند؟

روی این اصل فکر کردم که من هم در ردیف این بیست و چهار هزار شاعر صمیمی و راستین درآیم کمی هم غصه بچه های ستم دیده افریقا و غم ویت کنک های پابره نه و گرسنگان هند و بیافرا را هم میخورم و میشوم يك پا شاعر راستین و صمیمی بعد هم این شعر را به دوست گرامی جناب آقای فریدون مشیری مسئول صفحه هنری گرامی مجله روشنفکر و مسئول صفحه شعر و هنر گرامی مجله سپیدوسپاد و مسئولان هنر روز گرامی روزنامه کیهان و آیندگان و اطلاعات و فردوسی و سایر مجلات تقدیم میکنم و چندتا مصاحبه هم میکنم و میشوم جاودانه مرد و ابر مرد و زیر مرد . گفت چون بگردش نمیرسی واگرد . از تمام منتقدین

چندی پیش مقامات اداره هواشناسی اعلام کردند که علت بارندگیهای بیسابقه اخیر تغییر اوضاع جوی و آب و هوای ایران است و هوای ایران مثل اروپا شده و بزودی صحرای سوزان و بیابان های بی آب و علف کشور ما در اثر بارندگی های مداوم تبدیل به جنگلهای سرسبز و خرم خواهد شد و تا چند سال دیگر ایران میشود مثل اروپا و ما هم اظهار خوشحالی و خوشوقتی کردیم که بالاخره کشور ما هم مثل اروپا میشود.

دو روز پیش دیدم گرامی روزنامه آیندگان از قول جناب آقای پرویز نوائی مدیر کل محترم هواشناسی نوشته بود که بارندگی های امسال استثنائی بود و چنین قراری نیست که در اثر تغییر آب و هوای ایران کشور ما مثل اروپا بشود و از سال بعد اوضاع مانند گذشته خواهد بود.

ما که حرفی نداریم جناب آقای مدیرکل ولی ما کلی امیدوار شده بودیم و بخودمان وعده ها میدادیم یکمرتبه آیه یاس خواندید و آب پاشی روی دست ما ریختید که چنین حرفی صحت ندارد .؟ امیدوار کردن ما مردم که خرجی ندارد با دوکلمه امیدوارکننده خوشحال میشویم و شده بودیم بیخود و بیجهت ما را نومید کردید که چطور بشود.

مگر بقیه حرفهای امیدوارکننده را که سایر مقامات میزنند واقعیت دارد؟ ولی ما باور میکنیم و دلمان خوش است و امیدوار میشویم کسی از شما نخواستہ بود که واقعا ایران را لنگه اروپا بکنید ولی نومید کردن مردم صلاح نیست میخواستید بگوئید ایران مثل اروپا میشود ولی برج ایفل پاریس را نخواهد داشت نه این که یکبارہ زیر اصل قضیه بزنید.

و هنرمندان جستجوگر بخصوص جناب آقای شاقبادلو طنزنویس اخیرالظهور بی بدیل و هنرمند با شهامت و کاشف عبید و رساله دلگشای آن مرحوم هم تقاضا میکنم هرکجا که دیدند این شعر من خارج از وزن است (البته وزن نیمائی) به بنده تذکر بفرمایند تا اصلاحش کنم . فقط عیبی که دارد ممکن است شعر من معنی داشته باشد که این را هم منتقدین محترم و هنرمندان جستجوگر و گیسوشلالها و پری شادخت ها به گل روی خودشان به بنده خواهند بخشید.

— زنی در رنج تنهائی
بمثل مرغ سرکنده بخود میگشت و مینالید
سحرگه چون افق بشکفت و صدها چشم
این دریای آبی رنگ بی پایان فروخفتند
همان طشت طلائی
همان طلشتی که میاجون سال و میلیون
سال تابیده.

سراز تیغ افق برکرد
و

زن تنهای تنها بود
چه شد شوهر؟ چه شد همسر؟ بزدان
است یا آزاد؟
گرفتار پریروئی است یا در بند؟
چرا دیشب نیامد؟
در سرائی بوده مهمان؟ یا رفیقی
برده اش باخود؟

و ..
یا چون کرده یاد مردمان بی غذای هند و
افریقا ، خیالش را عسی بو برده
بگرفته اش اندر کند و زنجیر و باحرفی
زده جائی؟

ن
گ
ا
ه
ی

در موزه مردم شناسی

يك شلوار زنانه و چند خرمهره و يك چپق معرف
ایران و مذاهب زردشتی و شیعه است

با اینکه مدت اقامت در پاریس کوتاه بود معذالك يك روز را بدین موزه مردم شناسی اختصاص دادم ، چون شنیده بودم در این موزه نیز چند غرفه در باره ایران وجود دارد .

در موزه مزبور غرفه های متعددی را که راجع به آمریکای جنوبی و آفریقا و غیره بود پشت سر گذاشتم و می خواستم هرچه زودتر به غرفه ایران برسم ، در طبقه دوم موزه سه قفسه مربوط بایران است اول نخواستم باور کنم که جدا قفسه های ایران همین است ولی با موقعیتی که داشت و بین قفسه های ترکیه و افغانستان قرار گرفته بود شکی برایم نماند .

— جلو یکی از قفسه ها نوشته شده بود دین زردشتی و در داخل قفسه يك پیراهن و شلوار زنانه با رنگهای الوان بدیوار آویزان شده بود ، همین و بس هرچه خواستم بفهمم چه رابطه ای بین لباس يك زن زردشتی و سنن و آداب و رسوم دین زردشتی وجود دارد چیزی دستگیرم نشد ، و آیا برای نشان دادن يك دین كهسال که از نظر آداب و رسوم و اعیاد حائز اهمیت فراوان است فقط يك پیراهن و شلوار زنانه کافی است ؟

جلو قفسه دیگر نوشته شده بود مذهب شیعه ، در داخل این قفسه اشیاء بیشتری بود يك پرچم تزیین با دست بریده ابوالفضل بدیوار بود و در گوشه ای چند خرمهره بزرگ و کوچک به نحی آویزان بود و يك چپق و يك قابلمه فلزی که دارای جفت و بند است و بایستی از ظروفی باشد که سابق برای نگهداری و مخفی کردن سکه و جواهرات از آن استفاده میشده و هنوز در بعضی شهرستان ها موجود است جالبتر اینکه در کنار آن قابلمه توضیح داده شده که این ظرف برای نگهداری قرآن است ! داشتم دیوانه میشدم از این نحوه معرفی ادیان ایران . مشکل است که بتوان باور کرد که فرانسه که دارای مستشرقین بنامی است و عده ای از آنان واقعا بررسی های جالبی در باره ایران کرده اند ندانسته چنین برداشتی از مذاهب ایران داشته باشد . با خود فکر کردم که اگر یک نفر مسلمان سنی مصری یا يك کاتولیک آمریکای جنوبی بموزه مردم شناسی پاریس بیاید و قفسه های دین زردشتی و مذهب شیعه ایران را ببیند چه خواهد گفت و این قفسه ها چه اطلاعاتی باو خواهند داد و با دیدن يك چپق و چند خرمهره و يك قابلمه و يك پیراهن و شلوار زنانه چه تصویری راجع به شیعه و دین زردشتی خواهد داشت .

اگر در این مورد عمدی در کار نباشد و با عینك خوش بینی نگاه کنیم لابد بایستی گفت در آنجا هم بعضی کارها را فقط سرهم بندی میکنند باین معنی که چون راجع به سایر کشور ها قفسه هایی در موزه وجود داشته میباشد راجع بایران هم چیزی باشد . و مسافری که مثلاً یکی دو روز در تهران بوده و احیاناً گزارش بیکی دو مغازه افتاده و چیز هایی خریده و حالا در موزه معرف ادیان ایران شده . یادم نیست بقیه قسمتهای موزه را چگونه تماشا کردم و جلو هر قفسه ای که (انصافاً بعضی از آنها بسیار غنی و بنحو جالبی معرف سنت و آداب و حرفه جامعه معرفی شده بود) با خود می گفتم که آیا این قفسه نیز با واقعیت همانقدر اختلاف دارد که پیراهن و شلوار زنانه و دین زردشتی یا چپق و قابلمه مسی و مذهب شیعه ؟

خلاصه از «آیندگان»

کرد بر ساعت
صدائی در فضا پیچید
دنگ ، دنگ ، دنگ ، دنگ ، دنگ ،
دنگ ، دنگ ، دنگ

و ..
اینك ساعت هشت است
سماور میکند غلغل چو زن برخویش
می پیچد

نگاه زن
به روی شعله سبز سماور گشت
و با خرد گفت
چه شد ؟
تق ؟
تق ؟

سه تا تق تق مرا بی شوهر و بی مونس
و بی یار و یاور کرد ؟
چرا ؟

جواب بجهایم را که خواهد داد ؟
چه خواهد شد ؟

در اینموقع
در آن خانه مخروبه چو غاری دهان
واکرد.

جوانی خوش لباس و خوش ادا و مهربان
با خنده ها بر لب.

میان لنگه های در
چو عکسی در میان قاب پیدا شد
کجا بودی ؟
چرا دیشب و تا این گاه بیگه بجه ها را

منتظر کردی ؟
سکوتی مات در سیمای شوهر نقش تلخی
بست .

— و زن بك بند میبرسید
چرا ؟ چرا ؟
گمان کردم ترا تق تق ؟
جوان خندید و لب را بر لبان همسرش
مالید

— چی چی تق تق ؟
«کسی راز مرا داند که از این سو بآن
سویم بگرداند» (۱)

من و محمود و احمدخان ، تقی و
اصغر و اکبر درون کافه ای تا صبح بنشستم
غرق خوردیم و هی خوردیم و هی خوردیم
بقیه در صفحه ۶۶

(۱) — توضیح : این بیت از کتاب
از این اوستای دوست محترم جناب
آقای مهدی اخوان ثالث م — امید از
شعر کتبه اقتباس شده است.

در روستاها هم زمین بازی رونق گرفته

شهر از جمله بی توجهی بکارکت و تولید زراعی روحیه تحقیر زندگی روستائی و از همه بدتر تبدیل اراضی زراعی و باغات به قطعات ساختمانی و خرید و فروش آنها و رواج زمین بازی است.

امروز وقتی روستاهای مثلاً دره اوشان را بررسی میکنیم ملاحظه میکنیم که رواج پدیده زمین بازی حتی تا اعماق روح روستائیان از همه جا بیخبر رسوخ کرده و هرکس مترصد فروش قطعه زمین خود و کوچ بشهر است. در این میان چندتن سرمایدار شهری با خرید اراضی بقیمت های خوب و ایجاد ویلاهای زیبا در روستا های مورد نظر آتش حرص دیگران و حقد و حسد روستائیان را دامن زده آنها را دچار عقده هائی تازه می کنند.

باید دانست که در نواحی کوهستانی اسازمین مرغوب کم و نادرست و چه بسیار روستائیان که بعد از فروش بهترین قطعات خود بدامنه های نامساعد کشانده و با ساختن بنا بر دامنه های ست در قلب خطر مسکن گزیده اند.

بعنوان مثال دهکده کلوکان در دره جاسرود را در نظر بگیرید این دهکده که حتی اتومبیل رو نیست، معهذا در معرض قوی ترین جریانات زمین بازی قرار گرفته و نه تنها روستائیان بلکه گروهی از شهریان بطمع فروش بهتر اراضی را خریداری کرده اند و در بارانهای اخیر دامنه شمالی آن نشست کرد و به خانه های روستائی آسیب فراوان رسید.

امروز تا فردا بی تردید مردم منطقه فوق الذکر شکوه ها و شکایت نامنهائی بهمجا خواهند برد و این فروریزی دامنه را زلزله اعلام خواهند کرد و کمک خواهند خواست غافل از اینکه بازی زمین و سوداگریهای شهری آنها را باین روز انداخته و نه زلزله.

ما در روستاهای مجاور شهرهای بزرگ با مسائل متعددی روبرو هستیم که اهم آن زمین بازی و تحقیر زندگی شهری و کار و زراعت و باغداری و اشتغال بتولیدات روستائی است و میتوان برای هریک چاره ای اندیشید.

روستاهای مجاور شهرهای بزرگ بر اثر توسعه و گسترش این یکی بنوعی شهرزدگی مبتلی میشوند که هم اکنون مظاهر و مراحل مختلف آن را در روستاهای پیرامون تهران میتوان مشاهده کرد.

شك نیست که توسعه شهر منجر ببلع و محو و حل روستاهای حومه نزدیک میشود و این پدیده امری عادیست چنانکه درباره قلهاك و ونك و اوین و نیاوران و طرشت و امیرآباد اتفاق افتاده و هم اکنون در مورد ازگل و لویزان و مبارك آباد در شرف وقوع است لکن مراد آن دسته از روستاهای حومه دوراند که در فواصلی بعضا بیش از ۳۰ کیلومتر قرار گرفته ولکن بدلیل ممتاز بودن موقع جغرافیائی (هوای خوب - مجاورت با رودخانه - نزدیک بیک شاهراه یا راه درجه يك اسفالته) و بر اثر رسوخ روحیه سودجویی و جنبه های کاذب زندگی شهری مبانی اقتصادی و اجتماعی آنها رفته رفته درهم فرو میریزند و به زوائندی از جانور بزرگی که در جوار آن میزییند تبدیل میشوند. زوائندی که هرگز جذب مرکز شهری نشده و بسطخ آن ارتقاء نیافته ولکن از کلیه معایب و مضار مجاورت با آن برخوردار است.

شك نیست که شهرهای بزرگی چون تهران که پای درکویر و سردر پایکوه دارند و سکنه آن از تراکم و ثروت و سطح رفاهی نسبتا بالا برخوردارند با توجه باقیم نیمه خشك آن و طول مدت فصل خشك هرچه بیشتر مایلند بر چشمه های آبهای روان کوهستان مجاور و دره های آن تقرب یافته و همچنین در امتداد مسیل ها پیشروند شك نیست که فیالمثل دره هائی از توجال مانند اوین و درکه و جعفرآباد و شاه آباد و دربند و حتی کرج و اوشان و غیره گریزگاههای واقعی و طبیعی مردم ساکن در پای این کوهاند که ماههائی چند از سال از هوای خشك و کوبیری آزار می بینند و باد های رطوبی غربی همیشه برای آنها طراوت نمی آورند.

باین ترتیب ارزش واقعی روستا های مجاور تهران بویژه در سمت شمال شرق و شمال غرب و شمال روشن می شود. همین ارزش باعث شده که مردم باین روستاها توجه کنند امامتاسفانه این توجه منحصر بمظاهر کاذب زندگی

خاطرات يك پزشك قانونی

از خدعه‌ها و نیرنگهائی که بعضی بیماران ایرانی در کار پزشکان میکنند

اخیرا از طرف کانون ایران جوان مجموعه سخنرانی هائی که در باره مسائل مختلف سیاسی ، اجتماعی ، علمی ، روانی و تاریخی بوسیله استادان فن در آن کانون ایراد شده بصورت رساله‌ای جداگانه در متجاوز از سیصد صفحه چاپ و در دسترس علاقمندان قرار گرفته است.

ما در این شماره خلاصه‌ای از سخنان آقای دکتر محمدحسین ادیب‌را که تحت عنوان (مسائلی پیرامون طب قانونی) ایراد شده بنظر خوانندگان میرسانیم و امیدواریم در آینده قسمت‌های دیگری از این مجموعه آموزنده را بنظر خوانندگان برسانیم.

که بمن مراجعه کرده‌اند خوب معالجه‌شان کنم تا سایرین هم مراجعه کنند.

یکی دیگر آن دکتر ادیب پول دوست است ، میگوید من نمیدانم جانم ، پول داری بیا معالجه کنم نداری ؟ جهنم !

بروبمیر ، بمن چه ؟ خوب یکی آمدرفت وانگشتر و گوشواره‌اش را فروخت تاس و مشربه را فرو گذاشت و این پول را داد دومی و سومی ، اینها را اگر من همانطور که عکس‌کاریکاتور میکشند که مریض‌ها آمدند به یکی یکی نسخه دادم ، اسکناس‌ها را دسته کردم می‌گذارم بغلم و میروم دو دفعه سه دفعه ، دفعه پنجم دفعه آمدند و دیدند خوب نشدند میگویند ما چه احمقیم که باین پول بدهیم به یکی دیگر کمتر میدهم میرویم پیش او پس اگر پولکی هم باشد باز سعی میکند مریضش را خوب معالجه کند پس این عبارتی که حمله

احسن به بهترین وجه و کوتاه‌ترین فرصت او را معالجه کند يك چنین آدمی را من میگویم پیدا نمیشود و دورش خط میکشیم.

دو دسته دیگر پیدا می‌شوند یکی این دکتر ادیب‌است که دلش میخواهد بگوید من طبیب درجه اولم هرکس پیش من بیاد با يك نسخه خوبش میکنم از دور نگاه میکنم تشخیص میدهم آیا ممکن است مریض را حیوان لابراتوار تصور کنم آدمم اولی شکمش را پاره کردم مرد! دومی ، سومی ، چهارمی دستش را عمل کردم شل ماند ! او را معالجه کردم عوض این که بهتر بشود بدتر شد چقدر ممکن است خدای نکرده زبانه لال مردم خر بشوند و باز به بنده مراجعه کنند بعنوان طبیب ، پس اگر هم بنده بخوام خودخواه باشم و بخوام طبیب درجه اول باشم لااقل باید سعی کنم اینطور اشخاص

پزشکان هم افرادی هستند مثل همه مردم اگر در سایر طبقات مردم قاضی ، وکیل ، تاجر ، امیر ، دبیر ، مستخدم ، پیشخدمت ، فراش هرچه فکر بکنید آدم خوب هست آدم بد هم هست توی این جماعت هم آدم خوب هست آدم بد هم هست ممکن است يك جانی هم پیدا بشود چون در مردهائی هم جانی پیدا میشود . ممکن است توی جماعت طبیب هم پیدا بشود ، من این دفاع را میکنم اما طبیب از سه حال بنظر من خارج نیست با يك طبیبی است که دینار و درهم نمیکشود ، وجدان میخواهد ، انصاف و مروت میخواهد و همه علما و فلاسفه گفته‌اند که پزشک نه چشمش بمال و نه چشمش بجمال باشد جز راه خدا جز برطرف کردن الم و درد مردم چیزی را در نظر نگیرد و سعی کند اگر کسی به او مراجعه میکند این را زودتر بنحو

میکند به اطبا که آقا؟ اینها با مردم مثل حیوان لا برانوار رفتار میکنند تجربه میکنند این و آن را شل میکنند به خدا هر جور را بخواهید حساب کنید با فکر من درست نمیآید حالا اگر يك روزی با فکر یکی از شما ها درست درآمد بیايد بمن هم تا اندازه ای بفهمانید بجهت این که هر کدام از این سه دسته را شما بگیرید نمیتواند کار خودشان را بد انجام بدهند.

حالا ، این گذشت ، بنده طبیب هستم ، من چه جور میتوانم طبابت کنم ، يك معلوماتی را یاد گرفتم يك آدمی هم که کسالتی دارد به من مراجعه میکند ، من برای این که بفهمم این آدم را چه می شود ؟ دو تا وسیله دارم وسیله اول این که این آدم برای من حکایت کند ، اگر نکودم سرم درد میکند سرم گیج میروم من نگاه کنم نمیتوانم بفهمم سرش گیج میروم یا درد میکند باید بمن مثلا بگوید چشم سیاهی میروم این يك دلیلی است برای تشخیص باز به بنده میگوید دلم درد میکند از صبح تا حالا ده دفعه رفته ام بیرون ، بعد از این که او درد دلش را کرد ، حکایتش را بمن گفت آن چیزی که خودش حس می کند سوزکتیش را برای من حکایت کرد آنوقت بنده میروم دنبال او بژکتیف ، وقتی که او میگوید دلم درد میکند دست میگذارم روی دلش تا به بینم آنجائی که درد میکند نرم است ، سفت است گوله و غده دارد ، ندارد صدا میکند ، صدا نمیکند ؟ میگوید قلبم میزند گوشی را میگذارم ، روی قلبش را گوش میکنم فشار خونش را می بینم پس يك عده علامت هم اینجوری است که من باید اینها را با چشم یا دست یا اسباب بینم یا لمس کنم عکس بردارم امتحان کنم پس از مجموع این دوتا بنده

تشخیص میدهم که این آدم چه کسالت دارد پس از تشخیص هم باید به بینم چه دوائی برای این مریض تجویز کنم.

پس آقا معلومات بنده بسته به اطلاعاتی است که شما میدهید و امتحانی است که بنده میکنم اگر اینها يك کدام آن غلط باشد نتیجه غلط است. شما هیچ میدانید که عده زیادی هستند که به اطباء مراجعه میکنند حقیقت را نمیگویند ! بنده دیروز يك مریضی داشتم که آمده بود پیش من به دقت معاینه اش کردم حرفهای زد گفت همیشه سالم است ، شوهر ندارم ، نزائیده ام ، يك عوارضی داشت حرفهایش را زد ولی روز بعدش آمد که آقای دکتر شما از من پرسیدید من راستش را نگفتم بنده چون خانواده ام نمیدانند آن شوهرم که مرده من بواسکی يك شوهر دارم هیچکس نمیداند ببخودی همه اش را بشما دروغ گفتم حالا اطمینان پیدا کردم که بارو آمده راستش را بگوید ! خوب بنده روی آن دروغی هم که او گفته باید يك قضاوتی بکنم و تشخیص بدهم قضاوتم چه خواهد بود این باید طبیعی باشد که تشخیص هم درست نخواهد بود.

حالا برسیم به طبیب قانونی این که دردسرش بالاتر از اینهاست این طبیب قانونی اشخاصی که به او مراجعه میکنند او بهیچ عنوانی نمیتواند قبول کند که اینها راست می گویند از یکطرف باید بگوید که اینها صد در صد راست میگویند از طرف دیگر صد در صد دروغ میگویند بجهت این که اگر يك خانمی آمد پیش من طبیب و گفت آقای دکتر من دو ماه است قاعده ام عقب افتاده شوهر هم دارم حالت ویاری هم دارم ، آمدم کرسی را بلند کنم صندوق را بلند کنم دلم

درد گرفت از من دارد خون میروم ، خوب ۹۰ در صد بنده فکر میکنم این خانم حامله بوده و دارد بچه می اندازد میروم به فکر او اما آقای مدعی العموم یک نفر میفرستد پیش من که آقای دکتر ادیب طبیب قانونی این خانم را معاینه کنید ببینید حامله هست یا نیست دارد سقط میکند یا نمیکند نتیجه اش را به من خبر بدهید.

بنده نگاه میکنم دست میزنم می بینم شکم خانم قلمبه است يك گوله ای آنجا هست ظاهرا باید این زن آستان باشد معاینه اش میکنم می بینم از او خون میروم کهنه هایش هم خیس است ...

خانم میگوید : همسایه لگد زد توی شکم من ، دارد بچه ام می افتد ، در صورتی که این خانم لگد توی شکمش نخورده ، بچه هم نمی اندازد ، يك خانمی است فبیرم دارد سالهاست دارای این غده است و اکنون قاعده است ، قاعده اش هم خیلی زیاد است و خیلی هم طولانی است با همسایه اش دعوا شده برای این که اجاره نشین بوده برای این که اجاره اش را خواسته و میخواست بیرونش کند نرفته ، شروع کرده به دعوا کردن و آمده پیش مدعی العموم شکایت میکند که آقا لگد زده توی شکم من ، دارم سقط میکنم حالا تصویر بفرمائید چقدر مشکل است جواب صحیح و تشخیص قطعی دادن ! يك موضوعی که خودم اینجا دیده ام خیلی قابل توجه است :

يك زن پیری آمده بود از دست عروش شکایت کردن توی پارک هدایت ، جناب آقای بوذری مدعی العموم بودند و بنده طبیب قانونی ، که آقا این پتیاره پدر مرا درآورده ، به بینید موهام را کنده ، يك دسته مو توی دستش بود بازویم را گاز گرفته است

اینهم درسی از سیاست!

چند سال پیش شخصی که از ولایت آمده بود گذارش به بهارستان افتاد در حالیکه از جلو مجلس میگذشت، متوجه شد در داخل مجلس هیاهویی برپا است، از شخص دیگری که از آنجا عبور میکرد پرسید: آنجا چه خبر است؟

عابر سری حرکت داد و گفت: چطور تو خبر نداری چه خبر است! آنجا يك عده جمع شدند به اسم نماینده مردم و سیاست بازی میکنند!؟ پرسید: سیاست بازی چیست؟

جواب داد: چطور برایت بگویم که سر از سیاست دریاری ... فکری کرد دستش را گذاشت روی سریکی از نيزه‌های تیز نرده اطراف مجلس و گفت: میخواهی بفهمی سیاست چیست؟

آن شخص که مشتاق بود بفهمد سیاست چیست؟ گفت: البته!

عابر گفت: با مشت محکم بز روی دست من ... آنشخص مشت خود را بالا بردی محکم پائین آورد ... عابر دست خود را فوراً کشید، در نتیجه مشت کسی که میخواست بفهمد سیاست چیست خورد روی سرنیزه و شکافی بر داشت و خونین شد ...

عابر خندید و گفت: این رامیگن سیاست ... حالا فهمیدی ... آنشخص که فهمید سیاست چیست در حالیکه از درد بخود می‌پیچید اظهار داشت: بر پدر سیاست لعنت، حالا فهمیدم آن هیاهو برای چیست و سیاست چه معنی دارد ...

خوشحال از اینکه فهمیده است سیاست چیست بولایت خود برگشت. خواست اظهار فضلی کند. یکی از هم‌ولایتی‌ها گفت: خبرداری سیاست چیست؟

هم‌ولایتی گفت: ما از سیاست بیست خبری نداریم. آن شخص فکری کرد و گفت: حالا بنو خواهیم فهماند سیاست چیست! چون در اطرافش برآمدگی پیدانکرد، دست خود را روی برجستگی صورت که بینی‌اش باشد گذاشت و گفت: برای اینکه بفهمی سیاست چیست محکم بکوب روی دست من

هم‌ولایتی هم مشت پر خود را گره کرد، بالا برد و شدت کوبید. آن شخص که سیاست را یاد گرفته بود و میخواست به هم‌ولایتی تعلیم بدهد دستش را سرعت از روی بینی‌اش عقب کشید، در حالیکه در اثر ضربه مشت هم‌ولایتی دماغش خون افتاده بود و اشک از چشمانش فرو میریخت اظهار داشت: حالا فهمیدی سیاست چه، بر پدرش لعنت دیدی چقدر ناراحت کننده است!

(ارنگین گمان)

دستش را بالا گرفت روی بازویش جای دندان و گاز گرفتن بود همانطور که این زن را معاینه میکردم دیدم جای دندانهای که روی بازوی این زن است محل يك دندان خالی است خود زن هم يك دندانش افتاده است دستش را بردم به طرف دهانش، دیدم جای دندانهای روی بازو تطبیق میکند با جای دندانهای خودش!

گفتم: پیره زن من را داری گول میزنی؟ خودت گاز گرفته‌ای میگوئی دیگری گاز گرفته ... دست‌پاچه شد! من فهمیدم که درست فهمیدم، خودش رفته دستش را گاز گرفته آمده، میگه عروسم دستم را گاز گرفته، بنده جای دندانها را هم می‌بینم اگر دندانهای درست بود برای من هم مشکل بود تمیز بدهم ...

ما يك معلمی داشتیم، معلم طب قانونی، او مرده است خدا رحمتش کند يك وقتی هم رئیس دانشکده پزشکی شد این شخص تعریف میکرد و می-گفت: يك عده از این بچه‌ها بودند مثل همین لایهائی که ما داریم توی خیابانها، میگفت هر چند وقت يك دفعه یکی از این بچه‌ها را میآوردند پیش ما و ما میدیدیم بازوی این را اسب گاز گرفته.

هر قدر مردی که صاحب اسب بود میگفت: آقا، اسب من گازی نیست فقط دهنش کف دارد، بروید جلوی ببینید و امتحان کنید ولی بچه پیراهنش کفی است و نادوقال هم میکند يك عده هم ریخته‌اند که ما دیدیم گاز گرفته میآورند معاینه میکند گفت بعد از آن که عده‌ای از این بیچاره‌ها را ما گفتیم جای دندان اسب است و محکومان کردیم این بچه‌ها گیر افتادند معلوم شد يك عده بچه هستند با هم قرار دارند امروز نوبت کیست؟ نوبت تقی است، تقی اینطرف و آنطرف

اسب است بعدا پیدا کردند دیدند اینها دندان اسب را داده‌اند ساخته‌اند با چوب، هر کدام که نوبتشان هست با آن دندان‌ها فشار میدهند به بازویشان، جای دندان اسب

میدود بچه‌ها کشیک میکشیدند یکی از اسبها که دهنش کف داشته باشد يك دفعه داد می-کند: آخ، وای! پلیس می‌آید می‌بیند گاز گرفته بازویش را باز میکند می‌بیند جای دندان

آنجا می‌افتد ، امروزه راهمی-
افتد نوبت دیگری است هر ده
پانزده روز یکدفعه نوبت یکی
دیگر است پول غرامت را می-
گیرند میروند ، الوانی را
شروع میکنند ، قسمت می-
کنند ، باز هفته دیگر نوبت
یک نفر دیگر و در محله دیگر
میشود !

مقصودم اینست که اینجا
وقتی کارشان به طبیب قانونی
میرسد دیگر راست هم نمی-
گویند ، بنده نمیتوانم قبول
کنم که این حرفی را که این
آدم زده راست یا دروغ است
اسم طبیب قانونی که میآید
شاید هم خیال میکند که
موضوع جنحه و جنایت است و
آدمکشی و دار زدن و امثال
اینهاست ، تمام کارهایی که
ما اطباء میکنیم قسمت عمده‌اش
کارهای طبی و قضائی است .
یک مریض میآید پیش من ، من
معاینه‌اش میکنم ، میگوید آقا
من زکام هستم یا ناخوشم ، یک
تصدیق بنویسید دو روز می-
خواهم استراحت کنم این یک
عمل طبی است و قانونی ، به
جهت این که اگر من این تصدیق
را مطابق مقررات و درست
نوشته باشم هم قابل تعقیب
هستم و هم قابل مجازات به
استثنای تصدیق هائی که برای
آبله‌کوبی و امثال آن است ،
سایر تصدیق ها حتما باید روی
کاغذ تمبردار باشد . اگر طبیب
در فرانسه روی کاغذ تمبردار
نویسد رد میشود اینجا اگر
بخوانند به محاکم بدهند
میتوانند خودشان تمبرجسیانند
ولی آنجا اگر نوشت طبیب را
تعقیب میکنند جریمه‌اش یک
فرانک است ولی تا وقتی که
آن باید بپردازد صد فرانک
شده . این مراجعه‌کننده با
اصرار از طبیب میخواهد که
تصدیق اینجوری بنویسد این
را که گفتم یک حکایتی یادم
آمد:

ماه گذشته درمطلب نشسته

بودم یک جوان آمد و سلام
کرد درست نشناختم گفتم
بفرمائید فرمایشی بود ؟
گفت ای آقای دکتر مرا نمی-
شناسید من فلانی هستم من
شاعرد شما در دانشکده بودم
آمده‌ام ببینم‌تان گفتم چطور
شد که یاد ما کردید ؟ گفت
حقیقتش اینست که یکی از
رفقایم گرفتاری دارد آدم‌پیش
شما ... گفتم خوب گرفتاری
چیست ؟ گفت دو ماه پیش از این
یک آدمی آمد توی مطب من و
گفت آقا من دو ماه پیش مریض
بودم یک هفته خوابیده بودم از
فلان تاریخ تا فلان تاریخ
نتوانستم بروم اداره و حالا
حقوقم را نمیدهند یک تصدیق
شما بنویسید که من مریض
بوده‌ام گفت نمیدانم چطوری
شد که من یک دفعه یاد شما
افتادم که راجع به این گواهی
پارکم پلزانس سر درس می-
گفتید و حتی یک روز سر ما
ها داد زدید که ما تکان خوردیم
و گفتید گواهی دروغ ، گواهی
برای خوش‌آیند سایرین ،
گواهی برای خاطر سفارش
دیگران ننویسید ، ننویسید !
گفتم من که آقا نمیدانستم شما
مریض بوده‌اید مگر شما طبیب
خانواده ندارید طبیب معالج
ندارید بالاخره هرچه گفت من
ندادم عاقبت رفت و گفت آقا
اینقدر ناز ندارد شما نمی-
خواهید من بروم حقوقم را
بگیرم و میخواهید که زن و
بچه‌ام گرسنه بمانند ، تصدیق
دادن که اینقدر اشکال ندارد ،
بهر حال مقداری از این حرفها
گفت و رفت پیش یکی از رفقای
دیگرمان ، و حالا آن بدبخت
یک تصدیق داده و توی محکمه
گیر افتاده است همان تاریخی
که آن دکتر تصدیق کرده که
این آدم مریض بوده است در
راه قم این زده آدم کشته
شهود هم هست که این جانی
آدم کشته است و این مطلب را
که بمن گفت من بیاد شما افتادم

آدم و حالا از شما تشکر
میکنم ، گفتم خوب اگر ما یک
نصایحی بشما میدهم برای
اینست که بدردتان بخورد پس
ببینید آقا جان کاری که اطباء
میکند تمام کارشان یک کار
طبیب قانونی است.

اما در مورد شکایت از
طبیب : در آمریکا که بودم
یکی از استادان کتابی را که
نوشته بود از کتابخانه‌اش بمن
داد این مرد در کتاب خودش
مینویسد :

آقا ما را اذیت میکنند
که ما واقعا نمیتوانیم طبابت
کنیم بجهت این که یک عده‌ای
از وکلا آمده‌اند هر کدام از
دکتری که مثلا جراحی میکند
دنبالش میروند که این خطا
کرده او را تعقیب میکنند الان
در غالب مریضخانه ها یک
وکیل دادگستری دارند که
هر کس مرد آن وکیل بالای سرش
هست ، در لندن اگر مریضی
را عمل کردند و آن مریض مرد
تا از محکمه حکم نیاورند
جنازه‌اش را نمیدهند بیرون ،
چون اینها دنبال میکنند تعقیب
میکند اسباب زحمت میشوند.
یک حکایتی برای شما
بخوانم :

یک ایرانی است که در
روزنامه نوشته بود در آلمان
طبابت میکند و یک پیرزنی ۶۲
ساله که تصادف کرده یعنی یک
جانش خورده زمین او را
آورده‌اند به مریضخانه بنظر شما
این را چکار باید بکنند مثل
این که شکسته را باید عمل
جراحی بکنند ، عملش کردند
زیر بیهوشی رفته ! این را
محکوم کردند که این آدم‌پر
خورده چون پر خورده توحق
نداشته‌ای او را تا چهار ساعت
یا شش ساعت فاصله ، داروی
بیهوشی بزی و چون بیهوشی
دادی محکوم هستی هزارمارک
باید جریمه بدهی.

دکتر میگوید از او پرسیدم

گفت چیزی نخورده‌ام .. قاضی میگوید بمن مربوط نیست .. شما باید طوری باشد که به گفته‌ها متکی نباشید یعنی هرچه مریض گفت باید باور کرد ؟ و اگر باور نکنم لا یش چه خاکی بسرم بریزم حرف چه کسی را باور کنم از خودت هم بپرسم همین را میگوئی ؟ عین آن خبر را برایتان میخوانم :

«آلمان ۲۱ دسامبر ، خبرگزاری آلمان - دکتر فرانس اهل رشت که بعلت سهل انگاری باعث مرگ بیمارش شده بود امروز به پرداخت هزار مارك جریمه محکوم شد دکتر فرانس ۳۳ سال دارد و در یکی از بیمارستانهای آلمان کار میکند او اقدام به بیهوشی کردن يك پیرزن ۶۳ ساله آلمانی کرده و در نتیجه باعث مرگ او شده این پیره زن در شب ۲۷ اکتبر ۶۵ بعلت شکستگی بازو به بیمارستان منتقل میشود متخصصین در دادگاه اظهار داشته‌اند که چون مریض چهار ساعت قبل از بیهوشی شام مفصلی خورده بود دکتر نمیبایستی او را کاملا بیهوش میکرد .» نمیدانم اگر کاملاً بیهوش نکند چطور میتواند او را عمل کند در هر حال این يك خبری است که نوشته شده است .

متخصصین میگویند فاصله بین غذا تا بیهوشی باید لااقل شش یا هشت ساعت باشد دکتر در دفاع از خود اظهار داشت که این خانم گفت که زیاد غذا نخورده و نوشیده اعتماد کردم حالا چه خاکی بسرش بریزد . خدا بیامرز دکتر ماکداول وقتی اینجا بود ، يك خانمی رفته بود سقط جنین بکند این قابله‌ای که آمده بود سقط جنین بکند آن اسبابی که مثل يك قاشکی است که توی رحم می‌کنند که کورتاژ کنند این قاشق را که من برایتان گفتم اگر

فرض کنیم که این شکل گلابی شکل ، شکل رحم باشد آن اسباب يك قاشقی است که تقریباً باندازه قاشق چایخوری با دسته خیلی بلند که برایشان میکش سرش اینجوری است يك دسته هم دارد حالا یا دسته‌اش اینطوری یا طور دیگر باشد که بشود دست گرفت از دهانه رحم آنرا وارد میکنند و جدار را میزنند آن میشود کورتاژ ! کسی که آمده این عمل را بکند قاشق را زیاد داخل کرده و فشار آورده رحم را سوراخ کرده خواسته بیرون بیاورد دست پاچه شده تکان داده شکسته مریض را برداشته آورده بیمارستان پیش دکتر ماکداول ، دکتر ماکداول رادیوگرافی کرده دیده بله يك تیکه شکسته اسباب توی شکمش است گفته باید عمل کنند در بیاورند ولی کسان او باید رضایت بدهند چون عمل خطرناک است تا من در بیاورم ، چون این عمل در خفا انجام شده بود و نمی خواسته‌اند کسی بفهمد گفتند نمی شود .

ماکداول میگوید تاشوهرش یا پدرش اجازه ندهند من جرات نمیکم ، خطرناک است شکسته توی شکمش افتاده اسباب زحمت است ! بعد مریض را سیرند سریضانه روسها عملش کنند پرونده‌اش در دادگستری هست و مربوط بسال ۱۳۱۲ یا ۱۳۱۳ است دفاعی که کرده‌اند اینست که روسها بد عمل کرده‌اند و کارخانه اسباب بد ساخته بود که اسباب شکسته والا تقصیر قابله نیست . نه اینکه خیال کنید این قضاوت در اینجا میشود در اروپا هم میشود عین آن را من اینجا دارم که مریضی را دکتری عمل میکند مثانه‌اش را طبیب زده سوراخ کرده محکمه تبرئه‌اش کرده که نظر باینکه عمل فوری بوده و اسباب بد بوده این پیش آمد شده و آن

وقت جای دیگر يك قضاوتی کرده غلط ، مریض آمده گفته این آقا ، جان مرا نجات داده میگویند تو عقلت نمیرسد ، این باید حالا غرامت بدهد که این عضو را برداشته بریده ، گاهی قضاوت هائی اینطور هم میشود ، قضاوت هم کارمشکی است . يك وقتی این آقایان اطبای ما يك موضوعی بایشان بر خورده بود و آن این بود که نظر داده بودند آدمی دیوانه هست محکمه قبول نکرده بود این نباید بما بر بخورد ما اگر کمکی میکنیم به محاکم برای اینست که آنها مطالبی را نمیدانند و از ما میپرسند و ما باید بایشان روشن کنیم بهیچوجه قاضی وظیفه ندارد و مجبور نیست که تشخیصی را که من داده‌ام قبول کند ممکن است اصلاً تشخیص مرا قبول نکند هیچ چیز نمیتواند او را مجبور بکند و این از نقطه نظر حقوقی صد در صد صحیح است بالاترین نکته اینست که اگر يك آدمی آمد تصدیق کرد عاقل است ، بالغ است ، رشید است همه آنرا تصدیق میکنند که این دیوانه نیست ، آمدند و من تصدیق کردم من رولور را در آوردم ، زدم این آدم را کشتم . بعد توی محکمه بی خودی باو میگویند او متهم نیست او را متهمش کرده‌اند میگویم من کشته‌ام قاضی حرف مرا قبول نمیکند و آن دیگری که میگوید من اینکار را نکردم محکومش میکنند به اعدام و دارش میزنند یعنی قاضی باید وجدانش قبول کند و یقین حاصل کند . نمونه‌ای داشتیم : يك دعوائی شده بود در یکی از دهات ، مرافعه کشیده بود به محکمه ، يك جوانی که زده بود در حین دعوا یکنفر را کشته بود بابای پیر مردش آمده بود میگفت من کشته‌ام بقیه در صفحه ۵۰

جزئیاتی مستند و عبرت آور از چگونگی انتخاب و عزل و سقوط يك صدر اعظم

در سلطنت ناصرالدینشاه

وجود تحریکات و توطئه هایی که علیه میرزا آقاخان میکرد و میرزا آقاخان جرات نداشت او را از دربار دور سازد، موجب تعجب بسیار همگان شده است حاجب الدوله در برانداختن میرزا آقا خان کاملاً دست داشته و بامید آن بوده است که پس از او خود صدراعظم شود. اما سه روز بعد از حوادثی که اویقین داشت خواهد توانست از آن حوادث بشفیع خود بهره برداری کند خود او هم دستگیر و معزول شد. اینک از او حساب «درخانه» شاه را میخواهند و عقاید عمومی براین است که بی مرحمتی شاه نسبت باو بیشتر بر اثر اغوا و افساد برادرزاده صدراعظم یعنی قائم مقام میباشد. راجع به علت دشمنی قائم مقام با حاجب الدوله باید بگویم همان طور که در مکاتبات ماموران سلف من راجع باین شخص نوشته شده، هنگامی که او در تبریز بود توطئه یی برضد عم خود میرزا آقاخان فراهم نموده بود تا او را از کار انداخته خود صدراعظم شود ولی موفق نشد و بهانه یی او را بتهران احضار کردند و حاجب الدوله که مدتی بمراقبت او مامور شده بود با شکنجه او را مجبور ساخت چندین هزار تومان بدهد و از قرار معلوم این پول بخزانة دولت وارد نشد و قائم مقام اینک بانقمام آن کارها حساب پولها را از او میخواهد»

مصادره اموال میرزا آقاخان

چون میرزا آقاخان از صدارت معزول شد، او را از شیران به باغ نظامیه که از مستحقات خود او بود آوردند و در آنجا زیر نظر ماموران دولتی قرار گرفت. نامه ای مفصل از میرزا آقاخان که در همان روزهای اول عزلش به شاه

است سرکار اعلیحضرت همایون پادشاهی هر حکم و قراری که در پیشرفت و ترقی امورات دولتی و عسکریه که در نظر مبارک مصلحت آید مقرر فرمایند و بفکر انتظام مملکت و رعیت افتند دول متحابه با کمال خوشنودی ملاحظه خواهند کرد خاصه امنای دولت انگلیس که از قدیم دوست خالص بیغرض دولت ایران بوده اند و همیشه اصل منظورشان ترقی کامل این دولت بوده و هرگز بالطبع راضی نبوده و نیستند که اندک بی نظمی و اغتشاش در امور مملکت ایران حاصل گردد. امیدوار است که قرارداد جدید را بقسمی منظور و ملحوظ فرمایند که در حقیقت مایه انتظام کلی مملکت و دولت باشد و اینکه جناب میرزا آقاخان را بموجب دستخط همایون امیدوار باطمینان و التفات اعلیحضرت ملوکانه فرموده اند این معنی نیز باعث امیدواری سایر کارکنان و چاکران دربار دولت ایران خواهد شد و هم بالمآل سبب تصورات نیک امنای دولت انگلیس خواهد گردید که سرکار اعلیحضرت همایون پادشاهی عبث عبث در فکر اتلاف مال و جان چاکران خود نمیشاود. چون لازم بود بادای جواب پرداخت. ایام دوستی مستدام باد. فی ۲۳ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۷۵»

سه روز بعد از عزل میرزا آقاخان یعنی در روز ۲۳ محرم حاجی علیخان حاجب الدوله نیز بجرم حیف و میل کردن اموال دولتی از کار برکنار و دستگیر شد. باین دو پیشون درخصوص برکناری حاجب الدوله شروخی مبسوط بدین قرار بدولت مبتوع خود گزارش داده است: «برکناری و سقوط فراشباهی که در شاه نفوذ بسیار میداشت و با

یادداشت سفارت انگلیس

بهر صورت فردای روزی که فرمان عزل میرزا آقاخان صادر گردید وزیر امور خارجه ایران موضوع را بسفارتخانه های خارجی مقیم پایتخت اعلام کرد (روز ۲۱ محرم) و همان روز مستر موری وزیر مختار انگلیس به ملاقات شاه رفت.

از مضمون مذاکرات مستر موری با شاه اطلاعی نداریم ولی یادداشتی رسمی بمهر مستر موری (۱۲) و مورخ بتاريخ ۲۳ محرم در ضمن اسنادوزارت امور خارجه ایران موجود است که وزیر مختار انگلیس آن یادداشت را در خصوص میرزا آقاخان و در پاسخ یادداشت دولت ایران فرستاده است و در این یادداشت هم بملاقات دوروز پیش و فحوای مذاکرات باشاه اشاره ای نشده است.

سواد یادداشت ۲۳ محرم مستر موری بدولت ایران:

«جناب جلالت و کفالت نصابا دوستان استظهار مشفقا مکرم مراسله [بی] که روز سه شنبه ۲۱ محرم برای دوستدار ارسال داشته و در طی آن شرحی در عزل جناب میرزا آقاخان صدراعظم سابق و نظام الملک و وزیر لشکر نگاشته بودند واصل و از مراتب مندرجه آن اطلاع حاصل آمد. سواد دستخط همایون اعلیحضرت پادشاهی که مبنی بر (یک کلمه ناخوانا) عزل و انزوای جناب معزی الیه بطریق اطمینان برافت ملوکانه اعلیحضرت و معاف از منصب بزرگ صدارت بود در جوف مراسله خود ارسال فرمودند.»

«از مضامین آن که مشعر بر قرار داد جدید مواد دولتی بوده زیاده موجب تصورات و حیرت گردید. معلوم

تبعید به آدران

وقایع بعدی نشان داد که نه تنها هیچیک از این پیشکشی ها و تقدیمی ها از سختگیری هائی که نسبت به میرزا آقاخان میشد ، نکاست بلکه روز بروز بر فشار و سختگیری ها هم افزوده شد بقسمی که يك ماه بیشتر نگذشت میرزا آقاخان را بوضع ناگواری به آدران ملك شخصی خود او فرستادند و موضوع رسیدگی بحسابهای دیوانی دوره صدارت او نیز مقارن با همین زمان پیمان آمده است .

و اما علت این تغییر وضع چنانکه میرزا فضل اله وزیر نظام برادر میرزا آقاخان در کتاب خود نوشته است ، نگرانی و ترس رجال دربار و مخالفان میرزا آقاخان بوده است که از بودن او در پایتخت داشته اند و میترسیده اند مبدا باز مورد مرحمت و بخشش ناصرالدین شاه قرارگیرد وبمقام صدارت باز گردد .

تاریخ تبعید میرزا آقاخان را بآدران بطور تحقیق نمیدانم اما بادر نظر گرفتن این که میرزا فضل الله وزیر نظام مدت اقامت او را در آدران در حدود دو ماه و بازگشتنش را در ماه ربیع الآخر ۱۲۷۵ نوشته تاریخ فرستادن وی به آدران در اواخر ماه صفر بوده است .

رسیدگی به حسابها

مؤلف حقایق الاخبار ناصری در شرح وقایع سال ۱۲۷۵ راجع به رسیدگی بحسابهای دیوانی میرزا آقا خان مینویسد :

«حسب الامر گردون غلام. مستوفیان عظام بحاسبات ظاهری ممالک محروسه رسیدگی نموده جز از سالی شصت هزار تومان که از دیوان همایون در وجه میرزا آقاخان مستمر و برقرار بود در این ایام صدارت سالی یکصد و ده هزار تومان علاوه از راتبه استمراری و تعارفات و هدایا و پیشکش و ارتشاء و مآخوذی مشارالیه و علاوه بر دوازده هزار تومان مقرری میرزا کاظم خان

شده بود یادآور شد و خواهش کرد که از سختگیری های نسبت به میرزا آقاخان بکاهند ولی قدر مسلم اینست که بخواهش وزیر مختار فرانسه هم ترتیب اثری داده نشد .

در مجموعه نامه های دولتی که پیش از این هم بدان اشارتی شد چند نامه در مورد میرزا آقاخان موجود می باشد و از آن جمله نامه ایست که در فاصله زمان از دهم تا شانزدهم ماه صفر ۱۲۷۵ قمری در شمیران بعرض ناصرالدین شاه رسیده است .

از فحوائ مطالب این نامه چنین استنباط میشود که پس از عزل میرزا آقاخان ، شاه و درباریان برخی از اشیاء و اسباب گرانها را که در خانه میرزا آقاخان سراغ داشته اند بنام تقدیمی و پیشکش عید تولد ناصرالدین شاه (ششم ماه صفر) (۱۴) از او مطالبه نموده اند و پس از سختگیری های بسیار ، میرزا آقاخان وسائل و اثاثیه خود را سیاهه کرده است که بنظر شاه برسد . در این نامه ، شخصی که مأمور مذاکره با میرزا آقاخان بوده پس از شرح مذاکرات خود با میرزا آقاخان ، چنین گزارش میدهد :

«... فرمایشات دیروز که فرمودید همه را گفتم اطمینان دادم ، او هم زیاد شکرگزاری (کذا) و سیاهه اسبابی کرد که بنظر مبارک برسد ، داد وچند فقره مطلب داشت و آنها را هم نوشته است بنظر مبارک میرسد ... هر طور رای مبارک قرار بگیرد اطاعت میکند . انقیه دان مقرر فرمودید گرفتیم . يك دانه انگشتی یاقوت هم خودش آورد که قابل حضور مبارک است داد . دوسه چیز دیگر هم آورد بیاورم چون اذن نداشتیم بیاوردم تا عرض بکنم . مقرر فرمائید آدمش اینجاست ، فردا می فرستم برود بیاورد : يك جلد کلام اله خط میرزا احمد و يك جعبه فنجان قهوه خوری طلا ، کار پارسی است خودش میگفت سه هزار تومان خریدم»

نوشته (۲۸ محرم) موجود است (۱۲) و از فحوائ عبارات آن نکات مهم و جالبی راجع بوقایع همین روزها استنباط می شود . میرزا آقاخان در این عریضه نوشته است «... اگر چه این بنده در این اواخر عمر ، مطلقا هوس مشاغل دنیا ندارد و لکن برای اطاعت امر همایون و پیروی صلاح دولت و مملکت سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی روحی فداه ، بقید قسم کلام الله مجید و فرق همایون بر خود حتم و الزم میکند که راه آمد و شد و معاشرت عامه فتنه جویان را از داخله و خارجه از خانه و منزل خود بکلی مسدود نماید و رجوعی در سر و علانیه ابدا بمهام ملکی و دولتی نداشته باشد و آدم این بنده اصلا مراوده بخانه احدی ننماید» .

از این عبارات اینطور برمی آید که از میرزا آقاخان خواسته بودند اولاً در پی شغل و منصبی نباشد و ثانیاً با کسی مراوده و ملاقات ننماید و با احتمال قوی این تکلیف هم بر اثر ملاقات مستر موری با شاه (۲۱ محرم) ابراز شده چه محتملاً این توهم پیش آمده بود که میرزا آقاخان با کمک و همراهی سفرای خارجی قصد دارد مورد بخشش و عفو شاه قرار گرفته و باز بر سر کار و منصب سابق خود باز گردد .

اما بطوری که از مدارک موجود در بایگانی وزارت خارجه فرانسه معلوم میشود از این تعهد و عریضه نتیجه ای بدست نیامده زیرا مدارک مزبورشان میدهند که در این روزها در مراقبت از میرزا آقاخان سختگیری بسیاری شده چنانکه برعهده سربازان مراقب او افزوده بودند و با گرفتن قلم و کاغذ از او ، رابطه او با خارج بکلی قطع شده بود و این وضع موجب گردید که بآدابداشتی محرمانه و خصوصی بوزیر امور خارجه ایران نوشت و تعهدات شاه را در مورد «اطمینان و امنیت» میرزا آقاخان و اولادش که سابق براین بمسیو بوره و سپس بخود او شفاه اظهار

۱۳ - اصل این نامه بخط میرزا آقاخان است در مجموعه یی از خطوط و نامه های بزرگان و در موزه بریتانیا ضبط میباشد و آقای علی مشیری سواد از آن را ضمن مقاله ای در مجله خواندنیها (شماره ۸۵ سال ۲۴) نقل کرده اند و مرجع و ماخذ ما همین مقاله بوده است .

۱۴ - ناصرالدین شاه در روز ششم ماه صفر ۱۲۴۷ قمری تولد یافته بود . (ر . لک بملحقات تالیفات صنیع الدوله) و بتصریح صنیع الدوله (ص ۲۶۰ ج ۳ منتظم ناصری) در این سال نیز جشن مولود ناصرالدین شاه گرفته شد .
۱۵ - گزارش ماموری که میرزا آقاخان را به آدران برده - در مجموعه اسناد ۶۱۹۳ وزارت خارجه ایران . در ص ۶۷ تذکره تاریخی و ص ۸۸ جداول تاریخ مستوفی بموضوع تبعید بآدران ، نیز اشاره شده است .

انگلیس را ببالین مهدعلیا برده بودند و این نخستین بار نبوده که مهدعلیا بطور محرمانه بوسیله مستخدمین خود با ماموران سفارت انگلیس تماس و ارتباط میگرفت.

از این تاریخ تا سال ۱۲۷۸ در توارنخ قاجاریه دیگر ذکری از میرزا آقاخان دیده نمیشود فقط در حقایق الاخبار ناصری ضمن شرح وقایع این سال بار دیگر بنام میرزا آقاخان برمیخوریم که در یزد بوده. بنابر ضبط مولف کتاب سیاستگران دوره قاجار، میرزا آقاخان را پس از رسیدگی به حسابهایش به یزد تبعید کردند و گردآورنده آثار میرزا ملکم خان در مقدمه کتاب مینویسد او را به کاشان فرستادند. اما بموجب اسناد دولتی، میرزا آقاخان در اواسط ذیحجه ۱۲۷۶ به سلطان آباد (اراک امروز) تبعید شده و مدرکی که در این زمینه موجود است گزارشیه که یکی از ماموران دولتی نوشته و در ۲۳ ذیحجه ۱۲۷۶ بعرض ناصرالدینشاه رسیده و این است متن آن گزارش:

«قربان خاکبای مبارکت شوم. چند روز قبل حسب الامر، غلامی که به سلطان آباد به معیت میرزا آقاخان فرستاده شد، حال مراجعت کرد. کاغذی جلیل خان نوشته است بااسامی آدمها و مالها که بنظر مبارک میرسد. مالها را اینجا آوردند. هرطور مقرر میفرمائید از آن قرار بشود چون لازم بود بخاکبای مبارک عرض شد. امر امر همایون است.»

مقارن همین روزها لقب اعتمادالدوله که مهمترین القاب آن زمان و خاص میرزا آقاخان بود به عیسی خان قاجار اعطا شد و این عمل خود نشان بزرگترین بی‌مرحمیتی از طرف شخص شاه نسبت به میرزا آقاخان بود و بهر حال تبعید میرزا آقاخان و خانواده اش در میان مردمان تهران بصورت‌های گوناگون شایع شد و آن شایعات موجب گردید بعضی از سفرا و وزرای مختار

ولی خود میرزا آقاخان با وجود دادن مبالغی خطیر که بگفته وزیر نظام «دروهم نگنجد» همچنان در قید و بند باقی بود.

تبعید میرزا آقاخان و حمایت بی‌نتیجه مهدعلیا و سفارتخانه

های خارجی از او

مدت تبعید میرزا آقاخان در آدران در حدود دو ماه یعنی تا ماه ربیع‌الآخره ۱۲۷۵ قمری بوده است ولی بموجب مدارک دیگری که بعد خواهیم دید، تردیدی نیست که میرزا آقاخان را در اواسط ماه ذیحجه سال ۱۲۷۶ به سلطان آباد فرستاده‌اند و از این رو معلوم نیست از ربیع‌الآخره ۱۲۷۵ تا ذیحجه ۱۲۷۶ - مدت بیست ماه - میرزا آقاخان در کجا و در چه حال بوده است.

در اسناد موجود در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه مربوط به ماه فوریه ۱۸۶۰ (رجب ۱۲۷۶) بنام میرزا آقاخان برمیخوریم و مطالب جالبی در خصوص او در آنجا هست.

بموجب این مدارک ناصرالدین شاه در اواسط ماه رجب (دهه اول فوریه) به شکارگاه جاجرود رفته و مهدعلیا در این موقع سخت بیمار بوده است چون شاه از سفر جاجرود بازگشت چنین شایع شد که مهدعلیا هنگام بیماری خود پیغامهای بسیار برای شاه فرستاده و در خصوص صدراعظم معزول توصیه کرده بود که شاه او را بر سر کار خود بازگرداند. همچنین گفته میشد که راولنسن از عزل صدراعظم که در هنگام سفر اول و اقامتش در تهران، با او روابط نیکویی داشته است اظهار نارضامندی کرده بود و چنانچه این موضوع صحیح باشد باید قبول کرد که تغییر روش مهدعلیا، برای هماهنگی با نظر وزیر مختار انگلیس بوده است. و حقیقت این بود که هنگام بیماری مهدعلیا چون دکتر طولوزان در التزام رکاب شاه در جاجرود بود ناگزیر دکتر دیکسن طبیب سفارت

نظام‌الملک سالی هیجده هزار تومان بقلب درآمد. خدیو بلند اقبال زیاد از ماخوذ یکسال مطالبه نفرموده و با سایر کارپردازان و عمال آن جماعت بهمین منوال معاملات رفت» (۱۶)

و اما در خصوص این «معاملت» که بقول صاحب حقایق الاخبار در حق کارپردازان و عمال میرزا آقاخان رفته، وزیر نظام برادر میرزا آقاخان نوشته است:

«در باره من و اولاد حکمی محکمر از فولاد صادر گردید و در همان شب ورود من آدمی بشیراز و قم رفت و محصلان شدید در تحصیل ترجمان و برافکندن دودمان مامور گردید و تقسیمی بقلب رقم رفت که دوست هزار تومان از بنده و شصت هزار تومان از نظام‌الملک و بیست هزار تومان از میرزا علیخان و سی هزار تومان از ذوالفقار خان و چهل هزار تومان از میرزا نعیم و ده هزار تومان از عباسقلی خان و سی هزار تومان از محمدعلی خان ترجمان قرار دادند و در اخذ مال آنچه اندوخته از هزار سال بود گرفته از سیم و زر و لباس و زیور به بدترین حال بتاراج و ما را نشانه آماج ستم داشتند.»

مولف «تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار» هم راجع به رسیدگی به حسابهای میرزا آقاخان مینویسد او در محاسبه مبلغی کسر آورد که بعضی از آنرا نقدا پرداخت و در عوض باقی مانده، آدران را که دارای عمارت بالنسبه عالی بود بدولت واگذاشت و این موضوع ظاهراً باید درست باشد چه می‌بینیم در ماه رمضان همین سال ناصرالدین شاه سفری به آدران که تا آن زمان بدانجا نمیرفت رفته است.

اما سختگیری‌های نسبت به بستگان و خویشان میرزا آقاخان چندان نپایید و بوساطت مهدعلیا در همان روزها که میرزا آقاخان هنوز در آدران بود متعلقان او آزاد شدند و اجازه یافتند بهر جائی که میخواهند بروند

۱۶۰ - بارن دوپیشون نیز در یکی از گزارشهای خود مطالبی در این خصوص نوشته است. از آن جمله میگویند: «میرزا آقاخان مدت هفت سال بی آن که از او حساب خواسته باشند تمام مالیه عواید ایران را که بالغ بر ۲۵۰ هزار تومان میشود در اختیار داشت و بتصدیق خود اوسالانه یکصد و هشتاد هزار تومان از حکام ایران دریافت میداشته است و این مبلغ بجز چهل هزار تومان مستمری او و غیر از هدایائی بود که گاه و بیگاه شاه باو مرحمت میکرد است» (برک ۲۲، مجلد ۲۹ بایگانی فرانسه).

دول اروپایی مقیم تهران به انحاء و بهانه‌هایی به حمایت از میرزا آقاخان اقداماتی کنند و نامه‌هایی به دولت ایران بنویسند و از آنجمله سفارت فرانسه نامه‌یی نوشته بود و در ضمن آن بعد از این که میرزا آقاخان دارای نشان لژیون دونور از طرف دولت فرانسه است از او حمایت کرده بود.

میرزا آقاخان تا سال ۱۲۷۷ ظاهراً در سلطان آباد بوده و چنانکه از نامه‌های دولتی پرمیاید در این سال برای بازگشت او به تهران کوششهایی میشده تا جایی که ناصرالدین شاه را نیز راضی به بازگشت او کرده بودند.

مردکی که در این مورد در دست است گزارش محرمانه‌ای است که یکی از نزدیکان شاه و اعضای دولت بسه ناصرالدینشاه نوشته و در پنجم ماه جمادی الاول (۱۲۷۷ ق) به عرض شاه رسیده است.

در این گزارش نویسنده مینویسد: «از قرار مشهور باطنای مبارک اقدس را چنان میدانند مایل به آوردن میرزا آقاخان شده» و بموجب همین مدرک معلوم میشود در میان دوپاریان، در این روزها دسته‌بندیهایی بود چنانکه در يك صف میرزا محمدخان سپهسالار و سیرزا محمدحسین دبیرالمالک و در صف دیگر مستوفی الممالک و کسان او قرار داشته‌اند و چون میدانیم سپهسالار از طرفداران و دوستان میرزا آقاخان بوده (۱) باید گفت اقداماتی که برای بازگشت میرزا آقاخان بعمل میامده توسط او و یارانش صورت میگرفته است. اما از نامه دیگری که به تاریخ دوماء بعد از این وقایع یعنی در ماه شعبان به عرض شاه رسیده است چنین برمی آید که دوستان میرزا آقاخان در کوشش‌های خود توفیقی بدست نیاورده‌اند و مخالفان بهر افسون و افسانه‌یی که بوده توانستند ناصرالدین شاه را راضی نمایند میرزا آقاخان را از سلطان آباد

به کرمان بفرستد تا هر چه ممکن است از پایتخت دورتر باشد و بدین منظور تبعی‌خان یوزباشی با سه نفر غلام معین شده در معیت اهل خانه میرزا آقاخان به سلطان آباد رفته و او را به کرمان ببرد و بنابر قول مولف کتاب یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران «تمام اثاثیه میرزا آقاخان مخصوصاً جواهرات او بنفع دولت ضبط کردید و کار بجائی رسید که وسایل آشپزخانه را از بام بکوپه میریختند» این خبر در پایتخت سر و صدای خاصی حاصل کرد و چنان شایع شد که کلبعلی‌خان با غلامانش برای «زجر و اذیت بدنی» میرزا آقاخان به سلطان آباد میروند.

برابر این شایعات نیکولا مترجم و منشی سفارت فرانسه بتاريخ ۲۷ شعبان یادداشتی به وزارت امور خارجه ایران فرستاد و پس از آن که در نامه خود نوشته بود «امروز (یعنی ۲۷ شعبان) در میان مردم چنین منتشر گردیده که کسی به نزد میرزا آقاخان صدراعظم سابق مامور و روانه شده است که او را زجر و اذیت بدنی برسانند...» چنین اضافه کرده بود:

«دوستدار از خدا خواهان است که این رویه و این اخبار از جمله اراجیف باشد و متوقع است که بعدالایوم نوعی قرار دهند که کسی نتواند تصور نماید اشخاصی که باذن اعلیحضرت شاهنشاهی حامل نشان فرانسه میباشند مورد زجر و تنبیه بدنی خواهند بود....»

ترجمه نامه‌یی که مسیو نیکولا منشی و مترجم سفارت فرانسه بدولت ایران نوشته است

«بعدالآنوار امروز در میان مردم چنین منتشر گردیده که کسی به نزد میرزا آقاخان صدراعظم سابق مامور و روانه شده است که او را زجر و اذیت بدنی برساند. البته آنجناب فراموش نکرده‌اند که اندک مدت بعد از عزل مشارالیه این نوع اخبار شیوع یافته بود و دوستدار باستعجال تمام آنجناب را آگاهی داده و اظهار داشته بودم

که چون اعلیحضرت شاهنشاهی مشارالیه را در مهد عنایت و مرحمت ملوکانه پناه داده و ماذون و مرخص فرموده بودند که حامل نشان لژیون دونور بوده و بوسیله همان نشان از هزار نوع زجر و تنبیه بدنی در امان باشند. پس بعد از صدور آن حکم انتشار یافتن اینگونه اخبار آثار بی احترامی نسبت به

اعلیحضرت شاهنشاهی است و دوستدار نیز فراموش نکرده است که آنجناب اراجیف بودن اخبار مزبوره را به ثبوت رسانیدند. ولی چون انتشار این نوع اخبار تجدید یافته، از آنجناب خواهش دارم که مراتب را به خاکبای اعلیحضرت شاهنشاهی عرض نمایند. اثر هم بالفرض اخبار مزبوره اراجیف باشد و یا این که بواسطه غرض و بدخواهی بعضی اشخاص که ذکر کردن اسم آنها چندان اشکالی ندارد منتشر شده باشد، در هر صورت چنانکه

مرفوع شد خالی از علامت بی حرمتی نسبت باعلیحضرت پادشاهی نمینماید. سهل است این کیفیت اولیای دولت بهیه فرانسه را نیز بعد از آن که اعلیحضرت شاهنشاهی در باب تبعه دولت علیه حامل نشان فرانسه اطمینان داده بودند بمعرض تردید و تشکیک خواهد انداخت که آیا آن اطمینان استحکام دارد یا نه. دوستدار از خدا

خواهان است که این رویه این اخبار از جمله اراجیف باشد و متوقع است که بعدالایوم نوعی قرار دهند که کسی نتواند تصور نماید اشخاصی که باذن اعلیحضرت شاهنشاهی حامل نشان فرانسه میباشند مورد زجر و تنبیه بدنی خواهند بود. زیاده زحمتی ندارد. تحریر فی ۲۷ شهر شعبان - المعظم (۱۲۷۷)».

(اصل نامه به مهر «نیکولا ۱۲۷۴» - در مجموعه اسناد و نامه‌های رسمی دولتی ایران شماره ۶۰۳۳.

ناتمام

۱ - در نامه‌ای که نظام‌الملک سر میرزا آقاخان پس از مرگ میرزا آقاخان به میرزا آقا مهدی پسر عم و برادر زن خود نوشته در خصوص نزدیکی‌های سپهسالار و میرزا آقاخان چنین مینویسد: «در جواب تعلیقه جلالتماب بندگان قبله گاهی سپهسالار اعظم زبده مجدعالعالی عریضه مفصل نوشتم و اظهار شکرگزاری از عنایات شاهانه و خرسندی از لطف و مهربانی جناب معظم‌الیه نمودم و چون ایشان را با مرحوم مغفور صدراعظم طاب‌تراد دوست و یگانه میدیدم و با خودم و از اول حال همیشه لطف و مهربانی داشتند و هیچوقت تغییر حالت در ایشان ندیدم فرارم براین است که بی دستورالعمل ایشان کاری نکنم.» (از مجموعه نامه‌های میرزا آقاخان).

سومین و آخرین قسمت

چگونگی تسلیم ارتش ششم آلمان و نجات استالینگراد

ستون مجوسین بماند يك افعی سیاه
در روی برف

طبق اعلامیه رسمی که روسها در دوم فوریه سال ۱۹۴۳ منتشر ساختند در ماه نوامبر سیصدوسی هزار نفر از افراد آلمانی تحت محاصره درآمدند ولی از روز بیست و سوم نوامبر تا دهم ژانویه که عملیات تهاجمی شروع شد از این عده یکصد و چهل هزار نفر! بر اثر سرما و گرسنگی و جنگ کشته شده بودند در تاریخ دهم ژانویه بگفته سرهنگ کولوسکی یکصد و نود و پنج هزار نفر سرباز در داخل حلقه محاصره قرار داشتند باضافه تعدادی افراد پلیس و تعدادی هم‌مأمورین ساختمان سازمان «توت» که بایستی جیره غذایی دریافت میکردند در بین این عده يك نفر فیلد مارشال و دوهزار و پانصد نفر افسر از تمام درجات من جمله بیست و چهار نفر ژنرال وجود داشت پس از پایان نبرد فقط نود و یک هزار نفر اسیر بدست روسها افتاد از تاریخ دهم ژانویه تا دوم فوریه بیش از یکصد هزار نفر بقتل رسیده بودند (از این عده فقط در حدود پنجهزار نفر پس از سالها اسارت توانستند بآلمان باز گردند) از روز دهم ژانویه تا پایان نبرد هفتصد و پنجاه طیاره و ۱۵۰۰ تانک و ۴۸۰ عدد ماشین زره پوش و ۸۰۰۰ توپ و خمپاره انداز و بیش از شصت و یک هزار!! کامیون و ۲۲۵ انبار مهمات و از همه گونه وسائل یدکی بدست قوای روسی افتاد.

روسها زیاد پس از این پیروزی سروصدا و شادی نکردند آنها فقط

احساس خوشختی میکردند زحمات آنها از آغاز جنگ تا آنروز به نتیجه رسیده بود و اکنون همگی میدانستند که پیروزی ممکن است و بزودی خواهد آمد همگی افراد ملت روس احساس غرور میکردند و میدیدند آنهمه رنج و فداکاری بدون نتیجه نبوده است. آلمانیها سه روز عزای عمومی اعلام کردند حزب نازی و دولت آلمان بیش از حد تصور تحقیر شده بود دیگر شکی نبود که سرنوشت جنگ پس از واقعه استالینگراد بکلی عوض شده است.

فردای آنروز روزنامه‌های شوروی عکس تسلیم قوای آلمان و افعی سیاه اسرا را در میان برف چاپ کردند



ژوکوف فرمانده نیروهای شوروی

پاولوس فرمانده ارتش ششم
آلمان

اسرای آلمانی بر روی یخ‌های رود ولگا مشغول عبور بودند مارشال «پاولوس» با قیافه خسته و عصبانی بر روی يك نیمکت نشسته بود و به سؤالات مارشال روکوسوفسکی و «ورونف» پاسخ میداد و افسرجوانی بنام «دیاتلنکو» بیانات او را ترجمه میکرد در گوشه دیگر تصویر ژنرالهای آلمانی مشاهده میشد و کمی دورتر از آنها ژنرال سوار رومانی «دیمتریو» در حالیکه از آنها فاصله گرفته بود و پشت خود را بافران آلمانی کرده بود دیده میشد او در حالیکه کلاه پوستی بلندی بر سر داشت از اینکه در روزهای آخر آلمانیها بافرادرمانی حتی سهمیه معمولی نان را نداده بودند عصبانی و ناراحت بود مدت دوازده روز آخر سربازان رومانی که هم‌رمز آلمانیها بودند مطلقاً آذوقه دریافت نکرده بودند.

روزنامه های شوروی هم چنین داستان ارتش ششم را نوشته بودند این ارتش که تحت فرماندهی مارشال «ریخنو» (این مارشال در اثر سکه قلبی در حین جنگ روسیه درگذشت) بود از قویترین واحدهای زرهی ارتش آلمان بود این ارتش بلژیک و پاریس را متصرف شده بود و بعدا یوگسلاوی و یونان را فتح کرد و در جنگ روسیه ارتش سرخ را در مقابل خارکف نابود کرد و هفتصد هزار نفر از آنان اسیر گرفت. هیتلر مخصوصا باین ارتش افتخار میکرد و قدرت آتش و توانائی جنگی آنرا می‌ستود.



آلمانها بعلامت تسلیم استالینگراد پرچم بالا برده‌اند

«زمین پوشیده از اجساد سربازان آلمانی بود خیمه‌اندازه‌های معروف ما بنام «کاتیوشا» در بین آنها تخم مرمک و نابودی افشاندند بود در اطراف این فرودگاه هزارها و هزارها وسیله نقلیه موتوری رها شده بود آلمانها نه فرصت و نه وسائل نابود کردن آنان را بدست نیاورده بودند اضافه بر آن هزارها توپ، لااقل شصت هفتاد درصد این وسائل قابل استفاده برای ارتش سرخ میباشد ماهم چنین مقداری آذوقه برای چهار تا پنج روز آنان را بدست آوردیم آلمانها بایدهانگشتان

کردیم آنها با او نیفرم نظامی آمده بودند «الندر» از روزنامه ستاره سرخ و «رزوسکی» از روزنامه «ایزوستیا» و من نام سومی را فراموش کردم آنها از شهر استالینگراد بازدید بعمل آورده بودند «الندر» از فرودگاه «گومارک» که در غرب استالینگراد واقع بود و آخرین رابطه بین ارتش ششم و کشور آلمان بشمار میرفت دیدن کرده بود او از اجساد بی شمار سربازان آلمانی که در اطراف این فرودگاه بقتل رسیده بودند مطالبی میگفت او تعریف کرد:

سربازان آلمانی اسیر روسها شده‌اند



روسها هم چنین شرح حال «پاولوس» را منتشر ساختند او از افسرانی بود که در جنگ بین الملل اول شرکت کرده بود و بعدا در نبرد لهستان و فرانسه ابراز لیاقت کرده بود آلمانها انتشار داده بودند که پاولوس خودکشی کرده است. روسها دو روز بعد از انتشار این خبر پاولوس و سایر ژنرالها رادر مقابل دوربین فیلم برداری قراردادند و بتمامی خبرنگاران جنگی زنده بودن آنانرا ثابت کردند.

من دوستی داشتم!

اینک گزارش یکی از خبرگزاران جنگی را مطالعه میفرمائید:

من دو روز بعد از تسلیم ارتش ششم مارشال پاولوس و سایر ژنرالهای آلمانی را بچشم خود مشاهده کردم بعد از ظهر روز سوم فوریه که هواپیما که حامل خبرنگاران جنگی بود در میان استپ‌پرف برف یزمین نشست. خورشید میدرخشید ولی سرما فوق العاده بود باد شدید و منجمدکننده‌ای از سمت شرق میوزید.

در گوشه فرودگاه چند ساختمان محقر بچشم میخورد که از آسیب جنگ مصون مانده بود ما در شمال غربی شهر استالینگراد فرود آمده بودیم.

شب قبل من رادیوی برلن را شنیدم ارکستر موزیک عزا از اپرای «زیگفريد» آهنگ ساز نامی «واگنر» بخش میکرد هم چنین آهنگ غم انگیز: «من یک رفیقی داشتم» و قطعاتی از موزیک حزن انگیز «غروب خدایان» بکرات منتشر شد ولی هیتلربایستی متوجه میشد که تنها رفیق در بین نبود بلکه تعداد رفقا سیصد و سی هزار نفر بود!

ما در ساختمان فرودگاه سه نفر از خبرنگاران جنگی روسی راملاقات

بخش خواندنیها

میشدند و شاید هم بیش از معمول بآنها
غذاده میشد.

تنها کسیکه واقعا در حال تاسف
آوری بود شخص مارشال پاولوس بود
کریچه ما اجازه نداشتیم با او گفتگو
کنیم ولی او را بما نشان دادند برای
اینکه ما بچشم ببینیم خودکشی نکرده
است.

او را از زندان خود خارج کردند
او کمی باقی نگرست و مدت يك یا
دو دقیقه ساکت ایستاد.

در کنار او دو ژنرال یکی
ژنرال اشمیدت که رئیس ستاد او بود
ایستاده بودند و آنها هم کلمه ای صحبت
نکردند پاولوس بسیار رنگ پریده و
احتمالا بیمار بود و او گونه چپ خود
را دائم حرکت میداد و معلوم بود که
بعارضه عصبی دچار شده است او که
فقط یکی یا دو مدال بیشتر نداشت از
سایرین با شخصیت تر و برجسته تر بنظر
میرسید.

دوربین های عکاسی مشغول عکس-
برداری شد و لحظه ای بعد يك افسر
روسی از آنان خواش کرد که بداخل
بازداشتگاه خود بروند.

خرابی واجساد سربازان

فردا ما برای بازدید اسائیلنگراد
رفتیم از این شهر زیبای روسی هیچ
چیز بجا نمانده بود تمامی خانه ها
و درخت ها سوخته شده بود کمی دورتر
تعدادی ساختمان مرتفع ۵ الی ۷ شش
طبقه مشاهده میشد که از آنها فقط
دیوارهایشان باقی مانده بود در طرف
چپ تعداد زیادی دودکش کارخانه شان
میداد که این شهر در سابق يك شهر
صنعتی بوده است از تمامی کارخانه ها
فقط دیوارهای کارخانه تراکتورسازی
اکتبر سرخ مشهود بود.

ما بوسیله اتومبیل تا نزدیکی
رود ولگا رفتیم و خرابه های ایستگاه
راه آهن را مشاهده کردیم باد سردی
که از سیبری میوزید صورتهای مارا
منجمد میساخت سراسر زمین پر بود
از اجساد سربازان آلمانی ایستگاه
راه آهن مبدل شده به کوهی از آهن

دشمنی که چندین برابر ما نفر و
اسلحه داشت مقاومت کنیم!

موقعیکه یکی از خبرنگاران
اشاره کرد که شاید سربازان ارتش
سرخ بهتر از سربازان آلمان می -
جنگند و ارتش سرخ فرماندهی برتر
از فرماندهان آلمانی دارد فنارنیم
دچار خشم فوق العاده شد و نتوانست
پاسخی بدهد موقعیکه من از او پرسیدم
طرز رفتار روسها با او چگونه است
او گفت:

«افسران ارتش سرخ مردان
مرتبی هستند ولی سربازان آنها از
کشیفترین دزدان هستند آنها هرچه
من داشتم غارت کردند!»

موقعیکه از او سؤال شد این
همه مدال را از کجا آورده ای؟ او
با نواختن آنها بیکدیگر و درآوردن
صدای آنها شروع به تعریف کرد او
یکی از مدالها را که علامت صلیب شکسته
برنگ سیاه بر روی زمینه زرد طلائی
داشت نشان داد و گفت این صلیب طلای
آلمانی است و پیشوای آلمان بدست
خود بسینه من نصب کرد.

موقعیکه یکی از خبرنگاران گفت
من فکر میکنم که شما چندان رضایتی
از پیشوا نداشته باشید فنارنیم بانگاه
غضبانك خود گفت:

«پیشوا مرد بسیار بزرگست و
اگر شما راجع باین موضوع شك داشته
باشید مسلما شك شما بزودی از بین
خواهد رفت!»

نکته جالبی که ما مشاهده کردیم
این بود که تمامی این ژنرالها که فقط
دو روز بود دستگیر شده بودند تمامی
آنها قوی بنیه و پیدا بود که بخوبی
تغذیه شده اند روشن بود که موقعیکه
سربازان آلمانی از گرسنگی میمردند
آنها از جیره کامل و کافی بهره مند

خود را بگزند برای اینکه چنین وسائل
و مهماتی را از دست داده اند.

ما شب را در يك دهکده
گذرانیدیم و فردای آنروز در سرمای
بیست درجه زیر صفر ما را بدهکده
دیگری بردند که نام آن بایستی مخفی
نگاه داشته میشد زیرا ژنرالهای آلمانی
در آنجا اقامت داشتند و امکان داشت
که پاراشوتیست های آلمانی برای نجات
آنان تلاش مذبوحانه بعمل آورند
آنها دیگر برای آلمان مورد استفاده
نبودند ولی میتوانستند در آتیه اشکالاتی
هم با گفتار های خود از رادیوی
مسکو برای آنان ایجاد کنند این
دهکده که ساختمانهایش از چوب بود
مملو از سربازان ارتش سرخ بود و
یک نفر غیر نظامی در آن مشاهده نمیشد
ژنرالها را در چهار اتاق محبوس
ساخته بودند در هر اتاق پنج الی
شش ژنرال موجود بود ما نمیتوانستیم
باطاقها داخل شویم برای گفتگو با
آنان آنها را نزدیک در میآوردند.

برخی از آنان در ته اتاق
میمانددند و بجلو نمیآمدند و پشت خود
را بما میکردند درست همانند قفس های
باغ وحش که حیوانات رغبتی به
تماشاچیان ندارند! بعضی دیگر
گاهگاهی نظری بدراتاق می انداختند
و با خشم و غضب بما مینگریستند.

پیشوا! مرد بسیار بزرگست!
جالب تر از تمام ژنرالهای محبوس
آلمانی ژنرال فنارنیم بود او مردی
بود بسیار قوی هیکل و بلند قد دارای
بینی طویل و شکسته از چشمان او
شاره غضب جهش میکرد و سراسر
سینه او پر بود از مدال موقعیکه یکی
از خبرنگاران از او پرسید بچه
علت آلمانها خود را در استالینگراد
محبوس ساختند و عقب نشینی نکردند
او پاسخ داد:

« شما نباید اینطور سؤال می-
کردید شما باید میپرسیدید که ما چگونه
توانستیم این همه مدت در مقابل

شماره قبل خوانندگان عزیز خواندنیها مطالعه فرموده‌اند).

من اورا دریکی از ویلاهای زیبای سران نازی دیدم باغ پر از گل های سرخ و یاسمن و قایقهای موتوری بر روی استخر عظیم در حرکت بود این ویلا چندین هزار کیلومتر از سرزمین یخ زده استالینگراد فاصله داشت روز بعد من بتماشای بنای یادبودی رفتم که بر بالای یک تپه بیاد قربانیان جنگ استالینگراد میخواستند بسازند رفتم یک سرباز روسی و دونفر محبوس آلمانی مشغول کار بودند سرباز روسی قیافه مغول‌ها را داشت و چشمان او بسیار کوچک بود او با لهجه بسیار بدی برای من تعریف کرد که او یکی از مراقبین کارخانه اکبر سرخ بوده‌است و در سخت ترین ایام از استالینگراد دفاع کرده است بعد او دو نفر آلمانی را نشان داد و گفت شما زبان اینها را میدانید؟ من گفتم :

— بلی !

او گفت پس بیائید صحبت کنید من به یکی از سربازان آلمانی که ریش سیاهی داشت (دیگری دارای ریش خرمائی رنگ بود) پرسیدم حال شما چگونه است ؟ او پاسخ داد : — بسیار خوب . من گفتم : — می‌بینم که روسها شما را نکشته‌اند !

— نه ! آه نه !

من مطالب را برای سرباز روسی ترجمه کردم او گفت :

« موقعیکه من بجنایات این افراد فکر می‌کنم . . . آنها یک کشتی روسی را که حامل سه‌هزار نفر زن و بچه بود و از استالینگراد بخارج میرفت غرق کردند و تمامی آنها را بقتل رسانیدند . . . ولی حالا می‌بینم که ما حتی بدنها را از لباسهای خودمان داده‌ایم ! »

در حقیقت سربازان آلمانی پالتوی سربازی روسی را بتن داشتند هر دوی

بخش خواندنیها

چویکف از فداکاری افراد ارتش شمت و دوم روسی که با نهایت شجاعت جلوی پیشرفت آلمانیها را گرفته بود سخن گفت او از حمله بزرگ آلمانیها در روز سیزدهم سپتامبر که بشهر استالین گراد شد تعریف کرد و مخصوصا جریان تاریخی روز چهاردهم اکتبر را چنین تشریح کرد :

— آنروز یکی از خونین ترین جنگ‌های استالین گراد بوقوع پیوست آلمانیها در یک جبهه چهار تا پنج کیلو متری پنج لشکر پیاده نظام تازه نفس و دولشگر تانک بهمرای هوایما بمیدان آوردند در آنروز صدای انفجار گلوله توپ و بمب هوایما ها قابل تشخیص و تفکیک نبود فقط یک غرش مداوم و کرکننده شنیده میشد درپناهگاه زیرزمینی از شدت لرزش زمین شیشه‌های روی میز بزمین میافتاد و می‌شکست بعد از چهار پنج ساعت تیراندازی آلمانیها یک کیلومتر پیشروی کردند و تا نزدیکی کارخانه تراکتورسازی جلو آمدند ولی از آنجا سربازان ما دیگر عقب نرفتند آلمانیها اگر میخواستند جلو بیایند بایستی برروی اجساد خود راه بروند و تلفات آنها در آنروز باندازه‌ای بود که از ادامه حمله صرف نظر کردند .

یک جهنم منجمد

چویکف از فداکاری بعضی از لشگرهای روسی تجلیل کرد او مخصوصا از لشکریولوف که از کارخانه تراکتور سازی دفاع کرده بود ستایش فراوان کرد ولی گفت که در افتخار دفاع از استالینگراد تمامی لشگرها کم و بیش شرکت داشتند .

من چویکف را بعدا در ماه ژوئن ۱۹۴۵ دیدم او یکی از فاتحین برلن بود (شرح عملیات چویکف را درچند

پاردها و واگن‌ها و لکوموتیوهای درهم شکسته شده تمامی مخازن مازوت و نفت بسانند قوطی حلبی درهم فرو رفته بود همدجا آثار سنگرهای حفر شده و گودالهایی که در اثر شلیک گلوله توپ در زمین ایجاد شده بود مشاهده میشد . رود ولگا کاملا منجمد شده بود و استپ پایان ناپذیر روسیه پوشیده از برف در پشت ولگا بچشم میخورد .

ولگا ! شاهد خونین ترین جنگ های تمام تاریخ جهان در جلوی چشم ما قرار داشت روسهای قدیمی میگفتند این رود مقدس است و هنوز اسب دشمن نتوانسته‌است از آب آن بنوشد شاید این مطلب حقیقت داشته باشد بهر صورت آلمانیها نتوانستند خود را باین رودخانه عظیم برسانند تعداد زیادی کشتی کوچک و قایق که وظیفه رسانیدن غذا و مهمات باین شهر داشتند در داخل رود بعلت انجماد آب محبوس مانند بودند .

نزدیک غروب من توانستم با ژنرال «چویکف» ملاقات کنم این افسر تنومند و قوی بنیه روسی بهمره ژنرال «کریلف» رئیس ستاد خود ما را پذیرفت هر دوی آنها از بندر «سبستاپول» عقب نشینی کرده بودند چویکف تمامی وقت خود را آنشب بما داد و یکساعت و نیم راجع بجریان جنگ استالینگراد با ما سخن گفت، من در اینجا قسمت‌های جالب سخنان او را برای شما بازگو میکنم :

موقعیکه من از او پرسیدم چنانکه شایع است آیا استالین شخصا در موقع محاصره شهر برای بازدید باستالینگراد آمده‌است . ؟ او پاسخ داد :

— نه ! ولی خروشچف و مالنکف روز دوازدهم سپتامبر و بیستم دسامبر تمامی وقت خود را در این شهر گذرانیدند . استالین در آن موقع مشغول تنظیم نقشه حمله متقابله عظیم روسها بود که اکنون شما نتایج اولیه آنرا مشاهده میفرمائید .

آنها از اهالی برلن بودند موقعیکه من از آنها پرسیدم آیا هنوز تصور میکنند که هیتلر بزرگترین مرد روی زمین است آنها جدا اعتراض کردند .

در گودالهای اطراف کارخانه اکبر سرخ اجساد منجمد آبی رنگ (سربازان آلمانی) و اجساد منجمد قهوه‌ای رنگ (سربازان روسی) درهم و برهم دیده میشد همه جا سیم خاردار و راه آهن های شکسته شده و درهم پیچیده بچشم میخورد باشکال میتوان قبول کرد که در يك چنین جهنمی موجوداتی زندگی کرده و جنگ کرده باشند .

حرارت هوا سی درجه زیر صفر بود و روسها با وجود این سرما بنای یاد بودی از چوب برنك آبی روشن ساخته و علامت ستاره سرخ را بر بالای آن نصب کردند .

سکوت مرك

من هیچگاه خیابان طولانی که مارا بمرکز شهر هدایت میکرد و تمامی درخت هایش سوخته شده بود فراموش نمی کنم من در حاشیه این خیابان تعداد زیادی تراموای سوخته و شکسته و درهم کوبیده شده دیدم آیا این خرابیها در اثر بمباران شدید روز بیست و سوم اوت ایجاد شده بود ؟

استالین گراد یکی از تازه ترین شهرهای روسیه بود و تمامی نواحی مرکزی آن در دوازده سال اخیر ساخته شده بود و این ساختمانها هر کدام چندین بار دست بدست شده بود و در هرساختمان تعداد زیادی آلمانی و روسی کشته شده بودند در وسط میدان بزرگ شهر يك چشمه منجمد وجود داشت که در اطراف آن تعدادی مجسمه اطفال قرار داشت و تمامی این مجسمه ها شکسته شده بود .

در گوشه‌ای از میدان مازاتومبیل پیاده شده‌ایم و دراین نقطه مقادیر زیادی کاغذ و نامه و کارت پستال زنان آلمانی و اطفال آلمانی مشاهده میشد که برای شوهران و پدران خود فرستاده بودند درمیان این کوه کاغذ تعدادی کتاب دعا بزبان آلمانی موجود بود هم چنین تعداد بیشماري عکس از کودکان و زنان آلمانی مشاهده میشد .

من نامه یکی از کودکان آلمانی بنام « رودی » را برای شما ترجمه می کنم :

« حالا شما دژ بزرگ «سباستاپل» را گرفته اید جنگ بر علیه بلشویکهای ملعون بزودی تمام خواهد شد زنده باد آلمان . »

ماخیابان جنوبی را که در اطراف آن ساختمانهای سوخته بچشم میخورد پیاده پیمودیم و بمیدان دیگری رسیدیم در کنار و گوشه سربازان مرده آلمانی بر روی زمین افتاده بودند . جسد يك سرباز توجه مرا بخود جلب کرد چنین معلوم میشد که يك گلوله توپ در حالیکه او فرار میکرد باو اصابت کرده است رانهای او مثل اینکه در حال دویدن باشد و گلوله توپ ساقهای پای او را برده بود و عضلات بریده شده او که روی برف منجمد شده بود منظره قصابی هارا تجدید میکرد .

در اطراف میدان دیگر تمامی ساختمانها نابود شده بود فقط دو ساختمان کم و بیش از خرابی مصون مانده بود یکی خانه ارتش سرخ و دیگری مغازه عمومی «اونیورماک» و این همان مغازه بود که «پاولوس» در آن دستگیر شد پس از مشاهده خانه

محل تسلیم «پاولوس» من بخیابان نگرستم سکوت وحشت آوری حکمفرما بود پس از آن خانه ارتش سرخ را مشاهده کردم و توانستم درك کنم که زندگانی آلمانها در روز های آخر سقوط استالین گراد بچه نحوی گذشته است . در داخل عمارت جسد تعداد زیادی آلمانی بچشم میخورد و در نزدیکی در ساختمان اسکلت يك اسب مشاهده شد که گوشت های آنراکنده و خورده بودند . ناگهان در انتهای حیاط قیافه انسانی بچشم من خورد مردی در منتها درجه لاغری و افسردگی او شاید بمستراح میرفت و فقط مختصر رمقی در او باقی مانده بود معلوم شد که دویست نفر سرباز آلمانی دیگر در زیرزمین از گرسنگی و سرما مشغول جان کندن میباشند موقعیکه من از یکی از روسها راجع بوضع آنها سؤال کردم پاسخ داد :

— ماهنوز فرصت رسیدگی بآنان را نداشته‌ایم شاید فردا آنها را به بازداشتگاه ببرند .

این آخرین خاطره فراموش نشدنی من از استالین گراد بود من مناظر زیادی را در چند سال اخیر دیده بودم من شاهد بمباران لندن — نطق های هیتلر — اوضاع مغشوش سیاسی سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ بودم سالها اروپا با موزیک برلن وادار برقص میشد و ملت آلمان نمره های دیوانه وار می کشید اکنون عدالت اجرا شده بود و اجساد سربازان آلمانی و جسد اسبی که شاید گوشت آنرا خام بلعیده بودند در مقابل من بود من هیچگاه این منظره دلخراش را فراموش نمی کنم !

۱۲۸



نویسنده : ادوارد طوماس انگلیسی
اقتباس : ذبیح‌اله منصوری

نظری بوضع بغداد

این جا هستیم تا وقتی که حاکم از ما رفع مزاحمت کند .

آنوقت تیر ها ازخم کمان ها جستن کرد و برسینه یا صورت یا شکم عده‌ای از مردم نشست و هرکس تیر میخورد فریادی برمیآورد وبرزمین میافتاد .

گفتیم که دارالحکومه بغداد را چون یک دژ ساخته بودند و ساکنین آن عمارت اگر دارای آذوقه و آب بودند میتوانستند مدتی مدید در قبالمهاجم مقاومت نمایند .

بین مدخل عمارت و خارج یک خندق بود اما نه از نوع خندق هائی که اطراف قلاع شرق حفر میکردند .

در شرق رسم این بود که اطراف قلعه یک خندق کامل حفر مینمودند که از چهار جهت قلعه را در بر میگرفت .

یونانیان و بعد از آنها رومیان رسم نداشتند که اطراف قلعه یک خندق کامل حفر کنند بلکه مقابل دروازه قلعه یک خندق حفر میکردند تا این که نگذارند مهاجمین خود را بدروازه برسانند .

هرکس که میخواست وارد قلعه شود باید از روی پل عبور نماید و پل مزبور هم متحرک بود و آن را از دو برج دروازه بالا میکشیدند و وقتی پل ، بالا قرار میگرفت کسی نمی توانست از خندق عبور کند و خود را نزدیک دروازه برساند .

در آن موقع هم که سربازان از

شنید گفت من مامور هستم و خلیفه بمن دستور داده که از مردم این شهر زکوة دریافت کنم و نمیتوانم از اجرای این دستور سرپیچی نمایم .

اگر من از اجرای دستور خلیفه سرپیچی نمایم او مرا بهلاکت خواهد رسانید و من از خود اختیاری ندارم .

وقتی آن دو نماینده از دارالحکومه خارج شدند مردم اطرافشان را گرفتند و وقتی شنیدند که حاکم موافقت نکرده که مزاحمت مامورین دارالحکومه و شرطه را رفع نماید بسیار خشمگین شدند و در بین جمعیت یکی فریاد زد محال است که خلیفه این طور نسبت بهما ستم کند و این حاکم است که برای استفاده ، مسئله زکوة را بهانه کرده ، میخواهد بزور از ما پول بگیرد .

آنوقت فریاد های خشم از مردم برخاست و طوری فریاد های آنها روی دیوار بلند و سطریر دارالحکومه تولید انعکاس میکرد که گوئی امواج دریا به تخته سنگ های ساحلی حمله ور میشود و تولید ولوله مینماید .

حاکم وقتی آن فریاد ها را شنید ، امر کرد که مردم را از اطراف دارالحکومه متفرق کنند .

کماندارانی که بالای برج ها بودند خطاب به مردم گفتند متفرق شوید وگرنه هدف تیر قرار خواهید گرفت .

مردم گفتند ما متفرق نمیشویم و

دارالحکومه کاخ بود ولی از نوع کاخ هائی که به آنها ارك میگفتند و در عین این که یک قصر محسوب می - گردید میتوانست مانند یک دژ جنگی مقابل مهاجمین پایداری نماید .

وقتی المنصور بغداد را ساخت در آنجا یک ارك بنا نهاد تا این که درآن سکونت کند .

ولی در دوره خلفای بعد آن قدر کاخ در بغداد ساخته شد که ضروری نبود خلیفه در ارك سکونت نماید و ارك مزبور محل کار حاکم بغداد و موسوم بدارالحکومه شد .

وقتی مردم به دارالحکومه رسیدند تازه فهمیدند که آمدن بآنجا این فایده را دارد که میتوانند از حاکم درخواست نمایند که مزاحمت مامورین حکومت و شرطه را رفع نماید و لذا از بین جمعیت دو نفر انتخاب شدند که نزد حاکم بروند و درخواست جمعیت را به اطلاعش برسانند .

دروازه دارالحکومه بسته بود و در دو برج واقع در دو طرف دروازه کمانداران موضع گرفته بودند و در سایر برج های آن قلعه هم کمانداران دیده میشدند .

وقتی بحاکم بغداد اطلاع دادند که مردم دو نفر را از بین خود انتخاب کرده اند که بوسیله آن دو ، درخواست خود را با اطلاع حکمران برسانند حاکم ، اجازه داد که آن دو نفر وارد شوند و بعد از این که درخواستشان را

برج ها بسوی مردم تیراندازی می کردند پل متحرک را بالا کشیده بودند و کسی نمیتوانست از خندق عبور کند و خود را نزدیک دروازه برساند. وقتی مردم شنیدند که گروهی بسوی دارالحکومه براه افتاده اند از محلات متعدد بغداد دسته هایی بسوی قلعه حکمران بغداد براه افتاد. از روزی که خلیفه ناپدید شده بود و احمد بن المقتدی با عنوان نایب خلیفه در بغداد زمامداری میکرد، جامعه بغدادی مستعد بلوا به نظر میرسید.

اما علتی بوجود نیامد تا این که مردم عدم رضایت خود را آشکار نمایند و گرفتن زکوة، از مردم، بعد از این که مدت یکصد و بیست سال متوقف شده بود آن علت را در دسترس مردم گذاشت.

وقتی که مردم بسوی دارالحکومه براه افتادند گرچه ناراضی بودند اما قصد شورش نداشتند و فکر میکردند که اجتماع آنها سبب خواهد شد که حاکم بغداد تصمیم خود را تغییر بدهد و از آنها زکوة دریافت نماید زیرا بتصور مردم صدای اجتماع قوی تر و موثرتر از صدای یک فرد یا افرادی است که به تنهایی زبان بشکایت می گشایند.

لیکن حاکم بغداد از ترس خلیفه یا از لحاظ این که خود را حاکم میدانست تصمیم خویش را تغییر نداد.

یکی از مختصات هر حکومت این است که حاکم رای و تصمیم خود را مافوق نظریه افراد میداند و فکر میکند که افراد محکوم هستند که در قبال تصمیم او گردن بنهند ولو آن تصمیم بستمگری باشد و اگر صدای شکایت از کسی بلند شد، حاکم او را باغی و نافرمان و مستوجب مجازات میداند.

حکمران بغداد هم حاکمی بود که مدتی در آن شهر حکومت میکرد و قدرت خود را مافوق قدرت دیگران میدید و شاید او هم میاندیشید هرکس باتصمیم وی مخالفت کند باید نابود شود.

این بود که امر کرد مردم را به تیر ببندند.

اما وقتی چشم مردم ناراضی به خون افتاد آنها که فقط برای یک

درخواست آمده بودند تصمیم گرفتند که انتقام بگیرند.

مردی بلند قامت دارای چهره مجدر، که صدائی رسا و قوی داشت فریاد زد مردم عده ای از شما به محلات شهر بروید و کمک بیاورید. با این که آن مرد زشت بود وی را باسم (فروته) میخواندند.

(توضیح - در زبان عربی فروته یعنی چیز گوارا و بخصوص آب گوارا و (قرات) هم از این جهت باین اسم خوانده شده که در قدیم تصور میکردند آب گوارا دارد - مترجم).

هیچ کس در آن روز، فروته را برای ریاست جمعیت انتخاب نکرد و تا زمانی که صدای خود را بلند نکرد جلب توجه هیچ کس را نمینمود.

اما وقتی صدا را بلند کرد و به مردم گفت که بروند و از سکنه بغداد کمک بخواهند خود را نشان داد و لذا فرمانده آن جمعیت شد.

چون هنگامی که مردم بشکل گروه اجتماع میکنند و خواهان چیزی هستند که راه تحصیل آن را نمیدانند کافی است که یک نفر خود را نشان بدهد و بمردم بفهماند که میتواند آنها را به مقصود برساند تا این که مردم وی را بفرا ماندهی بپذیرند.

چون بطوری که گفتیم وقتی مردم میل بگروه میشوند فرصت و حال تعقل را ندارند و نمیتوانند عقل خویش را بکار اندازند.

در آن موقع هم کسی نمیتوانست فکر کند که آیا فروته میتواند آن قلعه محکم را مسخر نماید یا نه؟

اما چون آن مرد بلند قامت و مجدر، امید تسخیر دارالحکومه را در قلب مردم بوجود آورد، وی را به فرماندهی پذیرفتند.

وقتی عده ای از مردم رفتند که از سکنه محلات بغداد کمک بخواهند فروته فریاد زد هرکس که میاید با خود نردبان بلند و سلاح بیاورد و اگر شمشیر و نیزه و تیر و کمان ندارد تبر و حتی چوب بیاورد.

اگر فریاد فروته نمیبود مردم برابر تیراندازی و این که عده ای از آنها بر زمین افتادند متفرق میگرددند.

ولی صدای فروته مردم را وادار به استقامت کرد.

مرد بلند قامت فریاد زد از قلعه فاصله بگیرید که هدف تیر نشوید تا این که نردبان بیاورند و افراد مسلح به آنها ملحق شوند.

مردم فاصله خود را با دارالحکومه بیشتر کردند و زخمی ها را با خود بردند و آنها مینالیدند و میگفتند ای مردم غیرت داشته باشید و انتقام ما را از این حاکم بیرحم و خونریز بگیرید و مردم جواب میدادند که ما انتقام شما را از حاکم خواهیم گرفت.

در بین مردم جرگه های کوچک بوجود آمد و علتش این بود که در بعضی از نقاط کسانی تظاهر به تخصص در مسائل جنگی میکردند و چنین نشان میدادند که میتوانند دارالحکومه را مسخر نمایند.

هرکس که ادعا میکرد قادر به تسخیر دارالحکومه هست عده ای مستمع پیدا مینمود.

ولی مستمعین بعد از این که به صحبت متخصص گوش فرا میدادند و متوجه میشدند که نقشه وی برای تسخیر دارالحکومه قابل اجرا نیست او را ترك میکردند و به متخصص دیگر ملحق میگرددند.

در تمام ادوار از آن گونه متخصصین که در زبان انگلیسی امروزی باسم (کارشناس نظامی قهوه خانه) خوانده میشوند وجود داشته اند.

(توضیح - این اصطلاح در متن انگلیسی چنین است: استرئی جیست - اوف - کوف هاوز) و همین اصطلاح بهمین معنی در زبان فرانسوی نیز هست و خود نویسنده راجع به آنها توضیح میدهد - مترجم).

در این دوره هر وقت که جنگی در میگردد، کسانی در قهوه خانه ها راجع بان جنگ اظهار نظر میکنند و بر کارهای سرداران نظامی ایراد می گیرند و میگویند فلان زنرال در فلان مورد اشتباه کرد و نباید آن لشکر را در آن نقطه بان شکل بکاراندازد و اگر آنها بجای آن زنرال بودند اشتباه نمیکردند. این متخصصین نظامی قهوه خانه ها طوری اظهار نظر میکردند که گوئی در همه عمر فرمانده جنگی بوده اند در صورتی که حتی از وضع جغرافیائی میدان جنگی که راجع به آن اظهار نظر

میکنند اطلاع ندارند تا چه رسد بچیز های دیگر .

در گذشته هم چنین بود و آن روز ، عده ای از آن متخصصین جنگی ، بین جمعیت پدیدار شدند و راه تسخیر دارالحکومه را بمردم نشان میدادند .

جمعیتی کنیز از محلات بغداد بسوی دارالخلافه براه افتاد و طبق معمول عده ای از آنها از کسانی بشمار میآمدند که اگر زکوة میگرفتند ضرری متوجهشان نمیشد برای این که مشمول زکوة نمیشدند .

باز بر طبق معمول عده ای با مردم براه افتادند که قصدشان تسخیر قلعه دارالحکومه و گرفتن انتقام از حاکم نبود بلکه چون میدیدند که وضع بغداد غیر عادی است امیدوار شدند که مبادرت بچپاول نمایند .

اما چون تمام دکان ها و حجره ها بسته بود نتوانستند مبادرت به غارت نمایند مع هذا امید غارتگری را از دست ندادند و فکر کردند که بعد ، فرصتی برای چپاول بدست خواهند آورد .

آتهائی که از قسمت های مختلف بغداد آمدند هر نوع سلاح که درخانه داشتند آوردند و بعضی هم بانردبان های بلند که دو یا سه نفر آن را حمل میکردند آمدند .

فروته فریاد زد نردبان ها را بردیوار بگذارید و بالا بروید .

مردم که حتی بعد از آوردن نردبان ها و فراهم کردن اسلحه نمی دانستند چه باید کرد اطاعت نمودند و نردبان ها را بسوی دیوار دارالحکومه بردند .

اما هدف تیر قرار گرفتند و نردبان از دست آنها افتاد .

فروته فریاد زد هر کس تیر و کمان دارد بطرف نگهبانان دیوار و برج ها تیراندازی نماید و دیگران نردبانها را بدیوار برسانند و نصب کنند و بالا بروند .

آتهائی که کمان داشتند بطرف نگهبانان تیراندازی کردند تا این که مانع از تیراندازی آنان شوند .

تیراندازی مردم بسوی نگهبانان دارالحکومه موثر واقع شد خاصه آن که در بین تیراندازان آماتور ، کسانی بودند که خوب تیر میانداختند و می توانستند که بشانه بزنند .

(توضیح - آماتور به کسی اطلاق

میشود که کاری را پیش بگیرد نه بقصد استفاده مادی و تامین معاش بلکه برای سرگرمی یا ماهر شدن در یک فن - مترجم).

نگهبانان از بیم مقتول یا مجروح شدن خود را در پناه دیوار قراردادند و مردم توانستند چند نردبان را به حصار برسانند و آنها را نصب کنند .

اما کسی جرئت نداشت که بر نردبان صعود کند زیرا میدانست همین که بالای نردبان رسید هدف تیر واقع خواهد شد یا با شمشیر و نیزه هلاکش خواهند کرد .

آنوقت فروته یکی از اطرافیان گفت تیر خود را بمن امانت بده زیرا من سلاح ندارم .

آن مرد تیرش را به فروته داد و فروته در حالی که تیر را بیک دست گرفته بود با کمک دست دیگر از نردبان بالا رفت .

طوری تهور آن مرد در حصار اثر کرد که سکوت نمودند و فروته بعد از این که چند پله ، بالا رفت توقف نمود و نظری به پائین و نردبان های دیگر انداخت که بداند کسی او را تعقیب مینماید و از نردبان های دیگر بالا می رود یا نه ؟

ولی نه کسی تعقیب میکرد نه از نردبان های دیگر بالا میرفت .

فروته صدای همچون رعد خود را رها کرد و گفت ای ترسوها ... آیا با همین جرئت میخواهید از حاکم ستمگر انتقام بگیرید آخر شما مرد هستید و از نژاد عرب میباشید و غیرت شما چه شد ؟

نهیب فروته در مردان اثر کرد و عده ای از آنها بطرف نردبانی که مرد بلند قامت و مجدر از آن بالا میرفت دویدند و عده ای هم بسوی نردبان های دیگر رفتند تا این که بالا بروند و خود را بالای دیوار برسانند . نگهبانان میدیدند که عده ای از مردان بالا میآیند .

ولی نمیتوانستند بسوی آنها تیراندازی کنند برای این که اگر در صدد بر میآمدند که بطرف کسانی که از نردبان ها بالا میآیند تیراندازی نمایند هدف تیر های مردم میشدند .

ولی خود را آماده کردند که تا مردم بالای دیوار رسیدند آنها را به قتل برسانند .

اولین کسی که بالای دیوار رسید فروته بود و اولین تیر نگهبانان دیوار بسوی او پرتاب شد و برساعد چپ وی نشست و فروته طوری با تیر که در دست راست داشت بر صورت تیرانداز زد که آن مرد به پشت افتاد و برنخاست .

فروته در حالی که تیر همچنان برساعد چپش نشسته بود قدم بدیوار نهاد و تیر را بحرکت در آورد .

بعد از او چند نفر دیگر وارد دیوار شدند و با شمشیر به نگهبانان حمله ور گردیدند و چند نفر از آنها مورد اصابت تیر قرار گرفتند و بعد بمناسبت این که جنگ ، در هم شد ، نگهبانان فرصت بدست نیآوردند که تیر را از ترکش بیرون بیاورند و روی کمان بگذارند و رها کنند .

نگهبانان شمشیر ها را از غلاف کشیده بودند و سعی مینمودند نگذارند که مهاجمین از آن منطقه از حصار عبور نمایند .

ولی نیروی مهاجمین بمناسبت این که عده ای دیگر از نردبان بالا میآمدند و وارد حصار میشدند زیادتیر گردید .

فروته تیر میزد و گاهی برای این که دیگران را تشجیع نماید بانک برمیآورد .

نگهبانان نمیتوانستند در قبال تیر آن مرد پایداری کنند و شمشیر آنها در تیر فروته اثر نداشت و هر ضربتی که فروته وارد میآورد سبب هلاکت یک نفر میشد یا این که او را از پا میانداخت .

دیگران هم با شمشیر های خویش راه را باز میکردند و نگهبانان برای حفظ جان ، عقب نشینی مینمودند . ولی در سایر قسمت های حصار ، مردم نتوانستند که جای پائی وسیع و محکم بدست بیاورند و غلش این بود که در جاهای دیگر مردی چون فروته وجود نداشت که پیشاهنگ مهاجمین باشد و با شجاعت خود آنها را تشویق به جنگ نماید و با نعره های خویش غیرت حمله کنندگان را بجوش بیاورد .

انعام

چند لحظه پیش از انتقام

مثل کسانی که روحیه خود را می‌بازند میارزم .»

ویمور گفت :

— آقای باررو ، حرف بیهوده نزنید . اگر ما از عهدہ یک مرد دیوانه بنام «پاتر» برنیائیم جان خودمان در معرض خطر خواهد بود . این سر و صداها که درباره او برآه انداخته‌اند جز یک شایعه بی‌اساس و موهوم چیز دیگری نیست .

دکتر بنتلی باخونسردی و سکون عجیبی گفت :

— البته همینطور است که آقای ویمور اظهار کرد ولی هرکس درباره وقایع ، از یک زاویه دید مخصوص نگاه میکند مثلاً همین بشر که دم از آزادی میزند از هیچ قیدوبندی آزاد نیست ، در زمان صلح ، قتل را یک جنایت بررک می‌شمارد ولی در حال جنگ ، میلیونها نفر را آزادانه از بین میبرد . من در مورد آقای باررو و تهدید کننده ناچوانمرد که بنام پاتر مشهور شده است اینگونه فکر میکنم که مرد جانی‌تکار ، بخود حق داده است آقای باررو را به جنگ دعوت کند تا با این حساب ، قتل و کشتار را یک امر عادی و منطقی جلوه دهند . خیلی معذرت می‌خواهم آقای باررو ، بجای تسکین اعصاب شما ، کنفرانس دادم !

سکوت مختصری برقرار شد . آنگاه دکتر بنتلی یکی دو فقره از نامه‌ها و تلگرامها را که آقای میلیونر بتدریج دریافت کرده بود با تمسخر مورد بررسی قرارداد و گفت : — نمونه اوراق تهدیدآمیز اینهاست آقا ؟

تهدید بمرك و نابودی میکند و هر بار چنین وانمود میکند که ساعت مرگم نزدیکتر و قطعی‌تر شده است . با این وضع چگونه ممکن است من از دست این جانی تردست نجات پیدا کنم؟ بعلاوه دیگر کار از کار گذشته است زیرا صبح امروز اطلاع داد که با غروب آفتاب عمر منم بلب بام خواهد رسید ! ویمور گفت .

— این چه حرفی است آقای باررو ، فرض کنید امشب پاتر وارد این اطاق بشود ، در این صورت با تپانچه من و دوست و همکار عزیزم دکتر «بنتلی» مواجه خواهد شد ...

آنگاه ضمن ادای این عبارات ، سلاح کمری خود را بیرون کشید به دکتر بنتلی که در آن لحظات ، با دقت و کنجکاوی عجیبی چندین ساعت طلای مرصع به انواع الماسها و جواهر و کاسه های عتیقی را که بارو همراه آورده بود بررسی میکرد و در عین حال ، سخنان آندورا می‌شنید با بی‌اعتنائی خاصی سرش را بالا آورد و فقط با یک حرکت که در چشمان سبز درخشانش پیدا شده بود اشاره به جیب خود کرد باین معنی که حرف آقای ویمور را تصدیق کرده است و تپانچه‌اش در جیب بغل ، و مسلح آماده هرگونه دفاع میباشد !

با تمام این احوال هنوز اطمینان خاطر برای آقای میلیونر فراهم نشده بود و بالاخره مثل کسانی که لب پرتگاه مخوفی قرار گرفته باشند گفت :

« آقایان محترم ! من محکوم به مرك هستم و اکنون

آقای «باررو» میلیونر مشهور ، در حالیکه از شدت اضطراب و وحشت ، دندانهایش بهم می‌خورد رئیس پلیس را مورد خطاب قرارداد و گفت : — آقای ویمور ، هر روز بیک وسیله مرا تهدید بمرك میکنند ، زندگی من اکنون سالهاست در اضطراب و وحشت سپری میشود ، روزی نیست که یک نامه تهدید آمیز بدستم نرسد یا بوسیله تلفن — حتی گاهی تلگرام — در معرض مخاطرات احتمالی قرار نگیرم ... مرا نجات دهید که طاقتم طاق شده است .

آقای ویمور در حالیکه لبخندی حاکی از بی‌اعتنائی — و در عین حال مملو از اعتماد بنفس — بر صورتش نقش بسته بود دستش را بر شانه «باررو» زد و با خونسردی پلیسی گفت :

— تترسید آقای باررو ، اکنون که بما پناه آورده‌اید مطمئن باشید کمترین خطر و آسیبی متوجه شما نخواهد شد . هم اکنون دستور میدهم یک عده از بهترین افراد پلیس و آگاهی خانه و محل کار شما را تحت نظر بگیرند و ناچیزترین موضوعات را کنترل کنند . حتی می‌خواهم قدمی بالاتر بگذارم و بگویم چشم های کنجکاو ماموران ما حوادث داخلی زندگی شما را پیشاپیش زیر نظر خواهند گرفت .

میلیونر ، ناامید سرش را پائین انداخت و گفت : — آقای ویمور شما اگر بدانید که من از طرف خطرناک ترین دزدان — یعنی «پاتر» تهدید میشوم انصاف خواهید داد که ترس و واهمه من بیخودی نیست ، او لحظه بلحظه مرا

بخش خواندنیا

— بله ، درست چهل برك نامه و تلگرام است و البته تلفنهای وقت و بیوقت که اغلب باعث بیداری من تا سحرگاهان شده است خارج از اندازه است .

بدینال این حرفها ، باررو بی اختیار دچار رعشه شد . در این مدت ، دکتر بتلی یکی از نامهها را بدست گرفت و مشغول خواندن شد . در نامه چنین نوشته بودند : « سی سال قبل مرا گرفتار يك مرك تدريجي كردی . ولی من علیرغم تو ، ده سال قبل ، زندگی را دوباره آغاز کردم اما هرگز ترا فراموش نکردم و بیصبرانه بقصد انتقام ، روز شماری کرده ام و حتم دارم که بمحض رسیدن به اوج قدرت ترا نابود خواهم کرد و بهمین زودی از تو مرد پست فطرت انتقام خود را خواهم کشید . » « پاتر »

معلوم بود که صدای کشاردکتر ، در روحیه باررو میلیونر شهر — تأثیر بسزائی بخشیده است زیرا بار دیگر بدنش مرتعش شد و دستش را روی قلبش گذاشت .

در اطاق ، نیم باز شد و صدای گفتگوهای چند مرد ، از بیرون بگوش رسید . پلیس نگهبان مثل آنکه یکی از ماموران خفیه را صدا میکند دادزد :

— کوتر !
یک نفر از بیرون جواب داد :

— منم آقای ویمور .
— کسی اینجا آمد ؟
— يك مرد ناشناس ، جعبه ای آورد ...
— باز كن ولی بادقت ..
يكی دو دقیقه دیگر همان مامور اطلاع داد :

— آقای ویمور ، داخل جعبه فقط يك دسته گل قرار داده اند .

پلیس مفتش از اطاق بیرون رفت . دسته گل بوسیله برگهاییکه مدت زیادی سبز و شاداب میماند پوشیده شده بود

و بی آنکه اثری از فرستنده آن در دست باشد نامه ای به این عبارات ، به آن ضمیمه شده بود :

« ... آقای ژو — باررو میلیونر شهرما ، نیمه شب بیستم اوت وفات کرده است ... »
دندانهای باررو از شدت رعب بهم میخوردولی صدای قهقهه ای که در اطاق پیچیده بود او را بخود آورد و احساس کرد که دکتر بتلی شانه هایش را تکان میدهد .

میلیونر ، آرام آرام حال طبیعی خود را باز یافت و با چشمانی پر از التماس ، دکتر را مورد خطاب قرارداد و گفت :

— دکتر !

— من اینجا هستم آقای باررو ، ناراحت نباشید ، لااقل در دفتر پلیس ، خونسردی و آرامش خود را حفظ کنید . من البته هیچ علاقه ندارم وارد خصوصیات زندگی شما بشوم ولی تنها يك خواهش از شما دارم که در روشن شدن حقایق و تأمین آسایش خاطر شما ، سیار به ما کمک خواهد کرد و میتوانم به شما اطمینان بدهم که هیچکس از ماجرا مطلع نخواهد شد . آخر مثل اینکه ماجرا بسیار طولانی است و در حقیقت عبارت از يك تاریخچه است !

باررو گفت : مانعی ندارد آقای دکتر ، حالا که من در آستانه مرك حتمی قرار گرفته ام از يك راز بزرگ پرده برمیدارم ، سی سال قبل من و پاتر در یکی از بانکها خدمت میکردیم . در آنجا دختری به کار ماشین نویسی اشتغال داشت که از بدو ورود بخدمت نظر من و پاتر را جلب کرده بود اندك اندك کار علاقه ما بعشق شدیدی مبدل شد و چون پاتر جواتر و رساتر از من بود مورد توجه بیشتر دختر

قرار گرفت . من چاره ای جز اینکه بهر تقدیر ، دست او را از ماجرا قطع کنم نداشتم . مدتها با خود نقشه کشیدم تا آنکه دستبرد به صندوق بانک نظرم را جلب کرد . يك شب با تمهید مقدمات قبلی ، نگهبان صندوق را غافلگیر کردم بآسانی او را کشتم و مبلغ معتناهی پول و اوراق بهادار از بانک برداشتم همانشب با سنتهای احتیاط ، پولها را در داخل دولاچه منزل پاتر مخفی کردم . باین ترتیب ، نقشه من کاملاً گرفت و فردای آنروز پاتر دستگیر و پس از محاکمه به بیست سال زندان محکوم شد ولی ... ده سال قبل که او از زندان آزاد شد تا این لحظه که من در آستانه مرك قرار گرفته ام روزگار تاریک بوده است . »

دکتر بتلی با اظهار تأسف گفت :

— عجب ! عجب ! حالا اگر این مرد بدبخت را ببینید خواهید شناخت ؟

— البته نه . سی سال فاصله چنین کاری را محال میکند . همینقدر بخاطرم هست که روی بازوی راست او يك ازدها خالکوبی شده بود و من گاه بیگاه بهمین مناسبت از طریق شوخی او را ازدها خطاب میکردم .

در این اثنا آقای ویمور به اطاق برگشت . با ورود او ، گفتگوهای دوفتری بین باررو و بتلی قطع شد .

مدتی در انتظار وسکوت موهوم و مبهمی گذشت و در تمام این مدت ، صورت باررو مثل کلم ، سفید شده بود .

آقای ویمور ، لابنقطع سیگار میکشید و دکتر بتلی نیز بکارهای جاری رسیدگی میکرد . دو سه دقیقه بیشتر به نصف شب باقی نمانده بود . ویمور با تعجب آمیخته به اضطراب مخفی ، از جای برخاست و از نگهبان پرسید :

بقیه در صفحه ۵۳

از : خانم الیزابت لانفورد
(نویسنده انگلیسی)

۹۲

ترجمه ذبیح‌اله منصوری



برنامه کار و یکتوریا بعد از مرگ شوهرش

ذی‌علاقه بشمار می‌آمد .
این بود که وزارت مستعمرات و وزارت امور خارجه نمیتوانست هنگام شب تعطیل کند و در آن دو وزارت ، کار ، بقدری زیاد بود که ناگزیر ، شب‌ها تا صبح کار میکردند .

بعد از این که (ویلهلم دوم) امپراتور آلمان شد ، نه فقط بارها ملکه انگلستان را از خواب بیدار کردند تا این که تلگرافی را بنظرش برسانند بلکه مرتباً جلسه هیئت وزیران بعد از نیمه شب در کاخ سلطنتی و یکتوریا تشکیل گردید .

باین ترتیب که وقتی تلگرافی با اهمیت را بنظر ملکه میرسانیدند و یکتوریا امر میکرد که بوسیله تلفون بوزیران اطلاع‌دهند که برای شرکت در جلسه هیئت وزیران بکاخ سلطنتی بروند و وزیران هم با عجله لباس می‌پوشیدند و خود را بکاخ سلطنتی میرسانیدند و جلسه هیئت وزیران برپاست و یکتوریا منعقد میشد .

علت این که ملکه در آن موقع جلسه هیئت وزیران را تشکیل میداد این بود که فکر میکرد اگر انعقاد آن جلسه موکول بصبح شود ممکن است تا آن موقع جنگ در بگیرد .

ویلهلم دوم بعد از این که امپراتور آلمان شد غنی ، توسعه طلبی خود را نشان داد و میگفت انگلستان بیش از شصده مستعمره دارد و برای چه آلمان نباید دارای مستعمرات باشد و چون میدانست دولتی که بخواهد در آن طرف دریاها مستعمره بدست بیاورد باید نیروی دریائی قوی داشته باشد درصدد بر آمد که برای آلمان یک نیروی دریائی قوی بوجود بیاورد .

میدانیم که ویکتوریا مادر بزرگ مادری ویلهلم دوم بود ولی ویلهلم دوم میگفت در سیاست ، نباید رعایت قرابت را کرد و حساب سیاست از حساب خویشاوندی جدا است و از سلاطینی نام

احکام ترفیع تمام صاحب منصبان عالی‌رتبه کشوری و لشکری بامضای ملکه میرسید و همچنین احکام مربوط بانقالات صاحب‌منصبان عالی رتبه کشوری و لشکری باید از طرف ملکه امضا شود و بطریق اولی قوانینی که در دو مجلس عوام و اعیان بتصویب رسیده بود باید از طرف ملکه امضا گردد تا این که جنبه قانونی پیدا کند و اجرا شود .

بعد از اینکه ملکه از امضاکردن احکام و فرمان‌ها فارغ میگردد شروع بخواندن پرونده هائی می‌کرد که روی میزش نهاده بودند .

با این که هر پرونده قبل از این که روی میز ملکه گذاشته شود خلاصه میشد و ویکتوریا فقط خلاصه‌ها را میخواند باز خواندن پرونده‌ها مقداری از اوقات استراحتش را میگرفت و یک یا دو ساعت بعد از نیمه شب وقتی ازطاق کار خارج میشد تا به خوابگاه برود و استراحت نماید میدانست که فردا ساعت شش بامداد باید از خواب برخیزد و کار را از سر بگیرد .

بعد از این که تلگراف ، عمومی شد ، و اخبار کشور های امپراطوری انگلستان با سرعت به بریتانیامیرسید بعضی ازشها ، ملکه حتی نمیتوانست در ساعت دوی بامداد بخوابگاه برود و استراحت نماید .

زیرا در همان ساعت تلگرافی به ملکه میرسید که باید راجع بان تصمیم سریع گرفته شود . آن‌گونه تلگراف ها بیشتر از طرف وزارت امور خارجه یا وزارت مستعمرات انگلستان برای ملکه فرستاده میشد و وزارت امور خارجه و وزارت مستعمرات انگلستان روز و شب کار میکرد .

زیرا انگلستان در شرق و غرب جهان دارای مستعمرات بود و در تمام مسائل خارجی مربوط بهر کشور در هر یک از قاره‌ها ، مستقیم یا غیر مستقیم

را بعد از ورود بکشورشان با اقساط طویل‌المدت می‌پرداختند .

یعنی بعد از این که کالا را می‌فروختند و سود می‌بردند ، قیمت کالا را بکارخانه‌های آلمانی می‌پرداختند .

در بعضی از کشورها کالای آلمانی ، حتی بیک سوم قیمت کالای مشابه انگلیسی عرضه میشد و واضح است که مردم خرید کالاهای آلمانی را بمناسبت ارزانی قیمت بر کالاهای انگلیسی ترجیح میدادند .

(واسموس) آلمانی که مدتی در ایران بسر میبرد در خاطرات خود مینویسد در شهرهای جنوب ایران قیمت پارچه پشمی مرغوب آلمانی هر ذرع پانزده قران است در صورتی که بهای پارچه پشمی انگلیسی آنهم از جنس متوسط از ذرعی شصت قران کمتر نیست .

همین شخص مینویسد که چاقو و قیچی و قاشق آلمانی در شهرهای جنوب ایران تقریباً برایگان است .

(ویلهم دوم) بصاحبان کارخانه‌های آلمانی که کالای نسیه را بکشورهای دیگر صادر میکردند کمک میکرد چون میدانست که هیچ صنعتگر نمیتواند کالای خود را نصف یا ثلث قیمت کالای دیگران بفروشد و بهای آنرا هم با اقساط طویل‌المدت دریافت کند . چون یکی از علل نفوذ انگلستان در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم میلادی ثروت کشور ما بود ، ویلهم دوم در صدد برآمد که آلمان و خود را غنی‌تر از انگلستان کند .

او کوشید که طلای دنیا را بآلمان منتقل نماید و بدو منظور آن کار را میکرد .

اول این که آلمان از انگلستان غنی‌تر شود و دوم این که بعد از بروز جنگ ، برای تامین هزینه آن طلا داشته باشد .

خزانه‌ای که ویلهم دوم برای نگاهداری طلا بنا کرد معروف‌تر از آن است که نیاز بتفصیل داشته باشد و همراه بیک مرتبه در آن خزانه حضور مییافت و دفتر خزانه را از نظر میگذرانید تا این که بداند در مدت یک ماه چقدر طلا بر موجودی خزانه افزوده شده است .

در دوره امپراطوری ویلهم دوم ، در هر نقطه از دنیا که یک آلمانی میزیست بموجب دستوری که از طرف حکومت ویلهم دوم باو داده شده بود

میبرد که در گذشته پسر یا برادر یا خویشاوندان دیگر خود را کشته بودند زیرا نفع سیاسی آنها اقتضا مینمود که آنان از بین بروند .

ویکتوریا دوبار بوسیله دخترش (مادر ویلهم دوم) برای نوهاش پیغام فرستاد که مقاصد توسعه طلبی را کنار بگذارد زیرا سبب بروز جنگ میشود اما امپراطور آلمان توصیه‌مادر بزرگ خود را نپذیرفت .

(توضیح - در متن این شرح حال که انگلیسی است ویلهم دوم امپراطور آلمان بشکل ویلیام دوم نوشته شده است ولی ما ایرانیان امپراطور آلمان را در سنوات قبل از جنگ جهانی اول و در سال‌های آن جنگ با اسم ویلهم دوم می‌شناسیم - مترجم) ویلهم دوم چون قصد توسعه طلبی داشت از هر واقعه بین‌المللی برای منظور خود استفاده میکرد و آن واقعه را مبدل بیک فاجعه مینمود و بارها در دوره سلطنت ویکتوریا بر اثر سیاست مخصوص ویلهم دوم خطر بروز جنگ بوجود آمد و هر بار دول دیگر و بخصوص دول انگلستان و فرانسه از بروز جنگ جلوگیری کردند .

چون مسئله بروز جنگ پیش می‌آمد ، ناگزیر میشدند که ویکتوریا را هنگام شب از خواب بیدار نمایند و تلگرافی را باو نشان بدهند تا بداند که نوهاش آماده برای جنگ شده است .

ویلهم دوم میدانست که بزرگترین مخالف توسعه طلبی او در خارج از قاره اروپا ، دولت انگلستان است و لذا سعی داشت که دولت انگلستان را ضعیف نماید .

او برای ضعیف کردن دولت انگلستان از وسائل اقتصادی هم استفاده میکرد و عمال آلمان ، در کشورهای مختلف ، میکوشیدند که بازرگانی انگلستان را از بین ببرند و بازرگانی آلمان را جانشین آن کنند .

کالاهای آلمانی در کشورهای آسیا و افریقا و کشورهای کشاورزی اروپا و آمریکا ، بابهای ارزان فروخته میشد و کارخانه‌های آلمان در مورد بازرگانان آن کشورها قائل به تسهیلاتی میشدند که هیچ صاحب کارخانه در مورد هیچ بازرگان نشده بود و نمیشود .

کارخانه‌های آلمان کالای خود را ببازرگانان کشورهای دیگر نسیه می‌فروختند و هنگام تحویل دادن کالا ، از بازرگانان چیزی نمی‌گرفتند و بازرگانان کشورهای دیگر بهای کالاهای آلمانی

وظیفه داشت که در آنجا موجبات تضعیف دولت انگلستان و تقویت دولت آلمان را فراهم نماید . ویکتوریا تا روزی که ناپلئون سوم در کشور فرانسه حکومت میکرد بمناسبت بیماری که از او داشت نتوانست که با فرانسه ، علیه آلمان متحد شود ولی بعد از این که ناپلئون سوم برکنار شد بطوری که گفتیم ، دولت انگلستان بتوصیه ویکتوریا با جمهوری فرانسه کمک کرد که بتواند بر بحران اقتصادی غلبه کند و با این که جمهوری فرانسه بعد از این که توانست روی دو پای خود بایستد بفکر بدست آوردن مستعمره افتاد باز ویکتوریا در صدد برآمد که با دولت فرانسه علیه توسعه طلبی آلمان همدست شود .

ولی هنوز در کشور فرانسه ، افکار عمومی برای اتحاد فرانسه و انگلستان علیه آلمان آماده نبود .

زیرا در دوره سلطنت ناپلئون سوم که یادداشت های مربوط به حبس ناپلئون اول در جزیره (سنت هلن) منتشر گردید ، افکار عمومی فرانسوی هارا علیه انگلستان برانگیخت .

قبل از آن دوره ، بمناسبت این که باز سلاطین سلسله (بوربون) در فرانسه سلطنت میکردند مطالب مربوط به ناپلئون اول در روزنامه ها و مجلات و کتب فرانسوی منتشر نمیشد .

اما در دوره (ناپلئون سوم) انتشار آن مطالب در جراید و مجلات و کتابها آزاد گردید . ناپلئون سوم گرچه بظاهر با انگلستان مخالفت نمیکرد و با ملکه ویکتوریا لاف دوستی میزد ولی در باطن انتشار مطالب مربوط به سخت گیری انگلیسی ها را در جزیره (سنت هلن) در مورد ناپلئون اول تشویق مینمود تا این که افکار عمومی ملت را علیه انگلستان تهییج نماید .

(توضیح - شرح بسیار مفصل دوره حبس پنج ساله ناپلئون اول در جزیره سنت هلن ، بقلم (رالف کورن - گولد) انگلیسی و ترجمه این ناتوان بعنوان (خاطراتی از یک امپراطور) در سال های بیست و دوم و بیست و سوم مجله خواندنیها منتشر شده است - مترجم) .

ناپلئون اول تا وقتی که زنده بود منفور ملت فرانسه محسوب میگردد ولی بعد از این که یک نسل و بخصوص دو نسل تجدید گردید ملت فرانسه (ناپلئون اول) را بزرگترین نابغه نظامی خود و عامل برجسته ترین افتخارات جنگی خویش دانست

و از زمان ریاست جمهوری ناپلئون سوم (که بعد امپراطور فرانسه شد) تا زمان برکنار شدنش از امپراطوری یعنی تقریباً در ظرف بیست سال هشت هزار کتاب راجع به ناپلئون اول در فرانسه منتشر شد و از آغاز این قرن نویسندگان و محققینی چون : لوئی مالن - اوکتاو اوپری - ژنرال ویگان و دیگران پیدا شدند که بحث مربوط به ناپلئون اول را در فرانسه تجدید کردند و هنوز هم دنباله بحث و تحقیق راجع به ناپلئون اول ادامه دارد . در هر حال نوشته هایی که راجع به ناپلئون اول در دوره سلطنت ناپلئون سوم در فرانسه منتشر شد افکار عمومی فرانسویها را نسبت به انگلستان نامساعد کرد گوا این که در همان موقع رجال سیاسی فرانسه میدانستند که چون امپراطور آلمان قصد توسعه طلبی دارد مصلحت سیاسی فرانسه در این است که با انگلستان متحد شود .

ولی مردان سیاسی نمیتوانستند برخلاف افکار عمومی اقدام نمایند و اولین مرتبه که یک روزنامه روزانه پاریس با اسم (ماتن) راجع به لزوم اتحاد نظامی فرانسه و انگلستان نوشت ، مورد اتهام مردم قرار گرفت و گفتند که وی مزدور انگلستان است و بدست دولت مزبور از اتحاد نظامی فرانسه و انگلستان طرفداری میکند .

ویکتوریا با وجود کمک هایی که برای رهائی فرانسه از بحران اقتصادی (بعد از شکست خوردن ناپلئون سوم از آلمان در سال ۱۸۷۰ میلادی) کرد نتوانست دول فرانسه و انگلستان را متحد نماید و افکار عمومی فرانسویها آن اتحاد را نمیپذیرفت . اما بعد از مرگ ویکتوریا و آغاز سلطنت ادوارد هفتم طوری سیاست توسعه طلبی و یلهم دوم برای فرانسویها خطرناک شد که افکار عمومی با اتحاد نظامی فرانسه و انگلستان موافقت کرد وعده ای از نویسندگان متفکر فرانسوی موجی از نهضت موافقت با اتحاد نظامی فرانسه و انگلستان بوجود آوردند و نه فقط فرانسه و انگلستان متحد شدند بلکه اتحاد دو گانه مبدل با اتحاد سه گانه شد و بین فرانسه و انگلستان و امپراطوری روسیه ، پیمان اتحاد نظامی علیه آلمان و متحدین آن منعقد گردید و فرانسویها بطوری که گفتیم هزارها میلیون فرانک طلا بدولت امپراطوری روسیه وام دادند تا این که صرف تقویت وسائل جنگ بکند و قسمتی زیاد از آن پول بحیب ، (زاخاروف) اسلحه ساز معروف رفت .

مرزهای نو

برای کشف داروهای تازه و شفا بخش دانشمندان با عمق دریاها چشم دوخته‌اند

«رزمناو پرتقالی» یک نوع جانور عجیب دریائی است که در بنادر آبهای استوایی برای ماهیگیران و شنا کنندگان مزاحمت زیاد ایجاد میکند و اگر کسی را نیش بزند تا مدتی جای آن دردمیکند. اخیرا ثابت شده است که نیش این جانور ممکن است انسانی را از پدر آورد و هلاک کند.

طبق ادعای چارلز لاین زیست شناس دریائی که برای اولین بار زهر این جانور را تجزیه و جدا کرد ممکن است عانت مرگ بیشتر کسانی که در فصل شنادر آبهای کرانه فلوریدا غرق شده‌اند نیش حیوان مزبور بوده باشد. شاید در آینده بتوان از زهر این ماهی برای درمان نیش زدگی خود حیوان، معالجه زخم معده و حتی درمان ناراحتیهای قلبی استفاده کرد. این جانور دریائی یکی از هزاران حیوان خطرناک دریائی است که تحت مطالعه و تجزیه درآمده و ثابت شده است که منبع مواد شیمیائی دارای ارزش های فراوان پزشکی میباشد.

وجود هرگونه سم در طبیعت، دانشمندان را به ساختن یکنوع داروی ارزان سمی تشویق مینماید. چون ماده

سمی که بتواند موجودی را چون انسان هلاک سازد اغلب میتواند در انهدام میکروبها نیز موثر باشد بدون اینکه بخود انسان لطمه یا آسیبی وارد سازد. قدر مسلم آنکه تقریبا کلیه داروهای با ارزش ما منجمله آنتی بیوتیک ها و حتی آسپیرین از مواد سمی می باشند.

انسان هنوز مجبور است بعضی از بیماریها را با چاقوی جراحی ریشه کن کند و حال اینکه بسیاری از اطباء معتقدند که اگر داروی آن بیماریها شناخته میشد احتیاجی به استعمال چاقوی جراحی نبود. علاوه براین، دانشمندان دریافته‌اند که بیماران نسبت به داروها مصونیت پیدامیکنند مخصوصا در مواردیکه برای مدت طولانی از یکنوع دارو استفاده کنند. از این گذشته پزشکان نمی‌توانند اطمینان داشته باشند داروهائی که تا کنون کشف شده از موثرترین و کم‌خطرترین نوع دارو باشد و شاید هم از مواد سالمتر و قوی‌تر از داروهای نجات بخش پنی‌سیلین - اورومیسین - سولفا - گنه‌گنه و نظائر آنها تا کنون غافل مانده باشند. بطور کلی دانشمندان فقط چهار

در صداد تخمینا ۴۰۰۰۰۰ نوع گیاه روی زمین را مورد مطالعه و آزمایش قرار داده‌اند. و از طرفی باستانی دکتر لاین و عده انگشت شماری محققان دیگر، پزشکان تا کنون از بزرگترین منبع داروئی روی کره زمین که از لحاظ پزشکی مهمترین موقعیت را دارد یعنی از دریا غافل مانده‌اند.

دریاهای تقریبا ۱۵۰۰۰ نوع باکتری مختلف است. یک قاشق آب اقیانوس از کنارهای ساحل در حدود ۴۰۰،۰۰۰ موجود ریز احیانا مفید دارد. دریاممكن است حاوی ۳۰۰ نوع قارچ دریائی و ۵۰۰،۰۰۰ ماهی باشد. رویهم‌رفته دریا محل زندگی چهار پنجم حیوانات روی زمین است.

هزاران هزار از این حیوانات دریائی سمی بوده و سموم بعضی از آنها بی نظیر است. بنا براین دریا منبع بزرگی برای کاوش و آزمایشهای پزشکی و داروئی میباشد. معهذاتا کنون در مورد کمتر از یک درصد این موجودات سمی مطالعه بعمل آمده‌است. دانشمندان کمتر

از ۱۲ نوع جانور سمی دریائی را تا کنون از لحاظ ارزش شیمیائی و داروئی آزمایش کرده‌اند.



دکتر چارلز ای. لاین زیست شناس دریائی ثابت کرده که دریا برای آزمایشهای پزشکی سرچشمه غنی و پایان ناپذیری است.

«الکواپسین» که ظاهرا می تواند فشارخون و ضربان قلب را که از عوارض قلب گرفتگی است تنظیم و تعدیل نماید.

سم حیوانی بنام (کنکوس جنویرافوس) - یکنوع کرم دریائی که در صدف مخروطی شکل ظرفی زندگی میکند - بعنوان داروی انبساط عضلات شناخته شده و با تکمیل آن میتواند بعنوان داروی ضد تشنج عضلات مفید باشد. سم موجود در بدن یک حیوان صدفی دیگر بنام (کنوس گمنوس) ایجاد انقباض طولانی در عضله خواهد کرد. این دارو عضله را بهیچان آورده و در نتیجه میتوان از آن در درمان عضلات منقبض یا فلج شده بخوبی استفاده کرد.

از ۵۰۰۰۰ نوع اسفنج دریائی که تا کنون شناخته شده فقط چندنوع آنها حاوی سموم هستند ولی همین تعداد قلیل منابع سرشاری از مواد داروئی در خود دارند. اسفنج ریش قرمز حاوی سمی است بنام اکتی اوین که بنظر کارشناسان پزشکی یکنوع آنتی بیوتیک بسیار پر قدرت با دامنه وسیعی است که میتواند انواع میکروب ها و ویروسها را از بین

معالوصف همین آزمایش نسبتا محدود نتایج رضایتبخشی ببار آورده است.

دکتر لاین با توجه به بودجه کم و با اینکه بندرت از طرف جهان پزشکی مورد تشویق قرار گرفته، توانسته است ثابت کند که دریا منبع لازمی برای تحقیقات و آزمایش های پزشکی است.

دکتر «ماردوسان» استاد یار رشته دارو شناسی (مطالعات در باره مواد اولیه داروئی) چنین اظهار نظر کرده است:

«تاکنون به ثبوت رسیده است که در موجودات دریائی مواد شیمیائی و داروئی فراوانی وجود دارد. این نکته را نباید فراموش کرد که چون این مواد طبیعی بوده و از موجودات زنده گرفته میشوند با مقایسه با داروهای صنعتی خطرات و مایعات به مراتب کمتری دارند. علاوه بر این، این مواد بیشتر اختصاصی (اسپشالایته) بوده، بر روی یک عضو بدن با یک بیماری معین اثر خواهد داشت و واکنش های آنها به مراتب کمتر است.»

هنوز در لوله های آزمایشی هستند

تا بحال چند ماده خارجی که ممکن است تحولی عظیم در پزشکی ایجاد کند مورد آزمایش قرار گرفته است. این داروهای تجربی هنوز در بازارها عرضه نشده اند و شاید سالها طول بکشد تا بازار بیایند. و با اینکه به خواص و قدرت آنها پی برده شده معهدا هنوز در لوله های آزمایشی یا در رگهای خوک های هندی آزمایشگاه جریان دارند. برای مثال از بزاق هشت پای دریائی ماده ای بدست می آید بنام «سفالوتوکسین» که یک نوع سمی است برای جلوگیری از انعقاد خون و همچنین ماده دیگری در بزاق این حیوان وجود دارد بنام

ببرد و در نتیجه بسیاری از انواع بیماریهای چرکی و عفونی را درمان کند. این دارو حتی میتواند میکروب وحشتناک استافیلوکوکوس را که بنی سلیین در برابر آن ناتوان است معدوم سازد. سرانجام شاید بتوان از این دارو برای درمان سل، بیماری تورم دهان و بعضی از بی نظمی های مثانه استفاده کرد.

تحقیقات دیگر روی حیوانات دریائی نشان داده است که:

یکنوع ماهی دارای ماده شیمیائی ضد بیماری قند است. مارماهی سمی دارد که در انعقاد خون موثر است.

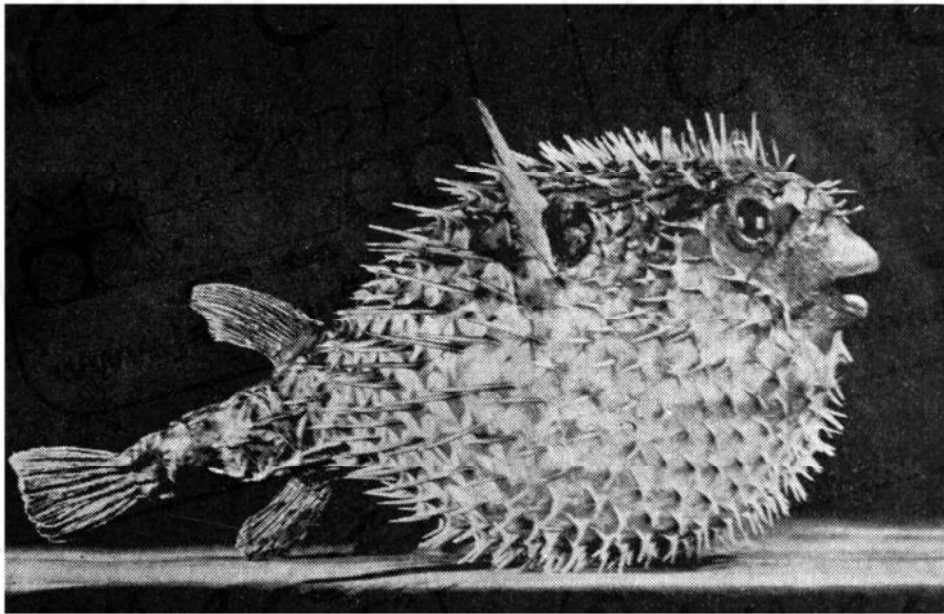
«سم موسل» (حیوانی از نوع صدف دولیه ای) در بی حسی های موضعی ۱۰۰،۰۰۰ بار قوی تر از پروکائین و کوکائین است.

انواع صدفهای خوراکی یکنوع ماده ضد ویروسی بسیار قوی بنام (پرولین ۲) ترشح میکنند.

لواشك ماهی ماده ای ترشح میکند که آن را سخت به ته کشتی یا به اشیاء دیگر زیر آب می چسباند. این ماده چسبنده در صنعت دندان سازی برای پر کردن دندانها موارد استعمال فراوان خواهد داشت.

تعداد این جانوران مفید بسیار است معهدا تنها جانوران دریائی نیستند که با خواص درمانی خود اقیانوسها را منبع پربرکتی ساخته اند.

با اینکه آب دریا بعضی از زخمها مخصوصا زخمهای ناشی از گزش مرجانها را بدتر میکند معهدا در بسیاری موارد التیام بخش است. شاید قارچهای دریائی در خواص درمانی آب دریا بی تاثیر نباشند. ما بخوبی میدانیم که یک رشته از قارچها موسوم به «سفالوس پورئوم اکری مونوم» که اولین بار در



ماهی پف کرده که نام علمی آن « دیودون هیستریکس » است یکی از هزاران حیوان خطرناک دریایی است که تحت مطالعه و تجزیه درآمده و ثابت شده که دارای ارزشهای فراوان پزشکی میباشد. از زهر آن شاید بتوان در معالجه زخم عمده و حتی درمان پاره‌ای از عوارض قلبی استفاده کرد.

جلبك قرمز معروف است - حاوی مقدار زیادی مواد شیمیائی موسوم به « آگا »، آگاروز، کاراگینان و فور سالارا» میباشد و از جالبك قهوه‌ای رنگ اسید آلژینك بدست میآید. مواد مذکور مصرف زیادی دارند. در ایالات متحده در حدود نیم میلیون كيلو از ماده «آگار» بمصرف میرسند که بیشتر نانواها از آن استفاده میکنند.

یکی یا دوماده شیمیائی از این نوع در اغلب غذاها - ژله‌ها - آشامیدنی‌های سبك شیرینی‌جات - سالادها - پودینگها و نظائر آنها بمصرف میرسند. مواد شیمیائی حاصله از جالبكها باعث لغزندگی پودینگ، تغلیظ شیر، سفت شدن شیرینی‌ها میشود.

بسیاری از مایعات بدون وجود ماده‌ای مخصوص، ترکیبی ته نشین میکنند یعنی اجزاء سنگین‌تر و حل‌شدنی این ترکیبات رسوب کرده و درته بطری یا قاشق باقی میماند. با کمک جالبك دریائی از رسوب داروها جلوگیری میشود و در نتیجه بیمار مجبور نیست ته قاشق یا پیمانه دارو را بلبلد.

در چند سال اخیر که آزمایش بمب‌های هسته‌ای کمتر صورت گرفته از میزان استرانیوم ۹۰ هم کاسته شده است. چنانچه آزمایش بمب‌های هسته‌ای از سر گرفته شود یا از این بدتر جنگ هسته‌ای در گیرشود خاکستر جالبك دریائی میتواند بشر را از ابتلای به بیماریهای ناشی از تشعشعات شدید اتمی محفوظ نگه‌دارد.

جالبك‌های دریائی را میتوان بر اساس وسیعی برای درمان بیماران آلرژی مورد استفاده قرار داد. عصاره جالبك دریائی برای کنترل میزان تزریق داروها نقش موثری خواهد داشت. بدین وسیله دكترها میتوانند ترکیبات فشرده و بسیار غلیظی از دارو را تجویز کنند و در عوض از تعداد تزریقات ناراحت کننده بکاهند.

گذشته از خواصی که در بالا ذکر شد این علفهای بدون ریشه و خمیده دریائی در صنایع غذایی بسیار مورد استفاده میباشند.

نوعی جالبك - که به

سواحل ساردنی کشف شد دو نوع ماده آنتی بیوتیک قوی ترشح میکنند که در بازار بنام «لوریدین» و «کفلین» عرضه میشوند که چون بر روی باکتریهای استافیلوکوکوس که در برابر پنی‌سیلین مقاومت میکند تاثیر فوق‌العاده دارند روز بروز بیشتر مورد تقاضا قرار میگیرند.

آب دریا خواص داروئی دیگری نیز دارد چون حاوی مواد معدنی برومین و منیزیم است که در شیرمیزی یافت میشود و خاصیت مسهل و ملین را دارد. لیکن شاید جالب‌ترین محصول دریا حداقل از لحاظ فوائد مختلفی که دارد جالبكها و علفهای دریائی هستند.

جالبك دریائی سالیان دراز است که در بسیاری از نقاط جهان بعنوان يك نوع غذا و کود بمصرف میرسد و از خاکستر آن ید بدست میآید. گفته میشود که خاکستر جالبك دریائی اسیدی تولید میکند که انسان را از خطرات و ضایعات ناشی از تشعشعات استرانیوم ۹۰ موجود در خاکسترهای اتمی مصون و محفوظ میدارد.

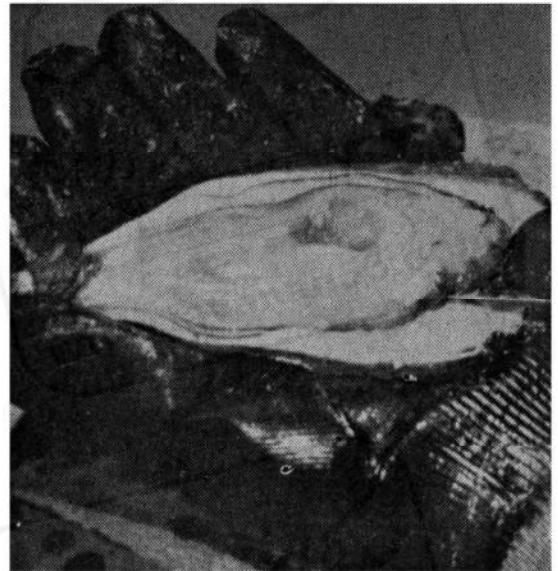
از تکامل منجمله حیوانات اولیه و موجودات ابتدائی وجود دارد که در روی زمین دیده میشود. بنابراین دریا جای بسیار شایسته‌ای است برای اینکه انسان بتواند اطلاعات بیشتری درباره خود بدست آورد. شباهت کلی بین بسیاری از موجودات دریا و اعضاء درون بدن انسان وجود دارد و از آنجا که مشکل است در آزمایشگاه های زمینی به تمام نکات مجهول درباره حیات پی برد لذا دریا آزمایشگاه کاملی برای تحقیقات انسان خواهد بود.

مثلا هشت پای دریائی که باسانی تعلیم پذیر است، دارای مغز نسبتا تکامل یافته‌ای است و چون ساختمان مغز این حیوان زیاد پیچیده نیست بسیاری از آزمایشهای لازم را میتوان روی آن انجام داد. مغز هشت پای دریائی يك الگوی واقعی مغز انسان بوده، و عملیات آن بی شباهت به عمل مغز آدمی نیست و واکنش هائی از خشم و تنفر را نشان میدهد. بنابراین به دانشمندان این امکان را میدهد که بمنظور درمان بعضی از بیماریهای مغزی انسان روی مغز هشت پای دریائی مطالعات و آزمایش های انجام دهند و حداقل این خاصیت را دارد که اثرات پاره‌ای از داروها را روی آن آزمایش کنند.

کرم دریائی و سرطان

جانور دیگر دریائی بنام «بونلیا» یا کرم دریائی دارای قدرت شگرفی است که دانشمندان را بخود متوجه کرده است مخصوصا در مطالعه در باره سرطان کمک موثری خواهد نمود. کرم دریائی یکنوع هورمن ترشح میکند که نوع جنس نوزاد خود را مشخص میسازد. وقتی که شفیره‌های کرم دریائی به بدن کرم ماده میرسند دیگر رشد نمیکند و تماما از جنس کرم نر خواهند ماند. شفیره هائی که بدن کرم ماده را لمس

در این عکس طرز پوست کنندگی از نرم تنان دریائی را (که اصطلاحا صدف می نامیم) مشاهده میکنید. اعضاء و جوارح این نرم تن دریائی مورد تجزیه قرار میگردد به این امید که از آن سادمای نظیر آنتی بیوتیک ها برای مبارزه با ناخوشی های صحرای اعلا جی که از عهده آنتی بیوتیک ها خارج است بدست آید.



از دریا ها شروع گردید و در آنجا بود که سلسله تکامل موجودات از مدارج پست به سطوح عالی رسید که هم اکنون نیز ادامه دارد. در دریاها موجودات از هر طبقه و مرحله

بزرگترین خدمت دریا تنها از لحاظ مواد شیمیائی و داروئی نیست بلکه ضمنا امکانات فراوانی در اختیار ما میگذارد تا دانش خود را توسعه دهیم. بطور قطع زندگی اولیه

محققین برای زهر این نرم تن دریائی که آنرا « رزنو » نامیده اند خواص درمانی شگرفی قائل هستند. هزاران نفر از این حیوانات دریائی سخی بوده و سوم بعضی از آنها از لحاظ خواص داروئی و درمانی که دارند بی نظیر است.



سازی آن اطمینان کامل داشته باشد. بیهی است در مراحل اولیه تهیه داروها از دریاها چنین اطمینانی نمیتوان بدست آورد.

در گذشته بی‌اعتنائی و اکراه شرکتهای داروسازی در حمایت از تحقیقات پر خرج و غیر عملی چندان باعث ناراحتی محققان نمیشد. دانشگاهها و بنیادهای تحقیقات و آزمایشها را خود بعهده می‌گرفتند. از زمان پاستور همواره بین لابراتوارها و بازارها یکنوع کشمکش و رقابت وجود داشته است.

ولی حالا وضع اینطور نیست. اقیانوس آنچنان منبع عظیمی برای کاوش و مطالعه است که اگر دولت‌ها بخواهند فقط اندکی از اسرار پزشکی آنرا کشف کنند احتیاج به هزاران محقق و کارشناس خواهند داشت. مخارج آزمایشگاه آنچنان بالا رفته است که اگر کلیه دانشمندان محقق خود هزینه‌های آزمایشها را متقبل شوند و خودشان در کمال عسرت زندگی کنند (همانطور که بسیاری از آنها چنین رویه‌ای در پیش گرفته‌اند) باز هم قادر نخواهند بود هزینه‌های لازم را تامین نمایند. در نتیجه دانشمندان و دوستان آنها برای دریافت کمک مالی استغاثه میکنند ولی تابحال نتیجه‌ای نگرفته‌اند.

این امر کاملاً قابل پیش بینی است که اگر یک شرکت واحد داروسازی موفق شود یکی از داروهای خود را که از منابع دریائی تهیه شده باشد با موفقیت در بازار عرضه کند بدون شك رقبا او بلادرنگ بدنبال او برای کشف چیزهای تازه‌تر به کاوش اعماق دریاها خواهند پرداخت. شاید تا آن زمان دریا همچنان بعنوان منبع داروئی عظیمی که از آن غفلت شده بحال خود باقی بماند.

استفاده روزافزون از پروتئین ماهی در آمریکا و سایر کشورها ایجاب میکند که دانشمندان این راز دیگر دریا را حل کنند آنها میدانند ماهی‌هائی که در یک قسمت از جهان ماکول و مطبوع است در قسمتی دیگر از جهان غذای مسموم و مضر تلقی میگردد. آنها همچنین میدانند که بعضی‌ها در فصل معین از سال قابل خوردن بوده و در فصول دیگر ماکول نبوده و تولید مسمومیت خواهد کرد. اما راز این معما هنوز برای آنها کشف نشده است. ظاهراً ماهی‌های سمی در اثر خوردن غذای مسموم این‌حال را پیدا کرده‌اند ولی دانشمندان هنوز اطلاعات کافی در باره عادات تغذیه ماهیان با تغییراتی که در محیط غذاهای ماهیان روی میدهد ندارند و لسی امیدوارند با شواهدی که در دست دارند بزودی این راز را کشف کنند.

در حال حاضر موسسه‌ای در جهان وجود ندارد که بتوان آنرا «مرکز بیومدیکال دریاها» نامید - یعنی جائیکه آزمایش‌های پزشکی دریائی بر اساس کامی و دامنه‌دار انجام گیرد نه اینکه فقط کشتی مخصوصی برای اینگونه آزمایشها و مطالعات اختصاص داده شود. صرف نظر از نبودن چنین تسهیلاتی در حال حاضر فقط ۳۶ دانشمند کارشناس مانند دکتر «هال استید» در سراسر آمریکا وجود دارد.

علت دیگر اینکه دولت نسبت به این مسائل اقدام فوری نمیکند هزینه‌نگفت آن است. طبق اظهار دکتر «ماردوسیان» برای تکمیل یک دارو که برای مصرف عمومی تجویز شود تقریباً ۷,۰۰۰,۰۰۰ دلار وجه نقد لازم است. و کمتر شرکتی حاضر است چنین مبلغ هنگفتی سرمایه گذاری کند بدون اینکه قبلاً از نتیجه بهره برداری و پول

نکنند به رشد خود ادامه داده و به جنسیت کرم‌های ماده در می‌آیند. اگر دانشمندان بتوانند راز و چگونگی این توقف رشد را کشف کنند احتمالاً آنرا در متوقف ساختن رشد غده‌های سرطانی و کنترل رشدهای طبیعی یا غیر طبیعی بکار خواهند برد.

درست است که دکتر درماردروسیان و سایر دانشمندان بیشتر درباره احتیاج به تحقیقات اساسی که نتایج فوری و علمی نخواهد داشت صحبت میکنند، ولی بسیاری مسائل تحقیقاتی طبی مربوط به دریاها وجود دارد که دارای اهمیت فوری و علمی میباشد.

برای اینکه انسان در اعماق دریاها کاوش کند نیاز به اطلاعات بیشتری درباره سیستم‌های گردش خون و تنفس خود دارد. در این مورد نیز نمیتواند تمام این اطلاعات را خود از طریق آزمایشها بدست آورد. ولی در هر سال می‌تواند روی حیوانات عظیم - البته دیگر که در اعماق دریاها زندگی میکنند مانند نهنگها، گرازهای دریائی و شیر دریائی مطالعه کند. حیوانات مانند شیر دریائی برق و دوباره به سطح عمق رفته و بدون اینکه نیروی زیادی صرف کند. دانش کشف کرده است که قلب ۱۲۰ کیلوئی نهنگ خاکستری هنگامیکه حیوان به تدریج فرو میرود از سرعت ضربان می‌افتد و بسیار آهسته می‌زند و در نتیجه حیوان احتیاج کمتری به استنشاق هوا دارد، چون میتواند از آخرین استنشاق خود حداکثر استفاده را بکند. همین ضربانها در مورد شیر و گراز دریائی نیز صدق میکند. دانشمندان امیدوارند با گسترش تحقیقات خود در این باره بتوانند بعضی از بیماریهای قلبی انسان را درمان کنند.

و می غم بهر خلق بینوای هند و آفریقا
بقدر اینهمه خوردیم
تق تق تق؟

چی چی تق تق؟ مگر باروت مجانی است؟
وجدانا کجایش از وزن نیمائی
خارج است؟ حیف که کمی معنی دارد.
از شماره های بعد هم هر وقت فرصتی
دست داد و هنر فشار آورد
سعی میکنم يك اثر هنری بوجود
بیاورم. امید است جناب آقای
داشاقلو با آن سعه صدری که دارند
لااقل در این زمینه مرا شاعر و هنرمندی
جستجوگر بدانند و با پدیده های نو
مخالفم نخوانند و بعد ها آیندگان
جنازه مرا هم در کنار بقیه هنرمندان
جستجوگر و گیسوشال ها و پری
شادختها بر سردر تاریخ ادبیات
آویزان کنند.

ضمنا آمادگی خود را برای انجام
هر نوع مصاحبه هنری به گرامی مجلات
هنری اعلام میدارم.

مانفهمیدیم مردمان بد را کجا دفن میکنند

نمیدانم این گفته را از چه کسی
و در کجا خواندم (مثل این که در گرامی
مجله سپیدوسیا بود) که نوشته بودم
هروقت از گورستانی عبور میکنم
می بینم در اینجا همه آدم های خوب
دفن شده اند و از خودم سؤال میکنم
که پس آدمهای بد را کجا دفن
میکند؟

خدا رحمت کند مرحوم ژنرال
آیزنهاور فرمانده قوای آمریکا را در
اروپا در زمان جنگ و رئیس جمهور
اسبق آن کشور را کسی منکر خدمات
ارزنده آن مرحوم در زمینه های
سیاسی و غیر سیاسی و میدان های
نبرد نیست بالطبع منهم نمیتوانم
باشم و تجلیلی هم که دنیا از این مرد
بزرگ کرد موبد خدمات و زحمات آن
مرحوم در راه تامین رفاه و آسایش
مردم روی زمین بود.

ولی يك سؤال من دارم که این
خدایبارمز که میگویند همه مردم دنیا
را دوست میداشت و خود را هم وطن
همه مردم دنیا میدانست در جنگ
بین الملل دوم در اروپا و آفریقا
و سایر نقاط کم آدم و بقول دیگر از
هموطنانش را کشت؟ کم از نفرات
خودش را بکشتن داد؟

بقیه در کارگاه نمد مالی

مونتگمری و هیتلر و موسولینی
و وستمورلند و جانسون و دیگران
کم کشتند و برای حفظ موقعیت شان کم
میکشند؟ منتهی بدبخت هیتلر و
موسولینی و مارشال کورینک بد آوردند
و زودتر مردند اگر بیست سال دیگر
مانده بودند آنها هم میشدند هموطن
عزیز ما که همه شان از جنگ نفرت
داشتند و بخاطر صلح می جنگیدند.

بنده خدائی در شهر خودمان در
سن نودسالگی عمرش را بشما می بخشد
در شرح حالش که ورته اش از قرار سطری
دویست ریال آگهی میدهند
مرحوم مغفور جنت مکان خلد آشیان
نود سال به پاکیزگی زیست و بسا
قناعت زندگی کرد و هرگز بدنال حق
و ناحق کردن نرفت چشم بمال دنیا
نداشت. از مردمان نیکوکار و خیر
روزگار بود که وجودش را وقف خدمت
بهم میهنان و هموطنان خودش کرده
بود. بعد اداره مالیات بر ارث

یکباب دبیرستان پسرانه کامل
در شمال شهر با ۳۰۰ دانش آموز
میشود لطفا با صندوق پستی ۱۷۷۴-۱۱
مکاتبه فرمایید
۲۰۰۱ ۲۰۰۱

رجوع شود بکارگاه

اظهارنامه مالیاتی که برای ورته اش
میفرستد يك قلم ده میلیون تومان
است ثروتی که ده میلیون تومان
مالیاتش بشود اصلش چقدر بوده؟
این بنده خدائی که (خدا رحمتش کند)
عمری در حدود نودسال با پاکدامنی و
عزت و قناعت زندگی کرده از کجا
این همه ثروت اندوخته که فقط مالیات
برارزش میشود ده میلیون تومان؟

تجلیلی هم که بعد از مرگ آن
خدایبارمز قناعت پیشه میکنند از بدرجد
امثال من و شما نکرده و نمیکند،
مقبره شان هم از خانه مسکونی خیلی از
ما مردم مجلل تر و گران قیمت تر است
ماندم سرگردان که پس آدمهای بد را
کجا دفن میکنند؟ شما نمیدانید؟

انقلاب آموزشی و واگذاری دبیرستان با سرقلی

داشتم سخنان جناب آقای دکتر
رهنما وزیر محترم علوم را در جواب سؤال
سرکار خانم سناتور دکتر شمس الملوك
مصاحب در اخبار مربوط به مجلس
سنا در گرامی روزنامه اطلاعات می-
خواندم و از انقلاب آموزشی و پیشرفت
هائی که در این زمینه شده و طرحها
و برنامه های آینده وزارت آموزش
و پرورش و وزارت علوم لذت میبردم
مطلب که تمام شد و هنوز در لذت
خواندن مطالب جناب آقای وزیر علوم
بودم شروع کردم به ورق زدن روزنامه
در صفحه نیازمندیهای اطلاعات چشمم
بیک آگهی افتاد که عینا برای استحضار
شما و پاسداران انقلاب آموزشی نقل
میکم.

یکباب دبیرستان پسرانه کامل
در شمال شهر با ۳۰۰ دانش آموز
واگذار میشود.

لطفا با صندوق پستی ۱۷۷۴ - ۱۱
مکاتبه فرمایید.

... ضمن عرض تبریک خدمت
سرکار جناب خانم فرخروی یار ساویر
آموزش و پرورش و سرکار خانم سناتور
دکتر شمس الملوك مصاحب و جناب
آقای دکتر رهنما وزیر محترم علوم
خیلی خوشحال شدم که اولیاء محترم
این دبیرستان بدنال برنامه انقلاب
آموزشی لطف کردند و اولیاء اطفال
را با مدرسه و بچه هابدا و طلبان واگذار
نکردند.

من هنوزش دو دیده بر راهم

اینهم غزلی از سرکار خانم سیمین
بهیجانی شاعره معاصر برای حسن ختام
کارگاه امروز.

بر نیاید ز سوز تب آهم

آه از این درد و رنج جانکاهم

روز خود همچو شب سیه کردم

بامیدی که سرزند ماهم

ماه من راهی سفر شد و رفت

من هنوزش دو دیده بر راهم

گر جفا آن بلند بالا کرد

گله دارم زبخت کوتاهم

او ز نازک دلبم بی خبر است

من ز سنگین دلش آگاهم

جز فئای تم نمی جوید

جز رضای دلش نمیخواهم

گاه بنبیاد کنده چون کوهم

گاه بر باد داده چون کاهم

بقیه مجلس چه مجلسی

میآوردند پای صندوق از هر نفر دو تومان میگرفتند، رای را بدستش میدادند بیاندازد توی صندوق... رعایا جمع شدند رفتند تلگراف خانه، به مرکز تلگرافی زدند که مضمونش چنین بود: «هرکس را میخواهید وکیل کنید بما ربطی ندارد. گرفتن عوارض دو تومان را حذف فرمائید دعاگو خواهیم بود!»

این بود بطور اجمال و اختصار سیاست و سیاست بازی، وکیل وکیل بازی، مردم مدتها خبر نداشتند وکیل چیست؟ مجلس چه حسابی است؟ و با کمال تأسف باید گفت: تا زمانیکه رژیم ارباب رعیتی بر قرار بود و اصول خان خانی و ملوک الطوائفی در قسمت اعظم ایران حکم فرما بود رعیت تابع ارباب و مالک بود و از خود اختیاری نداشت.

اما در حال حاضر

حزب اقلیتی هست و حزب اکثریتی... تردید نیست ما تازه بکار ساختن حزب پرداخته ایم، صحیح است که از روزیکه مشروطه در این مملکت راه افتاد حزب سازی و حزب بازی شروع شد. اما احزاب خلق الساعه بود، چند نفر دور هم جمع میشدند بدون این که بدانند حزب چیست برای حفظ منافع خود حزبی اصطلاحی میساختند، این حزب تا زمانی بود و فعالیت میکرد که اعضاء برجسته اش به مشروطه خود برسند، ما با اصول تحزب آشنا نبودیم و حزب به آن معنی که در دنیا متداول است در مملکت ما مفهومی نداشت. شکی نیست هنوز هم حزبی نشده ایم، سالها وقت لازم است تا براهیکه دیگران رفته اند بیافیم ولی... هر چه هست حالا حزب اکثریت و اقلیتی داریم، قبلا هم الگوهای این دو حزب درست شد ولی دوام و بقائی نداشت، حالا هم چون آشنائی کامل نداریم اگر احزاب حراست و حفاظت نشوند

وقتی که میرفتند بمجلس و اعتبارنامه تصویب میشد بهره برداری برای جبران هزینه های انجام شده شروع میشد، جواز گرفتن یکی از ممرهای عایدی بود، کنتور برق گرفتن و فروختن ممر عایدی دیگری بود، شماره تلفن خریدن و فروختن مردم دیگری بود، ترخیص کالا از گمرک، گرفتن سهمیه تجارتی وارداتی و صادراتی و خیلی چیزها و کارهای دیگر جزو فعالیت نمایندگان بزرگوار (!) بود و در دوران وکالت چند برابر خرجی که شده بود میبایستی از راههای مختلف در آید، چون اکثر بزرگواران ملاک بودند مالیات بدولت نمی پرداختند، تا زمانیکه وکیل نشده بودند مجبیز فرماندار و شهردار و بخشدار و مامورین دست اندرکار دولت را میگفتند، اما همینکه برکسی وکالت جلوس می فرمودند تمام مامورین دولت را قبضه میکردند، همگی میبایستی بساز جناب وکیل برقصند، اگر خطا میکردند و میخواستند خلاف منویات آن جناب رفتار کنند با کمال سرعت خیلی زود معلق میشدند و میبایستی تخت و پوست خود را جمع کسب و غزل خدا حافظی را بخوانند.

این بود طرز وکیل شدن، آن بود فعالیتی که در مجلس داشتند و چنین بود فعالیتی که در خارج از مجلس برای انباشتن و پر کردن جیب داشتند...

اما مردم در چه حال بودند ادوار گذشته برای ملت ایران خیلی دردناک و ناثر آور بوده است و گداه با کشت و کشتار و ناراحتی توام بوده است خاطره ای از ایام گذشته، از اوایل مشروطیت بیام آورد...

انتخابات دوره سوم مجلس بود، از تهران تلگرافی دستور داده بودند شخصی را در یکی از شهرستانهای کرمان وکیل کنند و بمجلس بفرستند... رئیس حوزه انتخابات طبق دستور رای ها را باسم آن شخص نوشت، رعایا را

از هم خواهند پاشید (این حفاظت و حراست مدتها لازم است تا احزاب دوامی پیدا کنند) با اینحال دو حزب اکثریت و اقلیت فعالیت حزبی دارند، افرادی در احزاب هستند، دیگر در حوزه های انتخاباتی پول خرج کردن معنی ندارد، دیگر هرج و مرج و قتل کشتار نیست، در هر حوزه آنکس انتخاب میشود که حزبی در آنجا فعالیت بیشتری داشته است.

دولت هم مثل همه دنیا حزبی شده است، اگر دولت حزبی دوام و بقائی دارد برای اینست که شاهنشاه که دولت را انتخاب میفرمایند، ثبات و دوامی بدولت داده اند والا رسم و عادت بر اینست که هر روز شایعاتی راه بیاندازیم، دولت را از پای بست ویران بدانیم و عده ای دیگر را کاندیدای دولت کنیم و هر چند نفری، برای وزیر شدن اشخاصی فعالیت کنیم... آثم چه فعالیتی... فعالیتی که از حرف و شایعات و نقل قول های بی اساس تجاوز نمیکند...

چنین نمایندگان انتخاب شده تابع هر حزبی که هستند برخلاف گذشته ساعات فراغت در حزب جمع میشوند، کمیسیونهایی دارند، راجع به هر موضوعی که باید بشکل قانون از مجلس بگذرد قبلا غور و بررسی میکنند، راجع به هر کاری که انجامش لازم باشد از طریق حزب بدولت و وزارت خانه ها تذکر میدهند... وقتی قانونی بمجلس میآید چون قبلا روی آن بحث شده است و باصلاح تنقیح گردیده است و دولت چون حزبی است قبلا در حزب لایحه ای که میخواهد از مجلس بگذراند حلاجی کرده است باینجهت باصلاح روزنامه توفیق: (۹۰ کیلو لایحه میآید ۹۰ کیلو هم تصویب میشود) دیگر سروصدا و جنجال نیست، حرف نیست اصول حزبی است که باید رعایت کنند، کسانی هم که بخواهند برخلاف اصول حزب رفتار کنند مشمول تصفیه میشوند. تصفیه کردن هم

خرده حساب پاک کردن نیست ... دیگر نمایندگان را مانند گذشته پلاس در وزارتخانه‌ها نمی‌بینیم ، دیگر مامورین دولت را آلت فعل نمایندگان مشاهده نمیکنیم

در نتیجه با کمال صراحت باید گفت : این مجلس برخلاف مجلسی که در چند سال قبل داشتیم مجلس است ولی...

چه باید کرد ؟ که ما ملت در حال افراط و تفریط هستیم و باین اصول عادت کردیم ... یک روز در حال افراط بودیم و مجلس گود زنبورک خانه بود و بقول خود نمایندگان چاله میدان و مرکز چاقو کشی و فحاشی و افتضاح... حالا هم افراط در جهت خوبی و سکوت و بی سروصدائی و تسلیم بودن محض...

شاهنشاه برای ترقی و تعالی مملکت ، برای رفاه و آسایش مردم نظرهای اساسی و کلی دارند وقت و ساعات کار هم مشخص و معین است ، وقت رسیدگی بجزئیات هم نیست ... با مطالعات عمیق و افکار وسیعی که هست دستوری داده میشود ... طرحی ریخته میشود . بمرحله اجرا درمیآید... اگر شاهنشاه با کمال صراحت در جلسه شورای عالی اقتصاد بطراحان و اجرا کنندگان فرمودند : « کارهاییکه ما میکنیم نتیجه اش

غلط است باید علت اصلی آنرا جستجو نمود هرکاری ما میکنیم خراب میشود ...» برای این است که ما در حال افراط و تفریط هستیم ... برای اینستکه عده‌ای بقول آلت فعل معروف تقی زاده شخصیت انسانی ندارند. برای اینست که بعضی‌ها دانسته یا ندانسته ، خواسته یا نخواستہ میخواهند مردم ناراضی باشند ، این احمقها مانند آن شخصی که بر سر شاخ نشسته بود و بن شاخه را می‌برید هستند و توجه ندارند اگر شاخه قطع شود طومار هستی و حیات خودشان در درجه اول برباد میرود ... برای این است که یک عده بیخرد نادان که عمری عادت کرده‌اند حتی گردش ماه و خورشید بدور زمین را باراده سیاستهایی بدانند هنوز هم در خیالات خام گذشته خود هستند ... در حالیکه دیگر وقت آن رسیده است بفکر خود باشیم ، در دنیای پر آشوب و پر غوغای کنونی هدف خود را باید تغییر دهیم . بنا بفرمایش شاهنشاه : هدف باری بهر جهت تعقیب کردن ، صبح را به عصر رساندن و کارها را از امروز بفردا موکول کردن ... فایده‌ای ندارد ... باید واقع بین بود و با تعقیب اصول سیاست ملی مثبت بجای رفت و با ثبات و آرامشی که داریم سرعت عقب افتادگی ها را پشت سر بگذاریم ...

آنچه داریم ایده آل و کمال مطلوب نیست اما هرچه هست بهتر از دیروز است و فردا باید از امروز بهتر باشد.

خواندنیها : ما ضمن تأیید نوشته همکار محترم در مورد چگونگی وضع مجالس گذشته و مطبوعات آندوران که بمراتب بدتر از اینها بوده ، نمیتوانیم نابامانی و هرج و مرج آترمان را مجوزی برسکوت مطلق مجالس بعدی بدانیم و یا بحساب بیاوریم .

بنظر ما بمصداق خیر الامور اوسطها حزب و مجلس و مطبوعات در رژیم دموکراسی نه آسان بصورت افراطی مستحسن است و نه اینسان بصورت تفریطی پسندیده .

شکر خدا که امروز ثبات و آرامش کشور هم قابل مقایسه با هیچیک از آن ادوار نیست همینطور رشد اقتصادی و اجتماعی مردم آن . در اینصورت حیف نیست که یگانه حسن پارلمان و مطبوعاتمان این باشد که فاقد عیب هستند .

عیب نداشتن با تمام پسندیده بودنش حسن بحساب نمیآید ، به عیب لازمه هر سازمانی است ولی حسن مطلق و نمونه بحساب آمدن چیزی دیگر است که امیدواریم در دوره‌های بعد بتدریج هم شده بیک چنین محاسنی منهای مضرات آن نائل آئیم .

بقیه در روستاها هم زمین بازی رونق گرفته

بدیهی است این وضع تنها متوجه روستاهای مجاور تهران نیست در اطراف همه شهرهای بزرگ ایران هم اکنون روستاها باین دردها دچارند باید توجه داشت که روستاهای مورد بحث در حقیقت مراکز تولید میوه و سبزی شهر تهران اند و این صحیح نیست که ما اراخی آنها را از زیر کشت درآورده و بامور تفنی تخصیص دهیم . دیگر آنکه نبایستی بی جهت با ریختن مقداری پول در یک دهمبانی اقتصاد روستائی آنرا بر هم زنیم . و از همه مهمتر نباید در داخل یک ده در هرجا که بخواهند اجازه ساختمان دهیم شاید منطقی ترین راه حل آن باشد که قلمرو اراضی

مساعد به کشت را در هرده از قلمرو ساختمانی آن مجزا و مشخص کنیم همچنین در بعضی دهات که واقعا از لحاظ توریستی و بیلاقی و یا ورزشی مرغوبیتی دارند خود دولت در تغییر سیمای ده رهبری را بعهده گیرد .

در غیر اینصورت و در صورت غفلت بیشتر ماروستا های اطراف شهرهای بزرگ چون تهران را بکام زمین بازان انداخته ، روستائی را فقیر و جوان روستائی را بمهاجرت اجباری شهر میفرستیم و این مغایر اقدامات فوق العاده‌ایست که دولت در سالهای اخیر برای بهبودی سطح زندگی مردم روستاها بعمل آورده است .

برنامه تأمین مسکن بانک اعتبارات تعاونی توزیع در سال ۱۳۴۸

استقبال روز افزون هموطنان گرامی تشویق ارزنده‌ای بود تا برنامه «تأمین مسکن» این بانک در سال ۱۳۴۸ با شکل و شیوه تازه‌ای همچنان ادامه یابد.

در سال جدید ۶۰ خانه‌طی چهار قرعه کشی با قسط ۱۰ ساله و بدون بهره همراه با بیمه زندگی به دارندگان حساب پس‌انداز «تأمین مسکن» تعلق میگیرد. قرعه کشی هر سه ماه یکبار انجام میگیرد و هر دفعه پانزده نفر از دارندگان حساب پس‌انداز «تأمین مسکن» میتوانند صاحب خانه شوند. هر برنده میتواند خانه‌ای به ارزش یکصد برابر مانده حساب خود انتخاب نماید بشرط اینکه قیمت خانه از یک میلیون و پانصد هزار ریال تجاوز نکند. حساب پس‌انداز «تأمین مسکن» بانک اعتبارات تعاونی توزیع در خدمت جامعه ایران و در خدمت تأمین رفاه خانواده‌ها است.

در نیمه اردیبهشت ماه قرعه کشی فوق‌العاده از تلویزیون ایران ۳ کانال انجام میگیرد

برای کسب اطلاعات بیشتر به شعب

بانک اعتبارات تعاونی توزیع

در طهران و شهرستانها مراجعه فرمائید

جوانك منكر بود محكمه جوانك را محكوم كرد بابا را محكوم نكرد بعد از محكوميت معلوم شد پدر نمیتواند تحمل كند كه در سن شصت هفتاد سالگي جوان ۲۵ ساله اش را دار بزنند می- گوید منكه عزم را كرده ام حالا این جوان يك خطائی كرده میگویم من اینكار را كرده ام پس به بینید همه را نمیشود اینجوری حساب كرد. ما بعضی اوقات در خارج قضاوت میکنیم كه آقا ، متهم گفته ، شاهد گفته طیب هم گفته قاضی چرا حكم اینجوری داد ، حكم غلط میدهند حكم هم باید اینطور قاضی بدهد ؟ خلاصه آنكه گرفتاری های مختلف از نظر طبیب قانونی وجود دارد ، مثلا کسی میآید پیش شما این گرفتاری است كه ما غالبا داریم آقا میآید ، خانم میآید ، دختر خانم را میآورد و میگوید آقای دكتر، این میخواهد عروسی كند يك تصدیق صحت مزاج به او بدهید. میگویم خانم خوش باید امتحان شود عكس ریداش را باید بگیرند كه خدای نكرده مسلول نباشد میگوید چشم بنویسید همه را میروم انجام میدهم همه كارهایی كه ما می- كنیم غلط است این آئین نامه را اولش من خودم نوشته ام در دادگستری با آقای دكتر متین دفتري بجهت اینکه این خانم كه اینجا تشریف آورده اند و اسمشان مثلا افسر خانم است هیچ معلوم نیست كه افسر خانم باشد بلکه ممكن است اختر خانم باشد افسر خانم بیرون مریض است ، مسلول است ، عوضش اختر خانم را آورده اند باسم افسر خانم به بنده معرفی میکنند وقتی است كه باید سجل احوال عكس دار بمن بدهند در صورتیكه سجل

بقیه خاطرات يك پزشك

احوال عكس دارد من باید بخواهم و روی آن ورقه كه مینویسم عكس را به جیبانم اترانكشتش را هم كه از آن چیز هائی است كه دو نفر شبیه در دنیا دیده نمیشود پیدا كرد آنرو بزنم و بنویسم من آمدم در این تاریخ این آدم را معاینه كردم و خوش را یا خودم بفرستم لاک و مهر كرده به آزمایشگاه و خودم جواب بخواهم ولی در غیر اینصورت نمیشود. جوانك هم كه میآید همینطور است ، آنهم میگوید آقا من هم میخواهم عروسی كنم يك تصدیق صحت مزاج بمن بدهید این علیخان نیست تقی خااست علی خان توی خیابان ایستاده هم سوزاك دارد هم سیفلیس دارد هم سل دارد عاشق دختر شده هم تمول دارد هم خوشگل است تقی خان هم یار جون جونیاش هست می- آید به اسم علیخان خودش را پیش من معرفی میکند كه بنده به او يك تصدیق بدهم. تقی خان صبیح و سالم و چنین و چنانست و حال آن كه این علیخان نیست ، علیخان توی خیابان ایستاده پس اگر ایسن گواهی هائی كه ما دادیم كه اکنون محاضر در موقع ازدواج میخواهند هیچكدام مطابق این صورت كه من میگویم نیست. بنده خودم چهار تا پنج تا بیشتر گواهی نداده ام خدای من میدانند يك خانمی آمد با دخترش پیش من و تصدیق صحت مزاج میخواست برای ازدواج من بهمان ترتیبی كه گفتم خوش را دادم آزمایشگاه تجزیه كرد متاسفانه رآكسیون خوش مثبت بود بهمین جهت از نقطه نظر سیفلیس خوش مثبت بود خانم خیلی ناراحت

شد و گفت من نمیدانم چرا آزمایشگاه این چنین جوابی داده حاج آقا سه دفعه مكه رفتند ما كه از این حرفها نداریم گفتم من نمیدانم حالا ممكن هم هست آدم يك روزی حبسه گرفته باشد و فلان و بهمان باشد حالا برای من مشكل است چنین تصدیقی شما بدهم ممكن است يك دفعه دیگر جای دیگر تشریف ببرید و به او برخورد و قروند كرد و رفت ، خدای من شاهد است تقریبا یکی دو سال بعد يك خانمی با يك دخترکی آمد شروع كرد به شرح دادن كه آقا ایشان دو سال است عروسی كرده اند دو سه شك بچه هاشان دو ماهه و سه ماهه و شش ماهه افتاده اند حالا گفته اند بیاوریم پیش شما . گفتم خانم ، مثل اینکه من ایشان را دیده ام گفت نه آقای دكتر ناخوش نبوده كد بیاوریم پیش شما - باو گفتم خیال میکنم نزد من آمده باشید بالاخره اقرار كرد .

این همان خانمی بود كه خوش مثبت بوده ، پیش دیگران هم برده اید تایید كرده اند ! گفتم خانم اگر آن روز معالجه اش كرده بودید و بعد شوهر داده بودید این درسر پیش نمیآمد حالا باید معالجه اش بكنید تا خوب بشود .

اینها گرفتاری هائی است كه ما اطباء از نقطه نظر كار طبی مان ، معالجه و تشخیص و غیره داریم مثلا یکی از كار های مشكل ما راجع به بچه هائی است كه بدنیا میآیند نوزاد هائی است كه بدنیا میآیند يك گرفتاری های غریبی كه در بعضی موارد داریم اینست كه يك بچه زنده یا مرده بدنیا میآید بكلی وضعیت اجتماعی آن خانواده را خراب ميكند بنده (نوعی) مردم ! يك زنی دارم ، زنم

آبستن است اگر بجهاش بدنیا بیاید از من ارث مطالبه میکند ولی اگر بجه مرده دنیا آمد ارث نمیرد و اگر بجه منحصراً بفرد است و بدنیا آمد و ده دقیقه زنده باشد و بعد مرد ارث میرسد به آن زن بیوه ، ما از این گرفتاریها داریم که بعنوان دروغ یا راست اظهار حاملگی میکنند و بعد که بجه بدنیا آمد ممکن است بجه مرده بدنیا آمده باشد یا بعد مرده ، بعد آن بجه مرده را میدهند بمن که امتحان کنم و جواب بدهم که آیا مرده بدنیا آمده یا زنده و بعد مرده .

ما مرده بودن و زنده بودن بجهها را از این میفهمیم که بجه وقتی زنده بدنیا آمد جیغ میکشد گریه میکند هوامیرود توی ریداش ، این هوایی که میرد توی ریداش جایش را باز میکند این سبک میشود اگر ریداش را من در آوردم بیندازم توی آب این روی آب میماند نمیرود زیر آب و اگر تنفس نکرده باشد بجه را وقتی که در آوردم و بیندازم توی آب زیر آب یک تکه اش را برم بیندازم توی آب و فشار بدهم هوا ازش بیرون نیاید آن زیر میماند این یکی را فشار بدهم حباب هوا بیرون میآید و امی ایستد خیلی آسان و یا اینکه بجه مرده بدنیا آمده نداشته یا کسی دیگر دهنشان را میگذارند دم دهان بجه فوت میکنند هوا میرود داخل ریه هایش عین آن را من امتحان میکنم امتحانش درست است حالا من عقب این میگرم که بجه طریق پیدا کنم هوایی که این فوت کرده یکجا بیشتر و بیشتر رفته یکجا کمتر رفته بعد بدلالی که نمیخواهم وارد شرحش بشوم بنده پیدا میکنم که این بجه مرده بدنیا آمده

یا زنده بدنیا آمده بجه رامی- کشند بانواع و اقسام بعضی ها طبیعتاً ممکن است مرده باشند یعنی بطور دیگری ممکن است مرده باشند یکی از نظر معالجه و مدت معالجه . مردی سر شکسته آمده پیش من بیامدعی العموم هم فرستاده می- گوید مدت معالجه اش چقدر است ؟ این مدت معالجه اگر از بیست روز تجاوز کند یک مجازات دیگر دارد ، طرف هر جیبی که دارد قابل ابتیاع نیست و باید جریمه بدهد اگر از بیست روز کمتر باشد یک جیبی دارد قابل ابتیاع و حبس آنهم تادیبی است بعضی از اینها هست که واقعا ۲۰ روز معالجه ندارد سر بخصوص زخمهایش زود خوب میشود چون دوران دم و عروق و شرائینش فوق العاده زیادهستند. در عاشورا آنهایی که تیغ میزدند ۷ یا ۸ تیغ میزدند بعد میرفتند حمام ، هفته بعد خوب میشد اما با قمه میزدند سر شکافتند ، ده تا بخیه هم خورده روز بعد جوش خورده است و تمام شده حالا می آید اصرار میکند درد دارد بنده بنویسم پیش از ۲۰ روز مجازاتش فرق میکند بنویسم کمتر از بیست روز متجاوز باز هم مجازاتش فرق میکند در صورتی که این ده روز خوب میشود اگر من یک روز بنویسم یا ده روز بنویسم یا ۲۰ روز فرق نمیکند اما ۲۱ روز که نوشتم فرق میکند بعضی وقتها در طب هم با این دقتها نمیتوان نظر داد در صورتیکه اشکالی Complication پیش نیاید یعنی زخم چرک نکند زخمی که چرک کرد ممکن است بیش از بیست روز مجبور باشد که معالجه شود .

پس مدت معالجه هم برای ما مشکل است ضرب و جرح هائی که میشود این چاقو کشیها و امثال اینها بعضی وقتها طبیب بزحمت گرفتار میشود. یک حکایت برایتان بگویم انترسان است : در سال ۱۳۱۵ در این طرف میدان اعدام يك سنك تراش چاقو کشی کرده بود چاقو زده بود يك بجهای را سینه اش را دریده بود چاقو رفته بود توی قلبش بجه هم مرده بود جنازه اش را معاینه کردم این استخوان وسط سینه این دنده هائی که باین جا منتهی میشود و این فاصله بین دنده ها (اشاره به نقشه است) چاقو از بین دو دنده فرو رفته و دو دنده را هم بریده بود برش چاقو طولانی و زیاد مینمود چاقو رفته بود توی قلبش (خوب ، همه هم گفتند آقا با چی زده ؟) بنده گفتم با يك چاقوی ضامن دار بوده ثانيا طولش از ۱۲ سانتیمتر بیشتر نبوده عرض آن هم يك سانتی متر یا دو سانتی ونیم بیشتر نبوده بهمین اندازه که برای شما میگویم . گفتند آقا نمیشود يك چنین حرفها ، منم علم غیب نمیدانستم ، یکی از چیز هائی که ما در طب قانونی داریم و طبیب می- گوید باید چشمش به بیند یعنی بنده اگر برای يك معاینه ای میروم باید آنچه را دیده باشم بنویسم مثلاً بگویم وسط يك چهارچراغ بود چهار ستون بود ستون کج بود ؟ پیانو کجا بود ؟ چه جور بود تخته چه جور بود تمام این چیزها را طبیب باید ببیند و همه را بنویسد بطوری که وقتی اسرواسیون میخوانند بتوانند . زنده بشما نشان بدهند که از آن استفاده کرد بنده

فقط از روی لباس می بینم چاقو را که روی لباس میزنند. آنجائی که فرو میروند و می آورند پائین باید کشیده و صاف باشد تا (جر) بخورد اگر زیرش پیراهن چین خورده است در پیراهن چین خورده که چاقو فرو میروند عرض چاقو را نشان میدهد اتفاقاً ۲۴ ساعت بعد توی خرابه یا وسط میدان چاقو را پیدا کردند طولش يك سانت و عرض آن دو میلیمتر باندازه ای که من گفته بودم تفاوت داشت خوب بدیهی است اینها يك دقتهاى است که طبیب باید روی ضرب و جرحها بنماید .

يكی دیگر از چیزهائی که غالباً اتفاق میافتد قضیه دار آویختن است که عمل خود بخود است یا دیگری و یا اینکه جنازه را آویخته اند و قبلاً بعلت دیگری کشته شده یا مرده است .

بالنظار در کتابش حکایت میکند که در خود پاریس ما چند نفر پیر مرد را در خانه هایشان دار زده پیدا کردیم و این را هم بدانید برای اینکه يك آدمی به سیستم دار آویختگی خفه شده باشد مانعی ندارد که میان زمین و آسمان اینطوری آویزان باشد ! حتی ممکن است پاهایش روی زمین باشد همچنین ممکن است زانو هایش هم چنین باشد و خفه شده باشد پرنس کنده که در خانه اش حبس بود با دستگیره در خودکشی کرد عکس هایش هم هست کراوات یا شال گردنش را بدستگیره در پیچیده بود و گذاشته بود تا خفه شود وقتی هم که عکس گرفتند زانوهایش خم بود .

حضورتان عرض کنم این میگفت ما رفتیم و این پیرمرد ها را دیدیم و تشخیص خودکشی دادیم عاقبت نفر چهارمی را که

پیدا کردیم معلوم شد خیر اینها هیچکدام خودکشی نکرده اند ! وفاش شد که يك آقای حکیم باشی هست که اینکار ها را میکند ! گفتم : در هر دسته ای از مردم اشخاص بد هم پیدا میشوند که در کتاب اسمش را گذاشتیم : حکیم طنابی ! این پیرمرد مراجعه کرده و گفته کمرم درد میکند و حکیم طنابی گفته : این که کاری ندارد برو يك میخ طویل بیاور با يك طناب ، ترا آویزان میکنم و کش میدهم تا درد کمرت خوب بشود و این دوسه تا پیرمرد را اینجوری کشته بود ، باین ترتیب که ابتدا میخ طویل را میکوبید و طناب را بعنوان زیربازو يك مرتبه میانداخت بگردنش و میکشیدش بالا ! هیچ علامت دیگری هم دیده نمیشد بالاخره آخرین پیرمرد ترسید و آمد به پلیس خبر داد که آقا من کمرم درد میکند ، این دکتر میگویی بروم يك طناب و يك میخ طویل بخرم من از شما خواهش میکنم در حین مراجعه مرا بپائید نکند که این دکتر در فکر این باشد که کلک ما را بکند من از این کار او وحشت دارم خوب ، کشیک میکشند کشیک میکشند و سر موقع میروند می بینند یارو مشغول است آنوقت خودش اقرار میکند که بله من این دو تا و سه تا را بهمین طریق کشته ام ! داستان دیگر - این هفت دستگاهی که انگلیسی ها داشتند و تلگرافچی هایشان در آن بودند يك روزی بنده طبیب قانونی بودم بنده را خواستند آنجا ، يكی از این انگلیسیها از این تلگرافچی ها بود و ایام کریسمس شان بود این رفته بود شامش را خورده بود و مشروبش را هم خورده بود آمده بود خانه اش و خودش را بدار زده بود .

وضع خانه این مرد اینجور بود اطاقش طوری بود که يك پله کوچکی با نرده چوبی داشت و میرفت بالا باطاق خوابش و آنجا يك مقداری کتاب بود بایند ، پیچامه که من آورده ام نشان تان بدهم خودش را آویزان کرده بود به قسمی که رفته بود روی چهار پایه و چهار پایه را تکان داده بود و آویزان شده بود دکتر دویس طبیب سفارت انگلیس خبر شده بود و آمده بود آنجا و دیده بود هنوز گرم است این بند را بریده بود او را از اینجا آورده بود پائین (اشاره به نقشه) و تنفس بهش داده بود خوب ما دیدیم اینها همه کارهایشان را کرده اند ولی مرده بود گردن آن یار و دوتا افتاده بود اگر اینطوری خط بیندازند يك خطبر میدارد بنا بود يك خانمی بمن کمک کند (خنده حضار) و اگر اینجوری بکشند دو تا خط میافتد (خنده شدید حضار) پس این باید لااقل باین بلندی باشد که همچنین که میکشد سر بنده از این تو رد بشود حالا بنده این را از سرم رد میکنم دوتا خط بگردنم می افتد من آنروز در آنجا واقعا ناراحت شدم جانم ! پلیس هم رسید !! تا دو تا خط پیدا کردم ... خانم شما ولش کردید؟ (خنده شدید حضار) دو تا خط بگلو دارم و هیچوقت لازم نیست که حلقه بکنم این را باید شلش کرد اینجایش را بگیريد اینجا را تکان ندهید اینطوری قشنگ رد میشود .

وی بر يكی از پدر های پزشکی قانونی است میگوید : من در صورتیکه شاگرد خیلی خوبی بودم و درس را خوب خوانده بودم وقتی که شدم طبیب قانونی هر مورد تازه ای

— آیا اتفاق تازه‌ای رخ

نداده ؟

پاسدار جواب منفی داد.
افسر پلیس نگهبانی ، نفسی
براحتی کشید. دکتر، پارابلوم
خود را واری کرد و در
حالی که سرپایستاده بود همچنان
مشغول رسیدگی به اوراق
باررو بود .

میلیونر شهر که اینک در
انتظار مکافات جنایت خود
لحظه‌ها بنظرش سالی می‌رسید
چشمهای خود را روی عقربه
ساعت شماطه‌دار دوخته بود و
زیر لب مطالب نامفهومی می—
گفت .

دکتر بنتلی بار دیگر
کاسه‌های چینی آنتیک را که
روی رفچه بر دیف گذاشته بود
با دقت زیر نظر گرفت . آنگاه
در حالیکه با دست ، یکی از
آنها را «نوازش» میداد گفت:
آقای باررو ، واقعا این

بقیه چند لحظه پیش از ...

اجناس آنتیک شما حیرت انگیز
و خارق‌العاده است در این
موقع ویمور صدای لرزانی
گفت :

— اکنون درست نصف شب
است و صدای ضربات ساعت ،
این گفته را تأیید کرد . وحشت
و اضطراب باررو بحد کمال
رسیده و در آن لحظات ، شبیه
مرده‌ای بود که به دیواری تکیه
داده باشد .

... در این اثنا ناگهان
ظرفهای آنتیک از دست دکتر
بزمین افتاد و صدای وحشتناکی
در اطاق پیچید . باررو آهی
کشید و بر زمین افتاد . دکتر،
وحشتزده بیالین او آمد و
پس از مختصر معاینه گفت :
— مناسفانه سکنه کرده است !
چقدر متاسفم که من بی آنکه

اراده‌ای از خود داشته باشیم
باعث مرك این بدبخت شدم .
ویمور دستی به شانه دکتر
زد و گفت :

— مانعی ندارد آقای دکتر
شما تقصیری ندارید . انسان
در مقابل این اشیاء گرانبها
واقعا از خود بیخود میشود .
تازه ، دست مکافات یعنی همین!
ولی بهر حال معلوم شد تهدید
های پاتر مثل تمام تهدیدات
ده ساله‌اش دروغ و بی اساس
بوده است . حالامیتوانیم برای
استراحت آماده شویم .

... چند لحظه ، بعد هنگامی
که دکتر بنتلی شمد سفید را
روی خود میکشید انوار ضعیف
مهتاب از لابلای پرده‌ها بر
روی تخت خواب او افتاده
بود و در زیر نور ، شکل يك
اژدها که روی بازویش خالکوبی
شده بود بوضوح عجیبی جلوه
میکرد !

را که من معاینه می‌کردم يك
چیز تازه‌ای یاد می‌گرفتم و يك
چیز تازه‌ای آنجا بود که هیچ
کجا نوشته نشده بود این
تابلویی را ملاحظه می‌فرمائید
مال یکی از نقاش‌های معروف
هلند است مال قرن شانزدهم
باسم هانری کریوس .

هانری کریوس از ۱۵۵۸ تا
۱۶۱۷ زندگی کرد این شخص
چهار تا تابلوش با اسم مدس
معروف است تابلو اولش در نقش
قابله است ته تابلو يك جا
تخت خوابی است خیلی شيك
می‌بینید که يك مریض سخت ،
توی آن خوابیده و يك جراح
(سیستم قدیم) را می‌بینید که
پایش را دارد جراحی میکند
يكجا مریض آنجا افتاده ، کار

خیلی سخت است جلو آن عکس
حضرت مسیح است با نوری که
از سرش تابیده زیرش چی
نوشته ؟ می‌گوید :
وقتی که مرك در خانه را
میزند حکیم باشی را مثل
روح القدس میدانند مثل مسیح
میدانند ، می‌گویند : شما
معجزه میکنید چه فرمایشی
میکنید ؟ خودت خدائی بیابا
جلو ! دارد می‌میرد ... نجاتش
بده !

این تابلو اولش بود .
تابلو دوم همان زمینه پشت
است که ملکی ، فرشته‌ای در
جلو می‌بیند زیرش نوشته :
وقتی که خطر مرتفع شد
حکیم باشی فرشته است ! ای
دکتر جون تو فرشته‌ای به بین

چقدر حالش خوب شده ؟ خدا
را شکر از خطر نجات یافته
بسیار خوب !
تابلو سوم وقتی است که
موقع نقاقت میرسد خوب
طبيب يك آدم معمولی است
چون همه ناخوش می‌شویم و
بالاخره خوب می‌شویم اما تابلو
آخرش :
وقتی که حکیم باشی حق—
الرحمه‌اش را می‌خواهد او
شیطان رجیم است اما چه می—
گوئید ؟ می‌گوئید شما اطبا پدر
ما را در آوردید ... می‌چاپید..
میرید ... می‌خورید ... آقا ؟
این وضعیت ما اطباء است !
از بالا مثل خدا ما را وارد
میکند و از پائین مثل شیطان
رجیم بیرونمان میکنند !

دانشگاه پهلوی

امتحان مسابقه ورودی آموزشگاه مشاغل کمک پزشکی برای سال تحصیلی

۴۸ - ۴۹

آموزشگاه مشاغل کمک پزشکی دانشگاه پهلوی برای تحصیل در رشته‌های تکنیسین آزمایشگاه و رادیولوژی در سال تحصیلی ۴۸ - ۴۹ از میان دارندگان گواهینامه کامل دبیرستان و دانش آموزان فعلی سال ششم در رشته‌های ریاضی و طبیعی از طریق امتحان مسابقه ورودی تعدادی دانشجو می‌پذیرد و داوطلبان می‌توانند با در دست داشتن مدارک زیر تا آخر وقت اداری روز سی و یکم اردیبهشت ماه شخصا با اداره کل پذیرش مراجعه و ثبت نام نمایند.

۱ - فتوکپی گواهی ششم متوسطه یا گواهی اشتغال به تحصیل در سال ششم از دبیرستان (دانش آموزان سال ششم دبیرستان‌ها که در مسابقه ورودی قبول شوند در صورتی می‌توانند در دانشگاه ثبت نام کنند که در امتحانات نهائی خردادماه ۴۸ قبول شده باشند).

۲ - سه قطعه عکس ۶×۴

۳ - یک برگ رونوشت شناسنامه

۴ - تقاضانامه که رشته مورد علاقه داوطلب (تکنیسین آزمایشگاه یا تکنیسین رادیولوژی) در آن نوشته شده باشد با ذکر آدرس داوطلب.

۵ - فیش بانکی بمبلغ ۸۰۰ ریال که بحساب شماره ۲۵۱۶۸ در بانک ملی ایران شعبه شیراز واریز شده باشد.

امتحان مسابقه ورودی در روزهای سی ام و سی و یکم خردادماه ۴۸ همراه با امتحانات داوطلبان عمومی دانشگاه در حوزه شیراز می‌باشد.

تاریخ توزیع کارت شرکت در امتحان روزهای بیست و هشتم و بیست و نهم خرداد ۱۳۴۸ در اداره کل پذیرش دانشگاه پهلوی و محل امتحان و ساعت امتحان بعدا آگهی خواهد شد.

دانشگاه پهلوی

۲۲ کاپ افتخار

با

۲۵۰۰ سکه پهلوی طلا



سه دستگاه پیکان مدل ۴۸
و میلیونها ریال پول نقد



جوایز

بلیطهای اعانه ملی

مخصوص بیست و دومین سالگرد تاسیس سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی



شیف کایزر

سرویس های جالب و زیبا با قیمت های مناسب و طرح های مدرن برای خانواده ها
سرویس های درجه یک لوکس و سلطنتی با طرح های مجلل و کلاسیک برای میزبانان پذیرایی رسمی
چینی های تزئین شده به سبک هنرهای ملی و وبستانی ایران برای عرضه در داخل و خارج کشور

شرکت هیس: اولین کارخانه ترزین چینی در ایران که عالیترین چینی های دنیا را با بارک و طرح و نحوه شما چاپ و ترزین می نمایند.

خیابان فرصت - شماره ۱۱۷ تلفن ۷۶۴۴۷۰
کارخانه: عباس آباد خیابان اندیشه کوی سپیده دم تلفن ۷۴۵۹۹
نمایندگاه: لاله زار وفور و شگاه های کایزر تلفن ۳۳۷۲۵۶ - ۳۳۹۱۳۲

قدم بلند هواپیمائی ملی بین اروپا خلیج فارس و هدفهای اقتصادی آن

هفته گذشته خبر تاسیس خط هوایی مستقیم خلیج فارس ، اروپا ، از طرف هواپیمائی ملی ایران ، انتشار یافت. این خبر در محافل مختلف حسن انر بسیار داشت ، و یکی از گام های بزرگ در راه پیشرفت ، و از مظاهر عالی انقلاب سفید ، تلقی شد .

تا این زمان ، انحصار پرواز مستقیم هوایی در خلیج فارس - اروپا فقط در دست کمپانی های هواپیمائی خارجی بود ، ولی از روز ۱۵ اردیبهشت ماه ، ایران ، کشور بزرگ ناحیه خلیج فارس . نخستین خط پرواز مستقیم بین اروپا و خلیج فارس را ، دائر میکند.

این خط پرواز ، آبادان را به اروپا و اروپا را به آبادان ، وصل

میکند ، و اهمیت آن بحدی است که میتوان ، خط تازه را با خط تهران - اروپا مقایسه کرد.

اقدام هواپیمائی ملی ایران ، از طرفی ، به ارزش اقتصادی آبادان می افزاید و این شهر را ، که تا امروز اهمیت آن بخاطر پالایشگاه هایش بود ، به یک مرکز فعالیت اقتصادی تبدیل میکند.

آبادان ، با تاسیس خط هوایی مستقیم بین خلیج فارس - اروپا به مرکز ارتباط اقتصادی با شیخ نشین های خلیج فارس ، تبدیل میشود و این امر ، از نظر بازرگانی و اقتصادی ، برای سواحل جنوب و خوزستان ، اهمیت بسزا دارد.

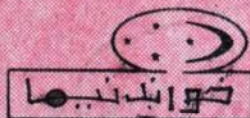
اقدام هواپیمائی ملی ایران ،

همان اندازه که از تحرك و دینامیسم مدیریت در این موسسه مهم اقتصادی و ارتباطی حکایت میکند وسعت دید هواپیمائی ملی و اثر وجودی آنرا ، در شکفتن اقتصاد و بازرگانی ایران ، آشکار میسازد.

بر همین منوال ، اقدام هواپیمائی ملی ایران ، قدم بلندی است که در راه بی نیازی ناحیه خلیج فارس ، از وسائل ارتباطی دیگران ، که موجب ایجاد انحصارهایی در این زمینه شده بود ، برداشته میشود.

این اقدام شایسته هواپیمائی ملی ایران را ، بعنوان یک خدمت بزرگ ، می ستاییم و آرزو مند توفیق بیشتر هواپیمائی ملی در برآوردن هدفهای سازنده انقلاب سفید هستیم.

تهران : اول خیابان فردوسی
تلفن دفتر : ۲۳۶۴۵۱-۲۳۲۳۶۰
تلفرانی : خواندنیا
تلفس : ۲۱۶۲



صاحب امتیاز ، مدیر مسئول
و سردبیر
علی اصغر امیرانی

هر هفته دو شماره روزهای شنبه و ۴شنبه منتشر میشود

شماره ۶۰ سال بیست و نهم شماره مسلسل ۲۵۷۹

سه شنبه ۲ اردیبهشت تاشنبه ۶ اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ برابر با ۲۳ تا ۲۶ آوریل ۱۹۶۸

تک شماره در تهران پانزده ریال و در شهرستانها ده ریال

بهای آگهی ها هر سطر پنجاه ریال - ریرتاژهای تبلیغاتی سطری یکصد ریال - حق چاپ و انتشار کتب و رسالات مخصوص خواندنیا بطور جداگانه منحصر با اداره مجله میباشد

از میان غزلها

کردم نظر بسمع جمالت ز چشم دل
پروانه‌اش اگر که کنم جان فدای است
افتخاری شیرازی

کشید از دامن معشوق دست از بیم رسوائی
همین تقصیر بس تا دامن محشر زلیخارا
صائب تبریزی

کی رفتد ای ز دل که تمنا کنم ترا
کی بود ای نهفته که پیدا کنم ترا
فروغی بسطامی

که گفت در رخ زیبا نظر خطا باشد
خطا بود که تبینند روی زیبا را
سعدی

کجاء دارد توانائی دل من از نظربازی
خدا را دیده برهم نه کداین کاشانه میسوزد
م - درویش

کاش امشیم آن شمع طرب می‌آمد
وین روز مفارقت بسر می‌آمد
رهی معیری

کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت
نادر آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع
حافظ



از : نظامی

پیری
جوانی گنت پیری را ، چه تدبیر ؟
که یار از من گریزد ، چون شوم پیر
جوابش داد پیر نعر گفتار
که در پیری تو خود بگریزی از یار
در آن سرکاستان سیماب ریزد
چو سیماب از بت سیمین گریزد

خاموش

چند از این غم ها پسردی دم زدم
وین سکوت گرم را بر هم زدم
در سکوت و در نگاهم راز هاست
در دل خاموشیم آواز هاست

بنگری گر بر لبان بسته‌ام
بشنوی فریاد جان خسته‌ام
خامش من لیک این بانگ و نوا
آشنا باشد بگوش آشنا

آسمان را با همه پهناوری
ننگری خاموش اگر خوش بنگری
مهرو مده خاموش و اخترها خاموش
لیک اندر جانان جوش و خروش

جوی باریک از میان مرغزار
می شتابد با دو صد آوای زار
میکنند با سبزه هر دم گفتگو
تا رود در کام شورستان فرو

رود بسی فریاد و آوا می‌رود
گرم در آغوش دریا می رود
خامشان را شکوه‌ای اذ درد نیست
و آنکه از دردی بنالد مرد نیست

این زمان بگذار خاموشی کنم
رو بدنای فراموشی کنم

سیمین بهبانی

بوسه نسیم

شب چون بچشم اهل جهان خواب می‌رود
میل تو . گرم ، در دل بیتاب می‌رود
در پرده نهان دلم جای میکنی
گوئی به چشم خسته تنی خواب می‌رود
می‌بوسمت بشوق و برون میشوم ز خویش
چون شبمنی که بر گل شاداب می‌رود
میلفزد آن نگاه شبانان به چهره‌ام
چون بوسه نسیم که بر آب می‌رود
وز آن نگاه ، مستی عشق تو در تنم
آن گونه می‌رود که می ناب می‌رود

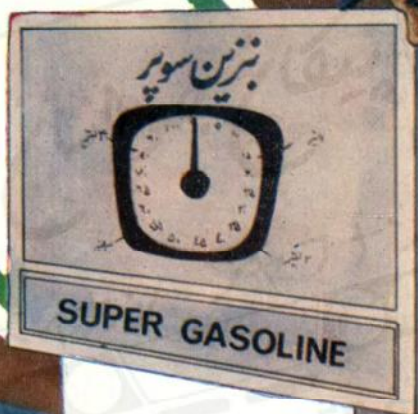
ابراهیم صبا

شاعر نواز ناشناس

نامه‌ای از دلبر شاعر نوازی داشتم
تا سحر با نامه‌اش راز و نیازی داشتم
گرچه بود آن نازنین رو دلبری ناآشنا
لیک با او قصه دور و درازی داشتم
ای خوش آن دلبر که داند قدر شعر دلپسند
سالمی من بر چنین باری نیازی داشتم
آفریدم بهر او افسونگریا در خیال
در دل خود با دل او سوز و سازی داشتم
نرگش رامست خواندم چیره‌اش را بر گل
گفتگوئی جانفزا با سرو نازی داشتم
نامه‌اش را بارها خواندم ز روی اشتیاق
گرچه از کار مکرر احترازی داشتم
نامه شیرین او بکسر حدیث شعر بود
کاش با او در میان از عشق رازی داشتم

باسوپر
دودن کون
سوپر سوپر

سوپر
سوپر
سوپر



باسوپر  بروید

هما در خدمت شما



هما

سلطان و پیشرو همه پرندگان
آسمان

۱۲/۳۴

ساعت پرواز

همه روزه

هواپیمائی

ملی ایران به اروپا

